



دانشگاه تهران - بیست سال پس از انقلاب
 دانشجویان طرفدار آرمان های انقلاب ۵۷ مقابل در - ورودی دانشگاه
 اجتماع کرده و با تاکید بر ضرورت شرکت در انتخابات ریاست
 جمهوری، خواهان مقابله با انحصارطلبی ارتجاع مذهبی و مدافعان
 سرمایه داری در حکومت شده اند.
 جنبش دانشجویی در برابر قدرت یابی ارتجاع ضد ملی "مذهبی -
 بازاری" تن به عقب نشینی نمی دهد. این عکس که یادآور روزهای
 تاریخی ۵۷-۵۸ است، روز ۹ آبان ۷۵ از این مراسم گرفته شده است.

"چپ"

و تحولات ایران

کردتای اسلامی در پاکستان و تشکیل حکومت طلبه های سنی و مرتجع در افغانستان، بعنوان دو رویداد جدی در کنار ایران از یکسو، و افشای نقش سرمایه داری تجاری و وابسته ایران (بازاری ها) در هدایت و رهبری روحانیت جمهوری اسلامی از سوی دیگر، نیروهای مترقی و چپ ایران را -بویژه در داخل کشور- به نتایج بسیار قابل توجهی رسانده است. این نتایج، در افشاگری های کم سابقه طیف چپ مذهبی -بویژه "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" - منعکس است.

در عرصه داخلی - افشا شدن اختیارات مربوط به نتایج سفر رهبران حزب "موتلفه اسلامی"، بعنوان سازمان علنی حجتیه، به شهر مذهبی قم و ناچار ساختن مجموع روحانیون حکومتی و غیر حکومتی به دفاع از کاندیدای ریاست جمهوری این حزب (ناطق نوری)، حادثه مهمی است که هرگز نباید از نتیجه آن غفلت کرد. سران "موتلفه اسلامی" پس از بازگشت پیروزمندانه از شهر قم، پیروی جامعه روحانیت مبارز تهران، از نظر آیت الله ها و مراجع تقلید قم و حمایت از کاندیدای ریاست جمهوری موتلفه اسلامی "ناطق نوری" را اعلام کردند که چیزی جز اعلام زانو زدن این جامعه در برابر "حجتیه"، موتلفه و "بازار" نیست. بدنبال این حوادث، موتلفه اسلامی دور جدیدی از جنجال آفرینی، حادثه جوئی و قدرت نمائی را در تهران و سپس شهرستان ها آغاز کرد.

در عرصه خارجی - این قدرت نمائی به بهانه اظهارات مقامات قضائی آلمان پیرامون نقش رهبران جمهوری اسلامی در قتل سران حزب دمکرات کردستان ایران شروع شد، که هدف آن علاوه بر خنثی سازی تلاش های مخالفان قدرت مطلق این حزب در ایران، رقیب تراشی برای امپریالیسم امریکا و نشان دادن "آلمان" بیای آن است! علاوه بر اهداف داخلی، هدف بسیار مهمی را هم در عرصه خارجی دنبال می کند، که ارتباط مستقیم با آخرین تحولات پاکستان و افغانستان دارد! آنها یا مستقیماً و در ارتباط هائی که با انگلستان و برخی رابطه ها در ترکیه دارند، و یا بر مبنای تحلیلی که بدان متکی شده اند، می خواهند ایران را نیز به کمربند سبزی وصل کنند که با هدایت و نقش مستقیم امریکا و انگلستان در منطقه ایجاد شده است. این کمربند سبزی مذهبی فعلاً ترکیه، ایران، پاکستان، افغانستان را شامل می شود، که پشت جبهه مستحکمی مانند عربستان سعودی دارد. "حجتیه" و سازمان علنی آن "موتلفه اسلامی"، خود را یگانه جانشین قابل تائید امریکا و انگلستان در ایران باز یافته است. آنچه این روزها در تهران و در برابر سفارت آلمان شاهدش هستیم، پیام های آشکار برای این مناسبات است! باید امیدوار بود، افشاگری های بسیار جدی اخیر طیف چپ مذهبی و دگراندیش داخل کشور بازم مرزهای ممنوعه را پشت سر بگذارد. این امر مهم را، محتوای چپ و رادیکال جنبش عمومی مردم ایران روز به روز بیشتر ممکن می سازد.

اپوزیسیون - راه یافتن واقع بینی های نوین در مقالات، سخنرانی ها و تحلیل و تفسیرهای برخی نشریات وابسته به اپوزیسیون چپ، ملی و مترقی ایران، در خارج از کشور و بویژه توجه جدیدی که به محتوای چپ جنبش و پایگاه گسترده چپ در ایران امروز می شود، این امید را بیش ازهر زمان تقویت کرده است، که این اپوزیسیون بتواند پیوند خود را با جنبش مردم و چپ مذهبی و دگراندیش و همچنین میلیون رادیکال تقویت کرده و بر روند حوادث کنونی و نبردی که بر سر مسائل گوناگون ساز جمله انتخابات ریاست جمهوری و میان دوره ای مجلس در جریان است - در حد توان خویش تاثیر بگذارد. این امیدواری را، مذاکرات و دیدارهای اخیر "راه توده" با رهبران برخی سازمان های شناخته شده چپ ایران تقویت می کند. دیدارها و مذاکراتی که مسائل ایران، تحلیل اوضاع ایران و روند حوادث در منطقه محور اساسی همه آنها بوده است. "راه توده" بموقع خود و براساس تفاهم فی مابین، گزارش این دیدارها و نتایج آنها منتشر خواهد کرد. (با توجه به اهمیت شرایط کنونی و مسائلی که در بالا به آن اشاره شد، صفحات بسیاری از این شماره "راه توده" به بحث های جاری در سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - راه و روش "نامه مردم"، جنبش دانشجویی و فعالیت های جدی و موثر طیف چپ مذهبی در داخل کشور اختصاص یافته است.)

"ولی فقیه" واقعی کیست؟

(ص ۷)
 نگاهی به آخرین نظرات بابک امیرخسروی، بهزاد کریمی، فریدون احمدی، فرخ تکهदार و عبدالرحیم پور

بحث ها

به جنبش مردم خواهد رسید؟

(ص ۱۲)
 "نامه مردم"

دور خودش می چرخد!

(ص ۲)

کمونیست ها

سومین حزب ژاپن

(ص ۳۴)
 پیرامون بازداشت

فرج سرکوهی

(ص ۳۶)

رویدادهای ایران بر محور "جنبش مردم" می چرخد! "نامه مردم" دور خودش می چرخد!

آخرین شماره "نامه مردم" که در برابر ماست و عنوانش را در بالا تکرار کردیم، ببینیم انصراف "میرحسین موسوی" از کاندیداتوری طیف چپ مذهبی برای ریاست جمهوری را چگونه طرح کرده است و خوانند این موضع گیری، با کدام تحلیل و موضع گیری آشنا می شود:

"... و زود مجدد "مجمع روحانیون مبارز" به رهبری کروبی رئیس سابق مجلس به صحنه سیاسی و تقاضای این گروه و بخش های دیگری از گروه های "اتلاف خط امام" از میر حسین موسوی برای کاندیدا شدن در انتخابات آینده که او با زرنگی خاصی از قبول آن طفره رفت...

نامه مردم از این "زرنگی خاص" هیچ تعریفی بدست نداده است و اصولا در ارتباط با انصراف میرحسین موسوی هیچ کلام دیگری را بر کاغذ نیآورده است. صادقانه از خود بیرسیم: خواننده این اصطلاح و تفسیر، به چه برداشت و شناختی از ماجرای ادامه دار "تلاش چپ مذهبی برای کاندیداتوری موسوی و اعلام انصراف او"، که همچنان در داخل کشور جریان دارد باید دست یابد؟

"نامه مردم" پس از اشاره ای درست به نقش مخرب و فاجعه بار "حجتیه" در جمهوری اسلامی، نه که جای هیچ تردیدی در آن روا نیست. و بر شماری اخبار نشریات سلام و رسالت، در خصوص موضع گیری های وابستگان به دو طیف (که دو سوم مقاله را شامل می شود!) بدون ارائه تحلیلی از این درگیری ها و رابطه آنها با یکدیگر، به انتخابات دوره پنجم مجلس می رسد. در اینجا "نامه مردم" که تا همین شماره های اخیر، و به بهانه "نامه رسیده از ایران" همچنان از موضع گیری انفعالی "تحریم انتخابات" بعنوان یک تاکتیک انقلابی دفاع کرده است، یکباره و بی مقدمه می نویسد:

"... انتخابات" پنجمین دوره مجلس به روشنی تنفر عمیق مردم را از این مجموعه ضد مردمی نشان داد. رای بالای کاندیداهای "مستقل" (بدین ترتیب مردم، بی اعتنا به شعار "تحریم" از سوی اپوزیسیون منفعل، رفته اند و رای داده اند!) و زنان و انتخاب نشدن کسانی مانند عسگر اولادی، از رهبران گروه حجتیه (البته وی دبیر کل حزب حکومتی "موتلفه اسلامی است") نشان داد که حتی در شرایط دشوار ترور و اختناق و کنترل شدید دولت بر انتخابات... مردم حاضر نیستند به این مجموعه جنایتکار رای دهند. (همان نکاتی که راه توده در تحلیل خود از اوضاع جاری در کشور و ضرورت، حضور فعال در انتخابات بر آن تاکید کرد و در فاصله دو مرحله انتخابات، طی نامه ای به نشریه "نامه مردم" خواهان تبادل نظر پیرامون اوضاع و تصحیح اشتباه "تحریم انتخابات" شد)

شاید، برخی از خوانندگان "راه توده" و یا "نامه مردم" به ما ایزاد بگیرند: حالا که آنها "نامه مردم" اشتباه خود را بدین ترتیب تصحیح کرده اند، چه ضرورتی دارد، ماجرا اینگونه طرح شود؟

پاسخ و دلیل ما، متکی است به همین مقاله منتشره در "نامه مردم" که قسمت هائی از آنرا در بالا خواندید و بخشی را در پایین می خوانید!

بنظر ما، یا نویسنده و منتشر کننده سر مقاله نمی داند چه می نویسد و چه منتشر می کند، یا چند جمله مورد نظر ما را چند نفر با چند دیدگاه نوشته اند و تصور کرده اند، "منشور اتحاد" و رضایت برای هم نوشته اند، و یا اصولا کار بی حساب و کتاب است، و هر کس هر چه دلش خواست و دستش رسید می دهد به سینه چاپ در ارگان مرکزی حزب! این وضع می تواند نه تنها تا انتخابات میان دوره ای مجلس، انتخابات ریاست جمهوری ادامه یافته و به موضع گیری هائی مشابه "تحریم انتخابات" بیانجامد، بلکه می تواند در کوران رویدادهای بسیار مهم نیز همینگونه به نوسان و تشتت خود ادامه داده و عملا در جبهه ای قرار بگیرد، که جبهه توده ای نیست!

"نامه مردم" در اشاره به انتخابات پیش روی ریاست جمهوری می نویسد:

"... گروه حاکم، همان طوری که در جریان انتخابات مجلس نشان داد تنها خواهان یک "انتخابات" فرمایشی با ظاهر آراسته و "شرکت وسیع مردم" است که بتواند کاندیدای مورد نظر خود "ناظر نوری" را از این روند پیروز بیرون آورد و آخرین سنگر باقی مانده، یعنی قوه مجریه را به اختیار کامل خود در آورد.

این ارزیابی از انتخابات ریاست جمهوری، چند سؤال اساسی را در پی دارد، که امیدواریم به آنها توجه کافی شده و با جسارت در انتقاد از موضع گیری های نا درست گذشته، مبنای تجدید نظر در برخی شناخت ها و موضع گیری ها شود:

نشریه "نامه مردم" در شماره ۴۹۲ خود، سرمقاله ای تحت عنوان "بحثی پیرامون تاکتیک ها و برنامه گروه حجتیه- رسالت برای قبضه کردن کامل حکومت" منتشر ساخته است. این سرمقاله را، شاید بتوان نگاهی به آرایش نیروها در حکومت قلمداد کرد و در نوع خود خرسند بود، از اینکه اخبار مربوط به این آرایش نیروها از سوی نویسندگان نامه مردم دنبال می شود. در این سرمقاله، که بصورت بسیار طبیعی باید مواضع نشریه نیز در برابر این آرایش نیروها روشن و صریح بیان شود، مرزهای تفکیک و تدقیق این نیروها مغشوش باقی می ماند و خواننده مقاله، در پایان نمی داند تکلیفش با این صف آرائی ها چیست؟ این سردرگمی و بلاتکلیفی در نشریه "نامه مردم" البته تا زگی ندارد و هر گاه که به حقایقی نیز در مطالب منتشره در این نشریه اشاره شده، از آن نتیجه ای - حتی مستند به همان حقایقی که بدان اعتراف شده - گرفته نشده است.

می توان این حقایق را دانست اما به توصیه برخی از علاقمندان حزب توده ایران، برای باصلاح تضعیف نکردن "نامه مردم" بعنوان ارگان مرکزی حزب توده ایران، از کنار آنها گذشت و چشم ها را بست. اما آیا این چشم بستن به تقویت "نامه مردم" می انجامد و یا بیان آن حقایق و هشدار دادن؟ در جستجوی دقیق ترین پاسخ برای همین سؤال است، که در موارد پرشماری سکوت اختیار شده است. اما، اگر ما نویسم و چشم بر این حقایق ببندیم، دیگران هم چنین خواهند کرد؟ و اگر چنین نکنند، که نمی کنند، عملا شاهد بسی عمل، شتاب بیشتر روند تضعیف ارگان مرکزی حزب توده ایم؟

بحث و مذاکره و دیداری پیش نیامده است، که ضعف کنونی "نامه مردم" و اصولا آشفته فکری حاکم بر این نشریه، بعنوان شیوه تفکری آشفته و اغلب بیگانه با اوضاع ایران به میان نیامده باشد. آنها که با مسائل درونی موجود حزب توده ایران آشنائی کافی ندارند، با تعجب ماجرا را در میان گذاشته اند، و آنها که کم و بیش با این مشکلات و مسائل آشنائی داشته و به ادامه حیات تاریخی حزب ما نیز اعتراف دارند، با تاثر از آن یاد کرده اند.

براستی چه باید کرد؟ قطع امید از فراهم آمدن فضائی در حزب که بتوان این مسائل را در آن مطرح کرد؟ ادامه انتظار برای فرود آمدن مشت آهنین واقعیات و افشای شدن حاصل موضع گیری هائی نظیر "تحریم انتخابات"؟ پیوستن به جمع آنان که معتقدند چاره ای جز نشستن در انتظار آب شدن کامل اعتبار ارگان مرکزی حزب در مهاجرت کنونی نیست؟ ...

در حالیکه هنوز هیچ یگانه ای برای این پرسش ها وجود ندارد، "راه توده" همچنان بر این یقین است، که سکوت و بی اعتنائی بیش از گفتن واقعیات به تضعیف بازهم بیشتر ارگان مرکزی حزب کمک می کند، بدان شرط که برخی مرزهای ضروری مراعات شود. چرا، که اگر ما نگوئیم و ننویسیم به معنی آن نیست که دیگران هم نمی بینند و نمی خوانند. خیر! هم می بینند وهم می خوانند، اما آن مرزهای مورد قبول ما را قبول ندارند! طرح گلایه ها و یا اشاره به وضع موجود، از سوی برخی رهبران احزاب ملی و چپ ایران، در دیدار هائی که با "راه توده" داشته اند، خود بهترین نمونه است.

بنابراین، باید گفت و آنگذر تکرار کرد، تا چاره ای برای آن یافت شود. آنچه را در ادامه می خوانید، با همین انگیزه از مطالب مربوط به موضع گیری های "نامه مردم" در برابر انتخابات مجلس پنجم و مواضع ملیون و چپ مذهبی ایران بر گرفته شده است.

"معجزه" از این "امامزاده" نشسته اند، هشدار می دهیم که ماشاات با سرکوبگران عاقبتی جز قربانی شدن در پای استبداد ندارد...))

در همین سرمقاله و به عنوان نتیجه گیری، ضمن یک توصیه انقلابی به نیروهای دیگر، همان نوشته های کیهان لندن در این دوران و تحت عنوان سقوط قریب الوقع جمهوری اسلامی و طبعاً کنار کشیدن از جنبش و مشاهده این فروپاشی خود به خودی، می نویسد:

((...ما قبلاً گفته بودیم، که باید میان صف خلق و ضد خلق انتخاب کرد... مسلم این است که در دهه گذشته روند حاکم همواره بر چند پاره شدن بیشتر و ایجاد شکاف های جدید، در میان نیروهای درون و پیرامون حاکمیت استوار بوده است و این روند امروز با شدت بیشتری در جریان است. روندی که دیر یا زود می بایست در شرایط اوج گیری مبارزه توده ها به از هم پاشی رژیم ضد مردمی "ولایت فقیه" بیانجامد...))

* نام مردم در تاریخ ۲۶ دیماه، با انتشار یک سلسله مطالب تحت عنوان مصوبات پلنوم پنجم، پس از اعلام تصویب شعار "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" با توافق آراء، پیرامون بخش بزرگی از نیروهای پیرامونی جمهوری اسلامی، که در صورت درست بودن اعلام چنین جبهه ای، طبعاً می بایستی برای جلب آنها به این جبهه تلاش کند، چنین می نویسد:

((...بخش اساسی روحانیونی که قبلاً از مهره های موثر رژیم به شمار می آمدند و امروز از ارکان های قدرت کنار زده شده اند، شخصیت هائمی مانند محتشمی، موسوی خوئینی ها، کروی، خلخالی و... اگر چه موضع گیری های گوناگونی پیرامون مسائل اقتصادی-سیاسی کشور می کنند، ولی بر سر کلیدی ترین مساله یعنی حفظ "تظام جمهوری اسلامی" با هم توافق دارند و در مجموع از بخش اساسی عملکردهای رژیم دفاع می کنند... موضع گیری های این نیروها در دفاع از مستضعفان را می بایست بیشتر برای گسترده تر کردن پایگاه این نیروها و جلب ائتشار ناراضی در جامعه ارزیابی کرد، تا موضع گیری از سر اعتقاد برای تغییر اوضاع و استقرار عدالت اجتماعی در ایران...))

* نام مردم، که در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس، تحت عنوان گزارش پلنوم پنجم چنین موضع گیری را در برابر نیروهای موسوم به چپ مذهبی اعلام می دارد، در تاریخ ۲۴ بهمن بخش دیگری از نیروهای مخالف سیاست های حاکم در جمهوری اسلامی را مورد یورش قرار می دهد. نامه مردم، در سرمقاله ای تحت عنوان "هشدار به نیروهای سیاسی-کشورزد شرکت در انتخابات" مشروعیت دادن به رژیم استبدادی "ولایت فقیه" است. اوضاع ایران را در آستانه انتخابات اینگونه تحلیل می کند و نهضت آزادی ایران و دیگر نیروهای طرفدار شرکت در انتخابات را که در داخل کشور فعالیت محدود دارند، اینگونه زیر ضربه می گیرد:

((... این دید نیز دامن زده می شود که گویا مبارزه انتخاباتی کنونی مبارزه ایست سرنوشت ساز و "ملی و آزادی خواهانه" که حتماً در یک طرف آن طیف نیروهای آزادی خواه کشور از نهضت آزادی تا روزنامه سلام و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و گروه شانزده نفره موسوم به "خدمتگزاران سازندگی" قرار دارند...))

نامه مردم در ادامه این مطلب، ضمن منسوب کردن برداشت های خود نسبت به انتخابات و متهم کردن کسانی که طرفدار شرکت فعال در این انتخابات بودند، به توهم آنها برای یک "انتخابات آزاد" (موضوعی که در هیچ اعلامیه و بیانیه و سخنرانی و مصاحبه ای از سوی هیچ نیروی سیاسی و یا شخصیت سیاسی در داخل کشور اساساً مطرح نبوده است!) چنین می نویسد:

((...سوالی که در این جا پیش می آید این است که گروه ها و اشخاصی که همگام با تبلیغات رژیم می کوشند این باور را در مردم ایجاد کنند که در شرایط کنونی برگزاری انتخابات "آزاد ممکن است چه اهدافی را دنبال می کنند... ما قبلاً در برخورد با مانورهای نهضت آزادی و خصوصاً رهبر جدید آن ابراهیم یزدی یادآور شده بودیم که تلاش برای زدو بند با بخش هایی از حاکمیت (گروه رفسنجانی) بازی خطرناکی است که به ضرر نهضت آزادی و بخش هایی از جنبش ملی در ایران تمام خواهد شد... انتخابات آینده چیزی جز یک نمایش فرمایشی برای قبضه کردن بیشتر قدرت سیاسی در دست یک گروه دست راستی، واپسگرا و عمیقاً ضد مردمی و استبدادی نیست و باید با تحریم وسیع این نمایش و مقابله آشکار با این اعمال خلافکارانه و ضد دموکراتیک هرگونه مشروعیتی را از آن سبب کرد. افشای "بازی انتخابات" یک وظیفه ملی و انقلابی است...))

نامه مردم سپس بدون اشاره به ضرورت آگاهی و تجربه شخصی توده های مردم و راه های سازماندهی آنها و رویارویی شان با حکومت و رژیم

۱- این جمله در سرمقاله "نامه مردم" یعنی اینکه، با استفاده از تجربه انتخابات مجلس پنجم، این نیاز به "شرکت وسیع مردم" از سوی حاکمیت را باید به شرکت وسیع تر مردم برای دادن همان پاسخی به سران حکومت تبدیل کرد، که نامه مردم نیز در یک پاراگراف بالا تر بدان اعتراف کرده است: "رای بالای کاندیداهای "مستقل" و زنان و انتخاب نشدن عسگر اولادی... مردم حاضر نیستند به این مجموعه جنایتکار رای دهند."

۲- به نوشته "نامه مردم"، هنوز یک سنگر، یعنی توه مجریه، بعنوان آخرین سنگر، بطور کامل در اختیار گروه حاکم(?) نیست! موضع ما در این میان چه باید باشد؟ کنار نشستن تا غلبه کامل "گروه حاکم" (حجتیه-رسالت) بر توه مجریه؟ اگر پاسخ منفی است(که بنظر "راه توده" قطعاً منفی است) در اینصورت متحدان ما برای جلوگیری از این غلبه کامل کیستند؟ در کنار همین متحدین نباید، تلاش می کردیم تا "گروه حاکم" بر مجلس، یعنی توه مقننه غلبه کامل پیدا نکند؟ ما نباید در انتخابات مجلس، از کاندیداهای مستقل و زنانی حمایت می کردیم که به نوشته "نامه مردم" رای بالا را در انتخابات اخیر آوردند؟ (این همان موضع دقیقی نبود که راه توده در اطلاعیه شرکت در انتخابات اتخاذ کرد و "نامه مردم" بجای توجه به استدلال ها و تحلیلی که از شرایط ارائه شده بود، سراغ "روشن شدن نقش ها" رفت!) این متحدین با کدام موضع گیری ما، براساس کدام تلاش و حضور بالقوه و بالفعل ما، ما را در کنار خود احساس خواهند کرد؟ یا آن موضعی که نشریه "نامه مردم" طی یکسال اخیر- ویژه در آستانه انتخابات و ماه های پس از آن- در ارتباط با آنها اتخاذ کرد؟ (بخش هایی از این موضع گیری ها را که لطمه ایست به اتحاد نیروهای مورد اشاره، در ادامه همین مطلب و برگزیده شده از "نامه مردم" خواهید خواند) با قائل شدن "زرنگی خاص" برای میر حسین موسوی، در جریان اعلام انصراف؟ (همان موضعی که کیهان لندن اتخاذ کرد!)

"نامه مردم" نه با نوشتن و بازگو کردن این حقایق، بلکه با ادامه این اعوجاج های اساسی تضعیف شده و از ادامه تضعیف آن باید جلوگیری کرد. این نام "ارکان مرکزی حزب توده ایران" است و هر توده ای موظف به دفاع از آنست! اما سکوت و مماشات و ناظر بی طرف روند جاری در "نامه مردم" بودن، به معنی دفاع از آن نیست!

نگاهی به مواضع "نامه مردم" در برابر چپ مذهبی و ملیون مذهبی و انتخابات مجلس پنجم

* نکته جالب این موضع گیری ها، خصوصاً مواضع جناح مخالف... هنوز هم از ارکان تبلیغاتی خود (ظاهراً منظور روزنامه های سلام و عصرما باید باشد) در بوق شعار شرکت در "انتخابات" می دمند و در جستجو یافتن متحدین جدید در میان برخی از طرفداران رفسنجانی برای مقابله با یورش جناح رسالت هستند. این برداشت و موضع گیری از این دیدگاه سرچشمه می گیرد که تحریم "انتخابات" و عدم شرکت مردم در آن، هرگونه "مشروعیت" و حتی "مقبولیت" رژیم را بیش از پیش زیر علامت سؤال می برد... از سوی دیگر تحریم "انتخابات" یک عمل سیاسی مشخص و گام برداشتن در راه بریدن بند هائی است که هنوز میان بخشی از سران "ولایت فقیه" و نیروهای رانده شده از حاکمیت وجود دارد و جناح رانده شده (ظاهراً اشاره به چپ مذهبی است) همچنان خواهان حفظ آن است. (نقل از سرمقاله نامه مردم ۱۴ آذر ۷۴)

نامه مردم در ادامه همین سرمقاله، که بخش بزرگی از صفحه اول را با تیتیر رنگی به خود اختصاص داده است، ببینیم چگونه در آستانه انتخابات، خانه نشینی را به مساندن در کنار جنبش مردم ترجیح می دهد و در یکی از گذرگاه های بسیار مهم و ملاک تشخیص درستی و یا نادرستی مشی و سیاستی که پیگیری می کند، غرق در رویاهای خویش می نویسد: ((...تحریم نمایش انتخابات" یک وظیفه ملی و انقلابی است که می بایست برای موفقیت آن کوشید و از هم اکنون برنامه ریزی کرد. عدم حضور مردم در این نمایش "انتخابات" رژیم در واقع به مثابه فراندومی است که مردم در آن به رژیم "ولایت فقیه" نه می گویند... ما به نیروهای مذهبی که هنوز خوش باورانه انتظار

رویدادهای داخل کشور قابل درک و تحلیل است و باید حرکات و تاکتیک‌های خود را متناسب با آن انتخاب کرد.

«نامه مردم» در همین شماره، تحت عنوان «سخنی با نهضت آزادی پیرامون پنجمین دوره انتخابات مجلس» مواضع و سخنرانی مهندس عزت‌الله سبحانی را که در جریان سفر به آلمان و شهر کلن بیان شده بود، زیر ضربه گرفته و این نقل قول از وی را مردود دانسته است، که «باید شرایطی ایجاد شود که این حاکمیت آنقدر دچار بن‌بست‌ها و بحران‌ها بشوند که خودشان مجبور بشوند بروند». «نامه مردم» سپس در باره نهضت آزادی و مواضع آن پیرامون انتخابات می‌نویسد:

«... با سازماندهی یک کارزار وسیع تحریم انتخابات هرگونه مشروعیتی را از این نیروها و طرفداران آنان (گروه‌بندی رسالت) یا راست سستی و باید سلب کرد. نگرانی سران این گروه از جمله ناطق نوری، عسگر اولادی، جنتی و مهدوی کنی که دامنا از ضرورت شرکت مردم در انتخابات دم می‌زدند نیز دقیقاً از همین جا نشأت می‌گیرد که در صورت عدم شرکت مردم در این خیمه شب بازی، دست آنان برای اجرای بخش‌های دیگر این برنامه (تشدید سرکوب) از جمله تصاحب پست ریاست جمهوری بسته‌تر خواهد بود. و اتفاقاً به همین دلیل بود که شرکت نیروهای مستقل در انتخابات، از جمله نهضت آزادی برای مشروعیت دادن به این حرکت ضروری بود. ما از ماه‌ها قبل به هنگام دیدارهای مخفی رئیس قوه قضائیه و ابراهیم یزدی به نهضت آزادی هشدار دادیم که امید دریافت آزادی از یک رژیم عمیقاً سرکوبگر و ضد مردمی، در شرایطی که در جامعه یک حرکت سازمان یافته برای مبارزه در راه آزادی و عدالت اجتماعی وجود ندارد، سرایی بیش نیست...»

(البته، بعدها دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی، در جریان دیدار و گفتگو با هیات نمایندگی «راه توده» هر نوع ملاقات خود با رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی را تکذیب کرد و انتشار این نوع مطالب را در ارگان مرکزی حزب توده ایران «نامه مردم» دوری از اخلاق سیاسی قلمداد کرد)

انتخابات سرانجام برگزار شد و همه نشریات وابسته به اپوزیسیون، که آنرا تحریم کرده بودند، ناچار شدند در برابر نتایج آن موضع‌گیری کنند! «نامه مردم» در موضع‌گیری در پهلوی که همچنان متکی به خواب و خیال تحریم انتخابات بود، ضمن اعتراف به نتایج انتخابات، یکبار دیگر نیروهای چپ مذهبی در داخل کشور را زیر ضربه گرفت! نوشت:

«... با پایان انتخابات پنجمین دوره که به دلیل انشعاب گروه رفسنجانی و شرکت برخی نیروهای ملی و رادیکال مذهبی، که این توهم را دامن می‌زدند که گویا در رژیم ولایت فقیه می‌توان انتخابات آزاد برگزار کرد، از رونق بیشتری از چهارمین دوره برخوردار بود، مرحله جدیدی از جنگ قدرت درون حاکمیت جمهوری اسلامی آغاز شد...»

«نامه مردم» در همین شماره و در ارتباط با کاندیداهای جامعه کارگری ایران، بصورت مستقل مقاله‌ای را منتشر ساخت. این مقاله خود بیش از هر تفسیر و تحلیلی نشان دهنده عدم درک ریشه مقابله مردم با حکومت در جریان انتخابات مجلس پنجم بود. نویسنده مقاله و منتشر کنندگان آن با آنکه به موضوع اشاره کردند، نتوانستند درک کنند که قشریندی در نیروهای پیرامونی حاکمیت به چه دلیل با جناح بندی و قشریندی در جامعه ایران وابسته است و اساس مقاومت و مقابله توده‌های مردم، با استفاده از همان امکان تاریخی که در انتخابات مجلس پنجم پیش آمد و مردم به روحانیون حکومتی و سران موتلفه اسلامی و طرفداران ادامه تعدیل اقتصادی "نه" گفتند، در کجاست؟! «نامه مردم» نوشت:

«... یکی از جنبه‌های قابل توجه معرکه انتخاباتی دوره پنجم مجلس شورای اسلامی، برخورد جامعه کارگری با شعارهای انتخاباتی و معیارهای مطرح شده از سوی آن برای تعیین کاندیداهای مورد قبول خود بود. هر چند اغلب کسانی که خود را به عنوان کاندیداهای جامعه کارگری معرفی می‌کردند عمدتاً در چارچوب کارگزاران سازندگی ایران و در حمایت از جناح رفسنجانی وارد معرکه شده بودند، اما شعارهای آنان مشخصاً پرمحورانه متکی بود که با سیاست‌های تعدیل اقتصادی و "خصوصی سازی" که مسئول اصلی اجرای آنها در طول پنج سال گذشته همین جناح رفسنجانی بودن است، هیچ همخوانی نداشت.» (در حقیقت در کشف این همخوانی، نامه مردم درمانده بود!)

در فاصله دو مرحله اول و دوم انتخابات مجلس اسلامی، نامه مردم شماره ۴۷۷ (۲۱ فروردین) بجای آنکه نتایج انتخابات مرحله اول را تحلیل کرده و از سیاست تحریم فاصله گرفته و مواضع خود را برای انتخابات مرحله دوم تصحیح کند، بر همان مواضع گذشته خود پای فشرده و از جنبش مردم فاصله گرفت. در شرایطی که موتلفه اسلامی، روحانیون حکومتی، روحانیت مبارز، سازمان تبلیغات اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و دهها نهاد دیگر وابسته به ارتجاع که در تمامی آنها مایه‌های "حجتیه" بیشترین نفوذ را دارد، و

که انتخابات خود یک عرصه بسیار مهم در این زمینه بود) چنین نصیحت می‌کند:

«... افشای "بازی انتخابات" یک وظیفه ملی و انقلابی است که توده‌ای‌ها در کنار سایر نیروهای مترقی برای آن خواهند کوشید. تصور بنذل و پخشش آزادی از سوی یک حکومت دیکتاتوری، بدون ایجاد یک جنبش وسیع مردمی در مقابله با آن... نیاموختن از درس‌های تاریخ و تکرار همان آزموده‌هایی است که از هم اکنون نتایج آن روشن است...» (البته این نتایج به نوشته آخرین شماره نامه مردم که در اختیار داریم، چیز دیگری از آب درآمده است!)

* نامه مردم، چند هفته به انتخابات دوره پنجم مجلس، در تاریخ ۸ اسفند (شماره ۴۷۴) یک اعلامیه را در رابطه با انتخابات منتشر کرده و نوشت:

«... سران رژیم پنهان نمی‌کنند که هدف از برگزاری این انتخابات به وجود آوردن مجلس شورای است که در آن سرسپردگان و ملتزمان به ولایت فقیه جمع شوند... ما معتقدیم شرکت در "انتخابات" مجلس پنجم که عمدتاً جنگ قدرتی است میان دو جناح حاکمیت برای تصرف انحصاری قدرت سیاسی، تنها مشروعیت بخشیدن به ادامه حاکمیت رژیم استبدادی کنونی است. کمیته مرکزی حزب توده ایران همه مردم، خصوصاً کارگران و زحمتکشان کشور و نیروهای آزادی‌خواه و مترقی را فرا می‌خواند تا با تحریم این "انتخابات" فرمایشی به ادامه حکومت ارتجاعی "ولایت فقیه" نه بگویند...»

(در این زمینه البته، همه کسانی که بعنوان اعضای کمیته مرکزی و بنام آنها چنین توصیه‌ای منتشر شده، حق دارند در هر مجمعی دلائل این موضع‌گیری را جویا شوند و بگویند که این مشی جدا از توده‌های مردم خاتمه داده شود)

پنجمین «نامه مردم» تشدید مبارزه را در جریان انتخابات مجلس پنجم (که به واقع نیز با شرکت مردم در انتخابات تشدید نیز شد) چگونه می‌بیند و به جنبش مردم چه توصیه‌ای دارد:

«... تحریم انتخابات "فرمایشی بی شک گام مهمی در تشدید مبارزه علیه رژیم غرق در بحران است و می‌تواند گام مهم و موثر در رونمایی باشد که به پایان رژیم "ولایت فقیه" و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی در میهن ما بیانجامد!»

(ما به همه علاتمندان به دنبال کردن مواضع اپوزیسیون خارج از کشور، پیرامون انتخابات مجلس پنجم توصیه می‌کنیم، که نشریات جناح راست اپوزیسیون و بویژه موضع‌گیری‌های نویسندگان، سرمقاله نویسان، سردبیر این هفته نامه (کیهان لندن) و تیرهای صفحه نخست آن و همچنین کارگزاران شناخته شده رژیم گذشته را در این زمینه که در کیهان منتشر شد، یکبار دیگر مرور کنند. همخوانی این موضع‌گیری‌ها با مواضعی که در "نامه مردم" و بصورت همزمان و گام به گام تا پایان انتخابات اخیر دنبال شد، نه تنها برای ما، بلکه برای بسیاری می‌تواند تعجب انگیز باشد!)

* نامه مردم، که تا تاریخ ۲۲ اسفند، هنوز (نمی‌داند و یا آن را بی اهمیت درک می‌کند)، از حزب سراسری و وابسته به بازار و سرمایه داری تجاری ایران "موتلفه اسلامی" و نقش و نقشه‌های آن در این انتخابات سخن نگفته است، در شماره ۴۷۵ (۲۲ اسفند) عسگر اولادی را رهبر جناح "رسالت" معرفی می‌کند و ضمن پرداختن به موضع‌گیری‌های آیت الله آذری قمی در برابر وی، به ترندهای این جناح در توسل به عدالت اجتماعی می‌پردازد. این در حالی است که توده مردم، چند گام جلوتر از "نامه مردم"، با این حزب و نقش رهبران آن در جمهوری اسلامی آشنا بوده و در جریان انتخابات نیز بصورت قاطع و تاریخی دست رد بر سینه آنها گذاشتند. (موضوعی که اکنون "نامه مردم" نیز پس از ماه‌ها بدان اشاره می‌کند!)

در همین دوران، هم درنامه‌های خصوصی و هم طی تماس‌های ممکن و هم در مقالات، تحلیل‌ها و اطلاعاتی‌های منتشره، "راه توده" بارها متذکر شد که ضرورت دارد، هر چه سریعتر با واقعیت امروز جامعه آشنا شد و در این زمینه به رایشی پرداخت. تمام تلاش "راه توده" برای تاثیرگذاری در روندی که "نامه مردم" و دیگر نیروهای چپ، بویژه سازمان اکثریت طی کردند، در این دوران بی نتیجه ماند، تا آنکه "راه توده" مواضع خود را پیرامون اوضاع ایران و انتخابات پنجمین دوره مجلس اسلامی رسماً منتشر ساخت و از همه توده‌ای‌ها بویژه نیروهای داخل کشور- خواست که در این کارزار، با توجه به موقعیتی که دارند قاطعانه شرکت کنند! "راه توده" در ابتدای اطلاعیه خود نوشت که «انتخابات پنجمین دوره مجلس اسلامی، در شرایطی متفاوت برگزار می‌شود... این تفاوت نه در بنذل و پخشش آزادی از سوی حکومت، بلکه در بطن

(نامه مردم در این برخوردها و اختلافات کوچکترین نشانه‌ای از مخالفت با برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی"، دفاع از اقتصاد سه بخشی و مخالفت با خصوصی سازی، طرفداری این طیف از آزادی‌ها، مخالفت با زدوبندهای پشت پرده حکومت با امپریالیسم جهانی و... نمی بیند!) "نامه مردم" در ادامه می نویسد:

«...این طیف از نیروها نیز علیرغم حادث شدن برخوردهایشان با حاکمیت، مخالف سر سخت تغییر اساسی در جمهوری اسلامی هستند و به گفته خودشان هنوز با سایر نیروهای مخالف رژیم خصوصا اپوزیسیون غیرمذهبی ضد انقلاب، "منافق" و ... مرزبندی جدی دارند.»

(البته بر ما معلوم نیست که تغییرات اساسی در جمهوری اسلامی که "نامه مردم" منتظر آنست چیست؟ اعلام براندازی توسط احزاب و سازمان‌هایی است که در داخل کشور فعالیت علنی و نیمه علنی دارند؟ پیوستن آنها به اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در خارج از کشور است؟ و یا ...؟ چرا که اگر منظور مخالفت با برنامه اقتصادی رژیم، دیپلماسی پنهان، قدرت یابی مافیاسی حجتیه در ایران، ستیز ستا حد مقنن و ممکن با ارتجاع و تشریت مذهبی و ... است که در مطبوعات وابسته به این طیف می توان مطالبی در رابطه با آنها یافت! اگر نام این نوع موضعگیری‌ها و نوسان‌ها، بی اطلاعی از واقعیت جاری در کشور نیست، پس نام آن چیست؟

حال ببینیم بخشی از این طیف مورد اشاره "نامه مردم" درباره تغییرات در جمهوری اسلامی چه نظری دارد. ما نه از روزنامه سلام، که مشروع خبر مورد نظر ما را منتشر ساخته، نه از اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های دانشجویی، نه از بیانیه‌های پایانی گردهمایی‌های اخیر جنبش دانشجویی، بلکه از خود نشریه "نامه مردم" خلاصه خبری را که در تاریخ ۶ شهریور چاپ شده عینا می آوریم. "نامه مردم" به نقل از روزنامه سلام می نویسد:

«... طبق گزارش روزنامه "سلام" نخستین اردوی "همبستگی و اتحاد بین نمایندگان انجمن‌های اسلامی دانشجویان (دفتر تحکیم وحدت) و انجمن‌های اسلامی دانشجویی دانشگاه‌ها" در دانشگاه فردوسی مشهد تشکیل شد. در این اجلاس نمایندگان انجمن‌های اسلامی حضور شجاعانه و انقلابی خود در کنار مردم به دور از جناح گرایی یا گروه گرایی‌ها را از وظایف مهم اسلامی در وضعیت فعلی دانستند و ریشه یابی مشکلات و نارسایی‌های اجتماعی، از جمله فقر و بیکاری و تبعیض‌ها و مفساد اداری و مالی و دفاع از حقوق مشروع مردم به خصوص تاکید بر اجرای اصول و قوانین اسلامی بخصوص اصل عدالت را از مسائل مهم در جهت همبستگی اسلامی و ملی بین مردم و انتشار پیشواز دانشگاهی برشمرده‌اند.» آنها تاکید کردند که «دانشجو یا استادی که نسبت به فقر و تنگدستی مردم و بی عدالتی‌ها بی تفاوت بوده و از خود هیچ گونه واکنشی نشان نمی دهد از عوامل موثر در غیر سیاسی و غیر اسلامی کردن دانشگاه است. دانشگاه اسلامی دانشگاهی است که همواره بر محور تفکر حرکت کرده و به هیچ وجه نمی تواند دنباله رو و مطیع باشد» بر همین اساس آنها اصالت دادن به تعبد در تفکرات سیاسی اجتماعی را یک روند غیر اسلامی دانسته و حقوق ویژه‌ای را که عده‌ای برای خود قائل شده‌اند از مظاهر استبداد دینی و سیاسی دانستند.» (نامه مردم ۴۸۸)

ادامه کج اندیشی

اخبار و تحلیل‌های منتشر شده، پیرامون انتخابات دوره پنجم مجلس، طی بیش از ۶ ماه می بایستی بسیاری از چشم و گوش‌ها را در "نامه مردم" باز می کرد. انتشار خبر گردهمایی دانشجویان در مشهد، زمینه این خوشبختی را فراهم ساخت. اما انتشار مقاله‌ای تحت عنوان "سوغات" رسیده از ایران، که در حقیقت اصرار بر تکرار مشی غلط "نامه مردم" در مهاجرت و برداشت نادرست از انتخابات مجلس پنجم، تحقیر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و همه طرفداران برخورد فعال با انتخابات بود، اسپین آمید را تبدیل به یاس کرد. این فراز نادر و فرود مکرر آنقدر در "نامه مردم" و در تازه مسائل ایران تکرار شده است، که دیگر به مطالبی از آن دست که در شماره اخیر این نشریه نیز که منتشر شده نمی توان امید چندان بست! "نامه مردم" در شماره ۴۸۸ (۲۰ شهریور) با فراموش کردن همان آندک مطالبی که بعنوان خبر از اوضاع داخل ایران منتشر ساخته، تحت عنوان یک مقاله رسیده از ایران، اما در ستیز با مواضع "راه توده" (۱) نوشت:

«...در میان نیروهای مذهبی مخالف، بخش عمده یعنی روزجانبان مبارز" (مجمع) از همان ابتدا هشیارانه از دادن کاندیدا برای انتخابات خودداری کرد و تنها چند گروه کوچک، از جمله "مجاهدین انقلاب اسلامی" با حرارت در انتخابات شرکت کردند. نهضت آزادی هم پس از خوش بینی‌های اولیه، که پس از

بویژه شخص مقام رهبری در جمهوری اسلامی "علی خامنه‌ای" حملات شدیدی را علیه کاندیداهای چپ مذهبی، ملیون مذهبی، یورش به جنبش دانشجویی به بهانه مبارزه با لیبرالیسم، حمله به مردم کوچک و بازار، تحت عنوان مبارزه با منکرات، حمله به اجتماعات دانشگاهی زیر نام انصار حزب الله و ... را سازمان می دادند، تا مردم را ترسانده و از رفتن به پای صندوق‌های رای باز دارند و یا ناچار سازند به کاندیداهای ارتجاع رای دهند، نامه مردم طی دو مقاله مفصل به "راه توده" و "بهراد نبوی" از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پرداخت. آنچه که در باره "راه توده" نوشت، جز تلاش برای سایه تردید کشیدن روی این نشریه و توده‌ای‌هایی که آنرا منتشر می سازند، نبود؛ و در ارتباط با مقاله بهزاد نبوی، نیز نویسنده مطلب فراموش کرده بود، بهزاد نبوی متعلق به چه سازمان و این سازمان در چه شرایطی قرار دارد و مافیاسی حجتیه برای سر به نیست کردن آنها کدام نقشه را در سردارد! در همین مطالب اشاره شد که بدستور دادگاه ویژه روحانیت (که زیر نظر مستقیم ولی فقیه اداره می شود) روزنامه "سلام" را در آستانه انتخابات تنها بدلیل انتشار بیانیه سازمان مذکور و چاپ عکس و بر آورد آراء احتمالی نیروهای مذکور برای سه روز توقیف شد و این شماره آن توزیع نشد! در چنین فضایی از بی خبری، نامه مردم به بهانه برخورد با بهزاد نبوی نوشت:

«... بهزاد نبوی، عضو مرکزیت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در جریان مصاحبه مطبوعاتی چند تن از اعضای "اتلاف خط امام" در تهران که بخش‌هایی از آن در روزنامه سلام ۲۸ اسفند ماه انعکاس یافت، از جمله گفت «استقبال گسترده مردم از انتخابات، پایه‌های مشروعیت نظام را دوام و توأم بخشید و این درحالی بود که تمام گروه‌های مخالف نظام و اپوزیسیون انتخابات را تحریم کرده بودند...»

"نامه مردم" در این موضع گیری، عضو رهبری یک سازمان علنی را که در چارچوب قانون و در شرایطی بسیار شکننده فعالیت می کند، زیر ضربه گرفته و شرح مشروعی از مفهوم و محتوای "نظام" و "نظام حاکم در جمهوری اسلامی" نوشته است! این در حالی است که ارگان مرکزی این سازمان "عصرما" درک و برداشت خود از نظام، آرایش نیروها و طبقات در جامعه، برنامه تعدیل اقتصادی، آزادی‌ها و دیگر مقولات سیاسی اظهار نظرهای رسمی کرده و منتشر ساخته است. باید یقین داشت که اگر هدف نویسنده مقاله "نامه مردم" ستیز با آن جمله بهزاد نبوی درباره شرکت مردم در انتخابات و موضع اپوزیسیون برای تحریم آن نبود، می توانست شماره‌هایی از نشریه "عصرما" را خوانده و با مجموع این نظرات به موقع خود برخورد کند؛ که طبعاً این برخورد نمی توانست در فاصله بسیار حساس دو مرحله انتخاباتی که اکنون نامه مردم در آخرین شماره خود می نویسد: «مردم در ایسن انتخابات شناخته شده ترین چهره‌های حجتیه و موثلفه اسلامی را طرد کردند.»

البته در این مقاله و در ادامه برخورد با بهزاد نبوی، برخی پیش بینی‌ها و پیشگویی‌ها نیز طرح شده است که بجای خود خواندنی است. از جمله اینکه: «... با موفقیت نسبی گروه رفسنجانی (در انتخابات) بعید به نظر می رسد که این گروه حاضر باشد بدون معرفی کاندیدا در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند. موضوع مهم تر اینکه بعید به نظر می رسد هاشمی رفسنجانی حاضر باشد پست ریاست جمهوری را تحویل دهد و از صحنه سیاسی کنار برود. او برای رویارویی با چنین احتمالی است که بتدریج زمینه انتقال موروثی پست ریاست جمهوری را به دختر خود خانم فائزه هاشمی فراهم می کند.»!!

برای اطلاع بیشتر از برخورد "نامه مردم" با نیروهای مخالف رژیم در داخل کشور، که ظاهراً باید در جبهه ضد دیکتاتوری در کنار طرفداران این شعار قرار گیرند، بویژه برخورد با چپ مذهبی که اکنون در آخرین شماره "نامه مردم" به آنها برخورد دیگری شده است، بد نیست این چند جمله را هم به نقل از مقاله "بخشی پیرامون اهداف و تاکتیک‌های مبارزه در شرایط کنونی" بخوانید که ظاهراً در مقاله جدید "نامه مردم"، با عنوانی مشابه این برداشت تا حدودی تصحیح شده است. "نامه مردم" در باره طیف چپ مذهبی در شماره ۱۲ تیر ماه سال ۷۵ خود می نویسد:

«...این نیروها اساساً تاکتیک مبارزاتی‌شان در شرایط کنونی تلاش برای شرکت در حاکمیت سیاسی و ایجاد مجدد ائتلافی است که در دوران حیات خمینی میان گروه‌های مختلف مذهبی وجود داشت و بخش‌های مختلف حاکمیت زیر نظارت خمینی میان این گروه‌ها تقسیم شده بود. بخش اساسی این نیروها مانند طرفداران روزنامه سلام و مجاهدین انقلاب اسلامی اعتراض جدی‌شان به از هم پاشیده شدن این ائتلاف و حرکت بخش‌هایی از حاکمیت به سمت قبضه کردن همه اهرم‌های حکومتی است.»

نایدیپراس، سطح نازل برخورد با رویدادهای جدی داخل کشور و استفاده از کلی گویی هائیکه است که هرگز نمی تواند به یک تحلیل و شناخت از سوی خوانندگان این نشریه ختم شود. شناخت و تحلیلی که ظاهراً نباید آنرا نزد نویسندگان نامه مردم نیز جستجو کرد! با هم بخوانیم:

کیهان لندن: «نخست وزیر پیشین جمهوری اسلامی، هر چند که از قبیله انقلابیان دو آتشه، هر آینه در این هفت سالی که از صحنه سیاسی فعال دور بوده است، فرصت آن را داشته است که در باره این پرسش ها بیندیشد (این ساختار جمهوری اسلامی و ولایت فقیه) آیا اساساً دگرگونی پذیر است؟ و برای آنها پاسخ هائی درخور بیاید. چشم پوشی او از نامزدی ریاست جمهوری نشان می دهد که پاسخ های بایسته را یافته است. نامزد کردن او برای احراز مقام ریاست جمهوری اسلامی در ماندگی و تهی بودن میدان را از آدم های کارآمد نشان می دهد و خودداری او از پذیرفتن پیشنهادها عمق این در ماندگی و فاجعه بار بودن این تهی بودن را. (کیهان لندن- به قلم هوشنگ وزیری- ۱۷ آبان ۷۵) نامه مردم» «با نزدیک تر شدن تاریخ انتخابات ریاست جمهوری و قطعی شدن کنار رفتن رفسنجانی از این مقام... تصور معرکه انتخاباتی رژیم و برخورد میان گروه های گوناگون درون حاکمیت داغ تر می شود. ورود مجدد مجمع روحانیون مبارز به رهبری کریمی، رئیس سابق مجلس به صحنه سیاسی و تقاضای این گروه و بخش های دیگری از گروه های ائتلاف خط امام از میرحسین موسوی برای کاندیدا شدن در انتخابات آینده، که او با زرنگی خاصی از قبول آن طفره رفت...» (پیرامون این سرمقاله ضد و نقیض که بعنوان سرمقاله شماره ۴۹۲ و با انگیزه تحلیل اوضاع حکومت و کشور در نامه مردم چاپ شده، در همین شماره مطلب مستقلی تحت عنوان نامه مردم دور خودش می چرخد منتشر شده است)

اخیراً در شهر فرانکفورت آلمان و از سوی "طرفداران جامعه باز" یک جلسه سخنرانی، یا شرکت چند تن از رهبران سازمان های سیاسی ایران برگزار شد. در این جلسه، از سوی جمهوریخواهان ملی ایران "حسن شریعتمداری" سخنرانی کرد. آنچه در زیر می خوانید بخشی از مصاحبه ایست، که وی در ارتباط با سخنرانی اش انجام داده است:

تحلیل عقب نشینی به حکومت به معنی استحاله حکومت نیست!

دیدگاه های حسن شریعتمداری:

بنظر من جامعه به تدریج آماده پذیرش دموکراسی است. رونمایی در روشن فکران بوجود آمده است. حرکت به سمت یک انتخابات آزاد است. این برآمد باید بتواند حکومت را ناچار به تمکین از چنین خواستی کند؛ اعم از مجلس و یا قانون اساسی که معنی رفرااندوم را دارد. هر نوع که باشد در حقیقت نوعی انتخابات است که پس از برقراری پیش شرط های لازم قابل وقوع است.

هر امتیازی که جبهه دموکراسی ایران می تواند از حکومت ولایت فقیه بدست آورد، باید در جهت آن بکوشد. پافشاری در تدامین و برگزاری یک انتخابات آزاد برای مجلس، یعنی تسخیر خانه ملت و این مستلزم یک تحول آرام و تدریجی مسالمت آمیز است که می تواند به مردم سالاری بیانجامد.

برخی این حرکت را نوعی امید داشتن به استحاله رژیم تلقی می کنند در حالیکه این معنی درست نیست. استحاله یعنی اینکه کسانی می خواهند در حکومت شرکت کرده و بتدریج آنرا از درون عوض کنند. مرکز نقل این نوع فعالیت، بودن فعالان سیاسی در نظام حاکم است. تفکر دوم که من مطرح کردم، اتکاء به مردم و نیروی آنهاست. فشار از طریق جامعه به حکومت برای گرفتن امتیازات مرحله به مرحله و جزء به جزء. همان چیزی که در ایران شروع شده و ادامه دارد و حکومت با افزایش فشارهای اخیر به مردم می خواهد جلوی این انکشاف طبیعی و فشار روز افزون جامعه به خودش را بگیرد و این امتیازات را ندهد. البته این تلاش به یقین شکست خواهد خورد و حکومت بنظر من موفق نخواهد شد.

مردم ایران در زمان فعلی بسیار محتاط و عمل گرا و صاحب یک نوع اندیشه علمی شده اند، که از کارهای جنون آمیز گریزان است. کارهائیکه نتایجش معلوم نیست و نمی تواند عواقبش را بداند. این تجربه دو دهه اخیر مردم ایران است، البته دموکراسی یک حرکت ناگهانی نیست و طول می کشد. دموکراسی این نیست که ما از یک دیکتاتوری به دیکتاتوری دیگری برویم.

دیداری های یزیدی و برخی از سران حاکمیت؟! ایجاد شده بود، با رد شدن اکثر کاندیداهایش، ناچار شدند خود را از انتخابات کنار بکشند و در واقع شکست سیاست شرکت در انتخابات آزاد را از طریق اعلامیه پر از تناقضی که در تهران منتشر کرد، اعلام کنند.»

در این مقاله نقش نیروهای مذهبی مخالف سیاست های رژیم، که حتی به نقل از نامه مردم هم به مواضع آنها اشاره شد، اینچنین ترسیم می شود:

«... برای مبارزان درون کشور که از نزدیک با واقعیات سخت روزمره ایجاد شده از سوی رژیم آشنا هستند، تلاش برای اثبات اینکه در درون حاکمیت یک گروه "تیمه انقلابی" وجود دارد که باید از آن حمایت کرد و تلاش کرد با کمک به آنها جناح راست مذهبی را کنار زد، بسیار دور از واقعیت است و چنین تلاش هائی را تنها می توان "سیاست بازی هائی بی سرانجام خواند.»

مقاله منتشره در نامه مردم، سپس همه جناح ها را سخنگویان یک طبقه (که البته طبقه آن را اعلام نکرده) قلمداد کرده و می نویسد:

«... اگر چه جهت گیری های جناح های درون حاکمیت متفاوت است، ولی وقتی بحث بر سر منافع طبقاتی باشد، آنها همسو و متحد، هر صدای مخالفی را بی رحمانه دل گلو خفه می کنند... (البته در اینجا معلوم نیست، که منظور کارگزاران است و یا چه مذهبی) نامه مردم" ادامه می دهد: «... نتایج انتخابات در مجموع تنفر عمیق مردم را از سیاست های راست سنتی نشان داد.

بر همین اساس بود که فشار برای تغییر شرایط در دوره دوم با دخالت مستقیم ولی فقیه، تبلیغ بی وقفه رادیو و تلویزیون و اعزام گروه های چاقوکش "انصار حزب الله" همراه با تهدیدهای فرمانده سپاه برای بیرون انداختن نمایندگان لیبرال از مجلس آغاز شد (اعتراف به اینکه مردم رفته اند پای صندوق های رای اما به کاندیداهای روحانیت مبارز و مولفه رای نداده اند) و در مجموع جز فشار و خفقان حدت بیشتری یافت.»

بلافاصله پس از همین اعتراف و در ادامه همین مقاله منتشره در نامه مردم می افزاید: «... سئوالی که در انتها می بایست پاسخ آن را از طرفداران شرکت در انتخابات طلب کرد، این است که از تشویق مردم به شرکت در انتخابات، چه حاصلی جز جنبه قانونی دادن به رژیم ترور و اختناق و اعتبار بین المللی برای آن کسب کردن عاید شد؟ آیا راه "مبارزه" و بر خورد "فعال" یا جناح "راست سنتی" شرکت در خیمه شب بازی بود که ترتیب داده بودند و مردم تنها با شرکت در انتخابات می توانستند تنفر خود را نشان دهند؟ آیا با ورود تعدادی نماینده "مخالف" (که همگی التزام عملی خود به ولایت فقیه را اعلام کرده اند) می توان به تغییرات اساسی در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور امید بست؟ و...»

ظاهراً نویسنده این مقاله، که توده ایست و نباید با برخی مقولات سیاسی آشنا باشد، بر این تصور بوده که انتخابات می خواهد تغییرات اساسی در جمهوری اسلامی بوجود آورد! از چنین بازار آشفته ای، می توان انتظار سیاست و مشی واحد داشت؟ می توان انتظار داشت که در یک بزنگاه دیگر، نظیر همین انتخابات مجلس پنجم، چهار دست و پا در میان معرکه نماند و از جنبش عقب نماند؟ بنظر ما خیر و این مشکل تا یک برخورد انتقادی جدی به مجموعه عملکردها و نهراسیدن از اعلام نتایج آنها، برطرف نخواهد شد! نمونه دیگر این مشی غلط و بی اطلاعی از اوضاع کشور، همان برخورد نابخردانه با نشریه "ایران فردا" و شخص مهندس عزت الله سحابی است که در شماره ۵۳ راه توده مطلبی پیرامون آن منتشر شد.

درباره مقاله ضد "راه توده" که در نامه مردم ۴۷۷ و تحت عنوان "تحریک آمیز و افترا گونه" وقتی که نقش ها روشن تر می شوند! تنها باید با اشاره به مقاله آخرین شماره نامه مردم، با خرسندی نوشت: «ایکناش وقتی مواضع روشن تر و (واقع بینانه تر می شود) همراه با انتقادی از موضع گیری گذشته علیه راه توده همراه باشد، که در سخت ترین شرایط، دقیق ترین ترسین موضع گیری ممکن را بنام حزب توده ایران کرد و از هیچ حمله تبلیغاتی - از چپ و راست - بیم به خود راه نداد! "راه توده" در فاصله همین دو مرحله انتخاباتی، طی نامه ای، از همه طیف توده ای، فدائیس و دیگر نیروهای چپ خواست که برای رایزنی به یک نشست، پیرامون بررسی اوضاع تر داده و موضع واحد و واقع بینانه ای را اتخاذ کنند. (با کمال تأسف در آن شرایط، آنها که از تحریم پیروی کرده بودند، به این نامه بهای لازم را ندادند)

درباره مقاله ضد "راه توده" که در نامه مردم ۴۷۷ و تحت عنوان "تحریک آمیز و افترا گونه" وقتی که نقش ها روشن تر می شوند! تنها باید با اشاره به مقاله آخرین شماره نامه مردم، با خرسندی نوشت: «ایکناش وقتی مواضع روشن تر و (واقع بینانه تر می شود) همراه با انتقادی از موضع گیری گذشته علیه راه توده همراه باشد، که در سخت ترین شرایط، دقیق ترین ترسین موضع گیری ممکن را بنام حزب توده ایران کرد و از هیچ حمله تبلیغاتی - از چپ و راست - بیم به خود راه نداد! "راه توده" در فاصله همین دو مرحله انتخاباتی، طی نامه ای، از همه طیف توده ای، فدائیس و دیگر نیروهای چپ خواست که برای رایزنی به یک نشست، پیرامون بررسی اوضاع تر داده و موضع واحد و واقع بینانه ای را اتخاذ کنند. (با کمال تأسف در آن شرایط، آنها که از تحریم پیروی کرده بودند، به این نامه بهای لازم را ندادند)

دو مقاله با یک دیدگاه!

از میان موضوع گیری هائی که پیرامون نامه اخیر میرحسین موسوی برای انصراف از کاندیداتوری ریاست جمهوری، در مطبوعات چاپ شد، دو نمونه خواندنی زیر را انتخاب کرده ایم. اگر در مقاله هوشنگ وزیری تحلیل و ارزیابی هم به زرنگی ادعائی نشریه نامه مردم اضافه شده، در نامه مردم تحلیل و ارزیابی نیز وجود ندارد؛ اما آنچه که در مقاله نشریه نامه مردم انکار

(موتلفه اسلامی-روحانیت مبارز) نیست. اگر اینطور شود، آنوقت خواهید دید چه اتفاقی خواهد افتاد.

* نشریه کار و کارگر ۱۵ آبان ۷۵- حجت الاسلام ریشهری گفت: در آخرین ملاقات با مهندس موسوی که قبل از اعلام امتناع وی از نامزدی در انتخابات انجام شد، ایشان گفت که برای تصمیم گیری در حال انجام یک سلسله تحقیقات است.

* عصرما، ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی ۲۳ آبان ۷۵- «... برخی افراد و جناح ها ... در صدد تهدید و ارباب ایشان (موسوی) برآمدند و حتی در جلسات خصوصی اظهار داشتند که اگر مهندس موسوی کاندیدا شود ما پرونده های خلاف قانون اساسی وی را علنی خواهیم کرد و اینکه شورای نگهبان صلاحیت وی را مورد تائید قرار نخواهد داد!... گویا شیوه ای که طرفداران سرمایه داری در همه کشورها اعمال می کنند علیرغم تفاوت های زبانی و مذهبی و نژادی شبیه به هم است.

* عصرما، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ۲۳ آبان- دکتر حبیبی دبیرانجمن اسلامی مدرسین دانشگاه ها گفت: «آنها که به نوعی با نامزدی مهندس موسوی مخالفت داشتند، دلانسل موهومی را برای زیر سوال بردن صلاحیت وی عنوان کرده اند... عنده ای می گویند مهندس موسوی تبدیل به قطبی خواهد شد که نیروهای مخالف رهبری در حول این مرکز گرد می آیند. این سخنان درحالی بیان می شود که طبق نظرسنجی های انجام شده، مهندس موسوی مورد عنایت ۷۰ درصد مردم بوده اند. کسانی که این برجسب ها را به مهندس موسوی می زنند باید به گذشته خود نظری بیاندازند و ببینند کدام گروه از امتیازات فراوان برخوردار است که حالا نگران از بین رفتن این امتیازات می باشند...»

دکتر حبیبی در بخش دیگری از سخنان خود گفت: «آنها که می گویند دردشان درد "ولایت فقیه" و دفاع از آیت است اگر مقام معظم رهبری در مقطع کنونی خرفی بزنند که با منافع گروه های کنونی تضاد پیدا کند، ثابت خواهد شد که چه کسانی در اطلاعات از "ولایت فقیه" راسخ تر است.»

دکتر حبیبی با تاکید بر اینکه هیچیک از کاندیداهای فعلی مورد نظر ائتلاف گروه های خط امام نیستند، گفت: «ما منتظر نمی مانیم تا دیگران کاندیدا معرفی کنند و ما از آنها حمایت نمائیم بلکه بطور مستقل کاندیدای مورد نظر خود را انتخاب می کنیم.»

نقش رهبر جمهوری اسلامی

* روزنامه اطلاعات ۱۶ آبان ۷۵- حجت الاسلام ریشهری گفت: مقام معظم رهبری در دیدارهای خود از جمله در دیدار با بنده عنوان کرده اند که بنا ندارند در این انتخابات هیچ فرد بخصوصی را تایید و حمایت کنند. چون اگر فرد خاصی را مطرح کنند دیگران احساس خواهند کرد که نباید وارد صحنه شوند و انتخابات خراب می شود.

نظر هاشمی رفسنجانی و کارگزاران

* روزنامه ایران ۱۵ آبان ۷۵- رئیس جمهور: من آن تشکل نامرئی را که به صورت گروه های فشار غیر مسئول اما مقتدر نقش ایفا کرده و در تصمیم گیری های مملکتی دخالت می کنند، نمی پسندم. دموکراسی بدون وجود احزاب با مواضع روشن نمی تواند آثار خودش را نشان دهد.

* روزنامه ایران ۲۰ آبان ۵۷- محمد هاشمی معاون رئیس جمهور گفت: ما کاندیدای مورد نظر خود را انتخاب کرده ایم، اما به دلایلی فعلا وی را معرفی نمی کنیم. درعین حال به شرایط انتخابات نگاه می کنیم و چنانچه قرار باشد شرایط انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی تکرار شود و ناگزیر ملاحظات پیش می آید.

چه کسی ولی فقیه است؟

برای آنکه بیشتر معلوم شود، قدرت واقعی در جمهوری اسلامی در اختیار کیست، و روحانیت ابزار سیاست کدام طبقه و فشر در حکومت است، این خبر زیر را هم به نقل از نشریه کار و کارگر ۱۹ آبان ۷۵ باید با دقت خواند:

میر حسین موسوی تحت فشار و ارباب

اعلام "انصراف" کرد!

"ولی فقیه" واقعی در

جمهوری اسلامی، کیست؟

مهندس میرحسین موسوی، سرانجام پس از ماه ها سکوت در برابر حمایت ها و پیشنهادهای متعدد برای اعلام کاندیداتوری وی جهت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، انصراف خود را در این مورد اعلام داشت. خبر این انصراف برای نخستین بار در روزنامه "رسالت"، ارگان ارتجاع بازار-روحانیون حکومتی منتشر گردید و بدنبال آن یک سلسله اخبار مربوط به رویدادهای پشت صحنه در این دوران چند ماهه سکوت وی به برخی مطبوعات راه یافت. این اخبار نشان می دهد، که در این مدت "موتلفه اسلامی" و روحانیون وابسته به این حزب، که در جامعه روحانیت مبارز تهران حضور دارند، از هیچ کوشش، تهدید و بسیج نیروی برای جلوگیری از کاندیداتوری وی کوتاهی نکرده اند. اینکه میرحسین موسوی، بنا برحمایتی که "مجمع روحانیون مبارز" و طیف چپ مذهبی و برخی پیرامونیان حکومت از او می کردند، باید وارد صحنه می شد و یا خیر و نتیجه چنین حضوری چه می توانست باشد، بحثی و نظری است که برای رسیدن به نتیجه قطعی آن زمان همچنان در اختیار است!

این درحالی است، که رویدادهای غافلگیرکننده هنوز در کمین ایران و جمهوری اسلامی است!

اخبار مربوط به سکوت دوران اخیر میر حسین موسوی تا اعلام انصراف وی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، در نوع خود باید ضربه هوشیار کننده ای برای اپوزیسیون چپ و مترقی جمهوری اسلامی نیز باشد. ضربه ای که براساس آن باید سیاست، مشی، تاکتیک و شعار این مرحله از مبارزه تدوین شود و اجازه ندهد جبهه واقعی نبرد برای افشای اساسی ترین حلقه در جمهوری اسلامی و ضربه وارد آوردن به آن در هیاهوهای داخل و خارج از کشور گم شود! این اخبار بویژه باید کمکی جدی باشد، به دوستان و رفقای توده ای و فدائی که همچنان در اسارت "ولایت فقیه" و "جدائی دین از حکومت" باقی مانده و میدان را برای ولی فقیه واقعی در جمهوری اسلامی خالی گذاشته اند. بسیاری از حادثه آفرینی های این قدرت در جمهوری اسلامی، اصولا می تواند با همین هدف، یعنی ایجاد سردرگمی در میان مخالفان داخلی و خارجی جمهوری اسلامی کنونی سازمان یابد. ما مطالعه دقیق اخبار زیر را به همه کسانی که خواهان درک اوضاع واقعی جامعه و یافتن بهترین سیاست و مشی، نزدیک ترین متحدان و واقعی ترین شعارها هستند، توصیه می کنیم. درعین حال مقایسه این اخبار و رویدادهای داخل کشور، با اخبار و تحلیل ها و تفسیرهایی که در دو نشریه وابسته به راست مهاجرت "تیمروز" و "کیهان لندن" و رادیوی فارسی زبان مرتبط با آنها نیز جالب است و نشان می دهد که آنها از یک دنیای دیگر خبر پخش می کنند. دنیایی که قطعاً با دنیای اپوزیسیون مترقی و چپ جمهوری اسلامی و جنبش مردم بیگانه است!

اعلام انصراف موسوی

* هفته نامه مبین ۱۴ آبان ۷۵- خانم رجائی (همسر رجائی) گفت: «ما بایستی دریابیم که چه شد که سرمایه داری مجدداً دارد روی کار می آید. این مقدس نماهای که امام از آنها خون دل خوردند چه کسانی بودند؟ در انقلاب ما مترقی (سرمایه داران) پشت سر متخترین سنگر گرفتند و فریاد وا اسلاما سردادند...»

* نشریه کار و کارگر ۱۵ آبان ۷۵- مهندس بهزاد نبوی گفت: «ما هیچ نشانی در روزنامه رسالت نمی بینیم که دال بر ناخشونودی آن جناح از عدم حضور مهندس موسوی در صحنه انتخابات ریاست جمهوری باشد... در حال حاضر هنوز سه قوه (مقننه، قضائیه، مجریه) به طور کامل در اختیار این جناح

وزارت خودمختار "کشور"!

و

وزیر مختار "ارتجاع"

طرح استیضاح وزیر کشور، "علی محمد بشارتی" سرانجام، پس از تاخیر بسیار برای رسیدگی به آن در مجلس اسلامی و معاذلاتی که در پشت پرده صورت گرفت، منتفی اعلام شد!

صرف نظر از فشارهایی که به نمایندگان و طرح کنندگان استیضاح وزیر کشور در این مدت وارد آمد و بی اعتناء به زدو بندهای پشت پرده حکومتی، نگاهی به موارد استیضاح این وزیر وابسته مستقیم به "موتلفه اسلامی" و "حجتیه" که مستقل از دولت رفسنجانی عمل می کند، جالب است. با آنکه مطبوعات حکومتی، عمدتاً سعی داشتند دو مورد از اظهار نظرهای مذهبی علی محمد بشارتی در جریان سفر به آذربایجان را عمده جلوه دهند، موارد عمده در این استیضاح به گونه ای دیگر است؛ آگاهی از همان چند بند اساسی استیضاح وزیر کشور، خود گویای بسیاری از حقایق است. در طرح استیضاحی که با تهدید و ارباب مطرح کنندگان آن پس گرفته شد، از جمله آمده است:

* جلوگیری از ساخت و ساز یک ساختمان دارای پروانه در خیابان یاسر تهران به علت اشراف بر منزل شخصی آقای وزیر کشور!

(لابد یکی از ارزش های انقلاب که باید از آن پاسداری کرد!)

* ارایز مبالغی از اعتبارات دولتی به شماره حساب شخصی وزیر در بانک ملی شعبه وزارت کشور و پرداخت های خارج از ضابطه به اشخاص مختلف از طریق این شماره حساب..

(چگونه این پول می آمده و به چه کسانی و به چه انگیزه هایی پرداخت می شده معلوم نیست! اما چرا نباید در ارتباط با سازماندهی تشون چماقداران "انصار حزب الله" و عوامل و مجریان سیاست های وزارت کشور در جریان انتخابات اخیر باشد؟)

* دادن سکه های فراوان به افراد مختلف.

(این افراد معلوم نیست چه کسانی هستند، اما آنچه مسلم است، مستضعفان و معلولین و جانبازان جنگ نیستند. زیرا آنها بجای سکه، قند و آرد و شکر می خواهند)

* دخالت در امر آموزش و پرورش مدارس

(تحمیل قشریت مذهبی و سازمان دادن گردان های حزب الله برای فشار به دانش آموزان و بسیج آن ها برای رای دادن به کاندیداهای موتلفه و تعطیل مدارس برای شرکت دانش آموزان در تظاهرات حکومتی به سود ارتجاع حاکم)

* دستور اعطای درجه ارشدیت غیر معمول به افرادی که به عنوان اسکورت وزیر را همراهی می کنند.

(خود مختاری برای کردستان خیر، اما برای وزارت کشور بله!)

طرح استیضاح پس گرفته شد، اما همه موارد استیضاح و موارد دیگری که در استیضاح نیامده است، همچنان به قوت خود باقی است. آن قدرتی که مانع این استیضاح شد و از وزیری با این کارنامه به دفاع پنهان برخاست، کدام است؟ غیر از همان قدرتی که دم و دستگاه ولایت و مرجعیت را هم اداره و هدایت می کند؟ به نتایج سفر رهبران موتلفه اسلامی به شهر قم و ناچار ساختن مراجع تقلید حکومتی و غیر حکومتی برای تائید نظرات آنها و اعلام "تقاطع توری"، بعنوان کاندیدایی روحانیت مبارز برای ریاست جمهوری مراجعه کنید!

(... بدنیال تصمیم جامعه روحانیت مبارز تبریز مبنی بر حمایت از کانداتوری حجت الاسلام ریشه ری (کاندیداتی که به رهبر جمهوری اسلامی بیش از دیگران نزدیک است) فعالیت های زیادی (از سوی موتلفه و بخشی از روحانیت مبارز تهران که وابسته به این حزب است) برای ایجاد دو دستگی و اعلام انصراف جامعه از این تصمیم آغاز شده. در تازه ترین شکل و در مخالفت با جامعه، برخی اقدام به جمع آوری امضا از برخی طلاب کرده اند.

خصوصی سازی

"راه توده" بارها و با استناد به سخنان و نظرات سران موتلفه اسلامی، با صراحت اعلام داشته است، که تمام تلاش این حزب برای قبضه کامل قدرت در جمهوری اسلامی، با هدف برقراری دیکتاتوری مطلق و اعمال سیاست های امریکا سبویزه در عرصه اقتصادی، در ایران است. "راه توده" بر اساس همین برداشت خود، امریکا را نزدیک ترین و طبیعی ترین متحد و حامی موتلفه اسلامی و ارتجاع مذهبی تحت فرمان او اعلام داشته است. خبر زیر به نقل از نشریه "کار و کارگر" ۱۵ آبان ۷۵ است و نظر مرتضی نبوی مدیر مسئول روزنامه "رسالت" و نماینده کنونی مجلس را بازتاب می دهد. مرتضی نبوی، عضو رهبری موتلفه اسلامی است و در حکومت یکپارچه موتلفه بر ایران، نقش هایی بمراتب مهم تر از نقش کنونی خود ایفا خواهد کرد. به نوشته "کار و کارگر" مرتضی نبوی گفت: ما معتقدیم که در برنامه اول توسعه، خصوصی سازی انجام نگرفت و به همان انحصارات دولتی دامن زده شد.

میزگرد خط امامی ها با رهبران نهضت آزادی

طیف چپ مذهبی و نهضت آزادی ایران، در دوران اخیر، برخی مناسبات سیاسی را با یکدیگر برقرار ساخته اند. در چارچوب این مناسبات، که اغلب به طرح سوالات و نظرات طرفین در نشست های مشترک اختصاص دارد، به مناسبت سالروز اشغال سفارت امریکا و سقوط دولت مهندس بازرگان میز گردی در تهران تشکیل شد. در این میز گرد، از سوی دولت موقت، دو تن از اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی ایران "مهندس صباغیان"، وزیر کشور و مهندس توسلی شرکت داشتند و از جانب دانشجویان خط امام که سفارت را تصرف کردند "ابراهیم اصغرزاده" و مهندس "هدایت آقائی" شرکت داشتند. میز گرد مذکور به همت واحد سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف برپا شد. در این میز گرد مهندس هاشم صباغیان، به تشریح دلایل استعفای دولت موقت پرداخت و آن را بی ارتباط با جریان اشغال سفارتخانه امریکا معرفی کرد. مهندس توسلی نیز به شرح موقعیت جنبش های دانشجویی در زمان تسخیر سفارت امریکا پرداخت.

مهندس اصغرزاده، که برای مدتی معاون وزیر ارشاد در کابینه میرحسین موسوی بود و از دانشجویان پیرو خط امام بازشناخته می شود، به تحلیل شرایط آن روز انقلاب پرداخت و عدم مقابله با امریکا را همان اشتباهی دانست که دکتر مصدق در پیش گرفت و منجر به سقوط دولت وی شد. در این جلسه هر دو گروه به سوالاتی که از سوی دانشجویان مطرح شد پاسخ گفتند.

خبر مربوط به این میز گرد، که در نوع خود قابل توجه می باشد، در روزنامه سلام انتشار یافت. دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران، در آخرین سفر خود به کشور آلمان و در دیدار با هیات نمایندگی "راه توده"، ضمن تاکید بر ضرورت هماهنگی ها و همکاری های ملی اشاره به دیدارها و میزگردهایی کرده بود که با شرکت بخشی از طیف چپ مذهبی و نهضت آزادی برای روشن شدن دیدگاه ها تشکیل می شود. خبر منتشره در روزنامه سلام، در واقع نخستین خبر منتشر شده در این زمینه در داخل کشور است. (دیدار و گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی در شماره ۵۰ - مرداد ماه - "راه توده" منتشر شده است)

تحلیل افشاگرانه "عصر ما" ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

"موتلفه"

روحانیت مبارز و

مدرسین قم را هدایت

می کند!

جمهوری این جمعیت علیرغم کاندیداتوری از سوی سه جناح به سختی توانست یک سوم آراء مردم تهران را کسب کند و با اختلاف بسیار جزئی بر کاندیدای تقریباً ناشناخته‌ای که تنها نامزد یک جناح بود (اشاره به فائزه هاشمی) پیشی گرفته و حائز رای اول گردد. کاندیدای جمعیت مزبور حتی در احراز کرسی ریاست مجلس نیز با مشکلات جدی مواجه و نهایتاً با اختلاف کمی نسبت به رقیب خود بر آن جایگاه تکیه زد. مجموعه عوامل فوق، پس از انتخابات مجلس پنجم، وضع دشواری برای موتلفه ایجاد کرد. برای حل این مشکل، این بار موتلفه برخلاف تأکیدات همیشگی خود مبنی بر دنباله روی از روحانیت، به ناچار نقش پیشتازی خود را ظاهر کرده و به معرفی زود هنگام نامزد ریاست جمهوری آینده خود پرداخت. "تشکل های همسو" به انتشار خبرنامه‌ای پرداختند که پیشتر با همان شکل، قطع و رنگ ولی تحت نام "جامعه روحانیت مبارز تهران" منتشر می‌شد. (این بولتن در آستانه انتخابات مجلس در ۱۵ هزار نسخه تکثیر شده و در سراسر ایران توزیع می‌شد. "راه توده")

"عصر ما" سپس اشاره به فشارهای موتلفه اسلامی به روحانیت مبارز برای تأیید ناطق نوری، بعنوان کاندیدای ریاست جمهوری کرده و می‌نویسد:

(... بمنظور فشار مضاعف، برخی از اعضای تشکل های همسو تلویحاً بحث استقلال خود را نسبت به "جامعه روحانیت مبارز" طرح کردند... "جامعه مدرسین حوزه علمیه قم" در دیدار سران جمعیت موتلفه با ایشان و اصرار آنها مبنی بر پذیرش نامزدشان، معرفی نامزد ریاست جمهوری را در آینده نزدیک منتفی اعلام نمود. ظاهراً برخی از اعضای جامعه روحانیت مبارز تهران نیز کم و بیش چنین موضعی داشتند. دو عامل جدید در کنار فشارهای فوق، در تغییر مواضع دو تشکل روحانی فوق موثر بوده است. دو عامل مزبور، یکی ورود مجدد مجمع روحانیون مبارز به صحنه فعالیت سیاسی و جانبداری آنان از نامزدی مهندس میرحسین موسوی و دیگری نرمش نسبی در مواضع مهندس موسوی و تبدیل موضع مخالف و منفی ایشان نسبت به نامزدی خودشان به موضعی مردم، می‌باشد. مدرسین قم و جامعه روحانیت مبارز، که احتمالاً از یک طرف نامزدی مهندس موسوی را جدی تلقی کرده و از سوی دیگر رای آوری وی را با توجه به حمایت های گروه های مختلف و اقبال توده‌ای از ایشان قطعی می‌دانستند، بالاخره نامزد ریاست جمهوری موتلفه را مورد تأیید قرار دادند... در هفته های اخیر، از نظر بیرونی نیز موتلفه با توفیقات جدیدی روبرو شده که مهم ترین آنها امتناع قطعی مهندس موسوی از نامزدی ریاست جمهوری است. امتناع مهندس موسوی نه تنها طیف های رقیب موتلفه، یعنی طیف خط امام و حتی کارگزاران را دچار مشکل نمود، بلکه نگرانی جمعیت مزبور را از وجود یک رقیب بسیار نیرومند و با احتمال پیروزی بسیار قوی، حداقل در مقطع کنونی و تا مشخص شدن کاندیدای بعدی طیف های مزبور، از بین برد... تنها مورد باقیمانده و تا حدودی نگران کننده در حال حاضر برای موتلفه و گروه های همسو و وابسته، احتمالاً حضور فعالانه "جمعیت دفاع از ارزش ها" و نامزد بالنسبه فعال آن در صحنه رقابت های انتخاباتی است. گرچه شاید جمعیت موتلفه از پیروزی رقیب فوق چندان دغدغه خاطر بی خود راه ندهد، ولی وجود این رقیب و حضور جمعیت مربوطه اش در انتخابات، در صورت عدم مصالحه دو طیف، می تواند نقش تعیین کننده ای در جلوگیری از تخلفاتی، نظیر یکسویه شدن تبلیغات صدا و سیما، سوء استفاده از نظریات مقام رهبری، دخالت نیروهای مسلح و ... داشته باشد. در هفته های اخیر شاهد برخی برخوردهای تبلیغاتی بین دو طیف مزبور بوده ایم و روزنامه رسالت (ارگان غیر رسمی موتلفه و تشکل های همسو) طی یک سرمقاله، حمله تندی را به صورت غیر مستقیم علیه جمعیت دفاع از ارزش ها مطرح کرد... علی رغم توفیقات چشم گیری که طی هفته های اخیر نصیب موتلفه و گروه های همسو شده و طیف مزبور را از انزوای کاملی که تا چندی پیش دچار آن بود، نجات داده است، اما این جمعیت کماکان با مشکلاتی جدی در انتخابات ریاست جمهوری روبروست که اهم آنها عبارتست از نگرانی همه جناح های سیاسی کشور از حاکمیت انحصاری جمعیت موتلفه... این نگرانی ها به همراه بیانات عمومی و خصوصی مقام رهبری در مخالفت با انحصار قدرت، خصوصاً طی ماه های اخیر، شاید یکی از مهم ترین دلایل باشد که سخنگویان طیف مزبور مدتی است مکرراً در صدد رفع اتهام انحصار طلبی از خود برآمده و از تکثیر سیاسی دفاع می کنند! ضعف پایگاه اجتماعی و مردمی این طیف نیز از دیگر نگرانی های موتلفه است. در انتخابات مجلس پنجم، علیرغم حمایت جامعه روحانیت، حتی یک نفر از کاندیداهای اختصاصی موتلفه (که در لیست های دیگر مطرح نشده بود) نتوانست از تهران انتخاب شده و به مجلس وارد شود. موقعیت نامزد ریاست جمهوری طیف مزبور نیز (ناطق نوری) چندان بهتر از خود طیف نیست. ایشان در انتخابات دوره پنجم در تهران، چنانکه پیشتر ذکر شد، علی رغم داشتن موقعیت محلی و نامزدی از سوی سه جناح از چهار جناح فعال و تمام

نشریه "عصر ما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در یک افشاگرایی کم سابقه، مستقیماً حزب "موتلفه اسلامی" را هدایت کننده جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم معرفی کرد. این نشریه همچنین هشدار داد که نتیجه انتخابات آینده ریاست جمهوری می تواند به حفظ آزادی ها، حضور موثر جناح های سیاسی و حتی نهادینه شدن نوعی تکثر سیاسی منجر شود. مجاهدین انقلاب اسلامی، بدین ترتیب پیروزی موتلفه را در انتخابات آینده به معنی سرکوب سراسری و شکست آنها را نهادینه شدن نوعی تکثر سیاسی در جامعه ارزیابی کرد!

"عصر ما" در تحلیل خود پیرامون موقعیت موتلفه اسلامی و تشدید روز افزون فعالیت های آن در ایران، بصورت کم سابقه ای، "ناطق نوری"، کاندیدای این حزب برای ریاست جمهوری و رئیس کنونی مجلس اسلامی را فردی در حکومت جمهوری اسلامی معرفی کرد که کمترین پایگاه را در میان مردم دارد. "عصر ما" با اشاره به نتایج انتخابات مجلس پنجم و ضمن اشاره به انواع تقلب هائیکه به سود وی صورت گرفت، نوشت: ایشان "ناطق نوری" در انتخابات مجلس، از حدود ۲ میلیون رای مردم تهران به سختی حدود ۸۷۰ هزار رای، یعنی حدود ۲۵ درصد رای بدست آورد. "عصر ما" بدروستی نوشت، که ضربه وارده به موتلفه اسلامی و سران آن در جریان انتخابات مجلس پنجم چنان بود که این حزب در انزوا قرار گرفته و حتی روحانیون حکومتی و غیر حکومتی نیز تا مدت ها ازیم نفرت مردم از آنها فاصله گرفته بودند.

با توجه به اعلام انصراف میر حسین موسوی برای کاندیداتوری ریاست جمهوری و فشارهایی که برای خارج ساختن او از صحنه به وی وارد آورده شد، و افشاء و آشکار شدن تسلط سرمایه داری تجاری ایران و حزب سیاسی آن "موتلفه" بر ارگان های مذهبی حکومتی و... بخش هایی از تحلیل "عصر ما" را که در شماره ۲۳ آبان این نشریه منتشر شده، در زیر می آوریم. (۱)

"عصر ما" می نویسد:

(... جناح مذکور "موتلفه" و تشکل های همسو "دست به ایجاد یک جبهه واحد زده و با اعلام نامزد ریاست جمهوری خویش، عملاً "جامعه روحانیت مبارز" را جهت اتخاذ موضع تحت فشار قرار داد. ما نوشته بودیم (در شماره های گذشته) که با توجه به اعلام زودرس کاندیدای تشکل های همسو برای ریاست جمهوری آینده، فعالیت گسترده تشکل های مزبور، تبلیغ و انعکاس وسیع فعالیت های فوق از سوی روزنامه رسالت و متقابلاً سکوت جامعه روحانیت مبارز و عدم طرح نام و فعالیت آن در وسائل ارتباط جمعی تحت نفوذ این طیف و عدم امکان سکوت جامعه روحانیت مبارز تهران درقبال امر خطیر انتخابات، تشکل های همسو عملاً این نهاد را به دنبال خود خواهد کشاند... سرانجام جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران در یک اقدام بیسابقه و ۸ ماه قبل از آغاز انتخابات به نفع نامزد ریاست جمهوری "ناطق نوری" "موتلفه اعلام موضع کردند...)

"عصر ما" در باره انتخابات مجلس پنجم نوشت: (... انتخابات دوره پنجم مرحله ای موفق و توأم با کامیابی برای جمعیت موتلفه نبود. نامزد ریاست

گذاری بر روابط با کشورهای آسیای میانه و حتی از حیز انتفاع ساقط کردن راه ترانزیت ایران برای کشورهای مزبور و کلیه تلاش‌های ایران اسلامی در این زمینه است. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی می‌بایست با تمام قوا و امکانات خود به مقابله با چنین روندی برخیزد. حال آنکه قاطعیت ما در برخورد با مسلط شدن طالبان در افغانستان، یعنی در کنار مرزهای مان، هرگز قابل مقایسه با تلاش‌های ما در بوسنی نبوده است و ستوان برانگیزتر از آن مواضع اخیر وزارت خارجه در قبال این مسأله است. مدیریت سیاست خارجی در شرایط موجود حاکم بر افغانستان به جای اعلام قاطع حمایت از دولت قانونی افغانستان و به رسمیت نشناختن جنبش طالبان به عنوان جایگزین دولت مزبور، اولاً تغییر و تحولات اخیر افغانستان را "یک فراز و نشیب تکراری و عادی" (موضوع وزارت خارجه) تلقی می‌کند و قانیا عالی‌ترین مقام در این وزارتخانه "طالبان را بخشی از مردم افغانستان... که باید مانند بقیه در حکومت افغانستان مشارکت داشته باشد" (مصاحبه وزیر خارجه) معرفی می‌کند.

(این موضع گیری‌های در شرایطی است که کلیه نیروهای ملی و وطن دوست افغانی و حتی سران دولت شکست خورده از طالبان در کابل نیز در تمام بیانیه‌های خود طالبان را مزدوران پاکستان معرفی کرده‌اند "راه توده") شاید دوستان وزارت خارجه با استدلال متداول یعنی "شرط بندی روی اسب برنده" اقدام به اتخاذ چنین مواضعی می‌نمایند. اگر چنین دیدی جنبه استراتژیک دارد، چرا در الجزایر و عراق از آن پیروی نمی‌شود؟ اهداف آمریکا و انگلیس در عراق بر همگان روشن است. این دو قدرت استعماری در عراق نیز همچون ایران اسلامی قصد استقرار سلطه بلامنازع دارند و برای این منظور می‌بایست رژیم‌های موجود هر دو کشور را تضعیف و زمینه‌های سقوط آنها را، که به دلائل بین‌المللی توسط مداخله مستقیم نظامی میسر نخواهد بود، فراهم کنند. طراحی سیاست "مهار دو گانه" با چنین اهدافی صورت گرفته است.

بهترین راه تضعیف دو رژیم مقابله آنها با یکدیگر است و متأسفانه برخی از دست اندرکاران و مسئولین دو کشور، به جای خنثی کردن این توطئه و ایجاد زمینه‌های صلح و یا حداقل همزیستی مسالمت آمیز و همکاری در قبال دشمن مشترک، به دنبال کسب حمایت آمریکا و انگلیس برای سرنگون کردن طرف مقابل هستند. شاید براساس چنین تحلیلی است که برخی از ما علیرغم اذعان به تمامیت عراق، رسماً ورود ۲۵۰ تانک را به خاک آن کشور اعلام (مصاحبه فرمانده کل سپاه پاسداران) و از حاکمیت گروه تجزیه طلب کرد عراقی در شمال آن کشور حمایت، شکسته شدن حریم مناطق امن "سیا" در شمال عراق را از سوی ارتش عراق محکوم و علناً از شورای امنیت سازمان ملل (بخوانید آمریکا و انگلیس) می‌خواهیم که هرچه سریعتر نسبت به سرنگونی رژیم عراق اقدام کنند. (تقاضای آقای جواد لاریجانی، نایب رئیس کمیسیون خارجی مجلس شورای اسلامی از شورای امنیت)

در تمامی موضع گیری‌ها و عملکردهای سوال برانگیز فوق یک وجه اشتراک وجود دارد و آن هماهنگی عملی با مواضع و عملکردهای آمریکا و انگلیس در منطقه است. این هماهنگی می‌تواند کماکان ناشی از فقدان استراتژی در سیاست خارجی، یا تفاوت مواضع در مورد چگونگی برخورد با خط آمریکا و انگلیس و یا هر دوی آنها باشد. به اعتقاد ما متأسفانه احتمال حالت سوم قوی‌تر از دو مورد قبلی است. ظاهراً علاوه بر اینکه سیاست خارجی ما فاقد استراتژی است، برخی از شخصیت‌های موثر در تدوین این سیاست‌ها، بر این باورند که بهترین راه مقابله با خطر آمریکا و انگلیس، هماهنگی و نزدیکی به آنهاست. یعنی همان سیاستی که توسط یکی از نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای اسلامی به شکل نامه‌ای مدون به حضور مقام رهبری تقدیم گردید.

(عصر ما در اینجا ضمن اشاره مستقیم به هماهنگی بین اداره کنندگان سیاست خارجی جمهوری اسلامی با آمریکا و انگلیس، مداخله شخصیت‌های موثر، که کسانی جز رهبر کنونی جمهوری اسلامی و مهمترین مشاورانش، نظیر آیت الله جنتی و آیت الله کئی نیست، اشاره به نامه رجانی جراسانی، مهاجرانی و موضع‌گیری‌های محمد جواد لاریجانی در زمان معاونت وزارت خارجه می‌کند)

بهر حال تحلیل‌ها و انگیزه‌ها هر چه باشد، مواضع و عملکردهای فوق به هیچ وجه قابل توجیه نیست و باید هر چه سریعتر مورد تجدید نظر قرار گیرد. پر واضح است که نقد سیاست خارجی به هیچ وجه به معنای نقد وزارت خارجه نیست، چرا که در تدوین و اجرای سیاست‌های فوق، نهادها و ارگان‌های دیگری نیز نقش دارند که نمی‌توان حاصل رایزنی آنها را به حساب یک وزارت خانه نوشت...

تلاش‌های پیدا و پنهانی که صورت گرفت، از حدود ۲ میلیون و نیم رای مردم تهران، به سختی حدود ۸۷۰ هزار رای، یعنی ۳۵ درصد آرای شرکت کنندگان تهرانی را کسب کرد. اکنون پایگاه جمعیت موفتلفه و نامزد انتخاباتی آن به مراتب نامطلوب‌تر از دوره پنجم مجلس شورای اسلامی می‌باشد و تنها در صورت فقدان رقیب نیرومند، امکان پیروزی طیف مزبور در انتخابات ریاست جمهوری ممکن خواهد بود.

"عصر ما" در دنباله مطلب اشاره به تسلط موفتلفه اسلامی بر روحانیت مبارز کرده و می‌نویسد:

«... حتی در میان طیف همسو با موفتلفه، نامزدهای با پایگاه مردمی به مراتب نیرومندتری وجود داشت که به نظر می‌رسد به لحاظ مخالفت موفتلفه، امکان کاندیدا شدن و حضور در صحنه را نیافتند.»

"عصر ما" بدستی با اشاره به موضع گیری‌های برخی طیف‌های چپ مذهبی که بصورت غیر منسجم در بسیج، سپاه پاسداران، دانشگاه‌ها، مدارس قرار دارند و نشریاتی نظیر "پیام دانشجو" را منتشر کرده و ضمن یادآوری همراهی و همسوئی این جریان‌ها با موفتلفه اسلامی و روحانیت مبارز، در جریان انتخابات مجلس پنجم به آنها هشدار می‌دهد. "عصر ما" با ابراز نگرانی از غلبه تبلیغات موفتلفه اسلامی بر این نیروها و سوءاستفاده ارتجاع مذهبی از احسانات آنها می‌نویسد:

«... این طیف احتمالاً به این نتیجه خواهد رسید که موفتلفه و گروه‌های همسو در صورت پیروزی در انتخابات از نظر خطوط فکری، خصوصاً در زمینه مسائل اقتصادی و سیاست خارجی همان جهت گیری‌هایی را پی خواهد گرفت که طی سال‌های اخیر دنبال شده است، با این تفاوت که نوعی تفکر بسته سیاسی و فرهنگی هم به آنها اضافه خواهد شد...»

۱- علاقمندان پیگیری تحولات مربوط به انتخابات مجلس پنجم و رویدادهای پس از این انتخابات، می‌توانند به مقالات پیش از انتخابات مجلس پنجم "راه توده"، تحلیل و اطلاعیه "راه توده" پیرامون ضرورت حضور در این انتخابات و مطالبی که در شماره‌های ۴۷-۵۲ "راه توده" مراجعه کنند.

یادداشت سیاسی "عصر ما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

هماهنگی جمهوری اسلامی با امریکا و انگلیس!

تصرف شهر کابل توسط گروه‌بندی نظامی-مذهبی طالبان، که با حمایت کامل و عملی آمریکا، انگلستان، پاکستان و با کمک مالی مستقیم عربستان سعودی ممکن شد، در میان نیروهای پیرامونی جمهوری اسلامی، برخی واقع بینی‌ها را تشدید کرده است. این واقع بینی‌ها، گرچه هنوز در سطح بیان رسمی استراتژی آمریکا برای حمایت از گروه‌بندی‌های مشابه طالبان در جمهوری اسلامی نیست، اما در نوع خود به واقعیتی اشاره دارد، که نباید آنها را نادیده انگاشت. فاصله گرفتن از برخی نظرات و تحلیل‌های خوشباورانه نسبت به شکست چند روزه طالبان در کابل و یا افشای اشارات ارتجاع حاکم در جمهوری اسلامی برای طالبان دو در حقیقت آمریکا-همگنی نکاتی است که باید در چارچوب تشدید آگاهی جنبش ملی و آزادیخواهی مردم ایران و نیروهای سیاسی-مذهبی پیرامونی حاکمیت بدان توجه داشت.

در این رابطه نشریه "عصر ما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در شماره ۵۶ (۹ آبان) یادداشت سیاسی خود را با عنوان "سیاست خارجی و استراتژی ما" به تحلیل روابط جمهوری اسلامی با دو کشور کشور عراق و افغانستان اختصاص داده است. بخش‌هایی از این سرمقاله را در زیر می‌خوانید:

«... همه می‌دانیم که انگلیس و آمریکا با خلق و تقویت جنبش طالبان در افغانستان، به دنبال تنگ‌تر کردن حلقه محاصره ایران اسلامی، تأثیر

کودتای اسلامی در پاکستان

می داند، متکی به همین ارزیابی، خود را آماده تپنه کامل حکومت می کند. این گروهبندی پر قدرت در جمهوری اسلامی، می داند که تدارکش برای در دست گرفتن این قدرت، اعمال تشریت مذهبی، دفاع از خصوصی سازی و برنامه صندوق بین المللی پول، سرکوب مطبوعات نیمه حکومتی، بستن دهان های معترض و قلم های ناموافق و سرکوب جنبش مردم و همه نیروها و هواداران آرمان های برپاد رفته انقلاب ۵۷، با خواست های آمریکا و انگلستان در این زمینه همسویی کامل دارد و به همین دلیل به حمایت و پشتیبانی قطعی این دو قدرت چشم دوخته است.

تشکیل دولت اسلامی در ترکیه (کشوری که آمریکا در آن و بویژه بر ارتش آن نفوذ تعیین کننده دارد) غلبه طالبان بر پایتخت و بخش اعظم افغانستان (تحت حمایت آمریکا، انگلستان و ارتش پاکستان) و سرانجام کودتایی که باید زمینه تشکیل یک دولت اسلامی را در پاکستان فراهم سازد، از دید ارتجاع ایران و موفقه اسلامی، یعنی بادهای مناسبی که در پرچم آن می وزد! اینکه آنها خود جاده را برای کدام سیاست ها و عوامل اجرائی نویستی آمریکا و انگلستان هموار کنند و یا نکنند (نقشی که "طالبان" اکنون در افغانستان بر عهده دارد) بحثی است مربوط به آینده، چرا که امروز و در این لحظه افشای این ارتجاع، انشای آنچه در منطقه و در ارتباط با آینده ایران شکل می گیرد و مقابله با توطئه ها داخلی و خارجی وظیفه تاخیر ناپذیر همه نیروهای مترقی، میهن دوست و طرفدار استقلال کشور است! (مطلب مربوط به بازداشت "فرج سرکومی" و ماجرا آفرینی های اخیر ارتجاع در ایران و در ارتباط با مناسبات آلمان و ایران را در همین شماره "راه توده" بخوانید)

عکس العمل روزنامه های حکومتی

عکس العمل های عوامفریبانه مطبوعات حکومتی درباره رویدادهای اخیر پاکستان و کودتای اخیر این کشور، خود نمونه ای بارز از نیرنگ های ارتجاع قدرتمند موفقه و حجتیه در جمهوری اسلامی است، برای گمراه نگه داشتن مردم از واقعیت رویدادها. این روزنامه ها، بویژه "رسالت" از کودتای اخیر در پاکستان دفاع کرده و ضمن ادامه زین ستیزی سنتی خود، که خانم بوتو را هم پیوسته شامل بوده است، این کودتا را مثبت ارزیابی کردند. در ادامه همین گمراه سازی مردم، این روزنامه ها نوشتند که کودتای پاکستان در جهت مقابله با سیاست های خانم بوتو در ارتباط با افغانستان و حمایتش از "طالبان" بوده است و باید امیدوار بود، که بزودی این سیاست تغییر کند!!

این روزنامه ها، بدین ترتیب تلاش کردند تا نقش، هدف و سیاست آمریکا و انگلستان را در روی کار آوردن طالبان پنهان کرده و حمایت مردم ایران را از کودتای اخیر در پاکستان جلب کنند!

حضور فعال انگلیسی در منطقه!

بدنبال حضور یک ناوگان متعلق به انگلستان در خلیج فارس و بازدیدش از شیخ نشین های منطقه (مستعمرات سابق انگلستان) وزیر دفاع این کشور نیز طی سفر به منطقه با شیخ نشین های خلیج فارس دیدار و مذاکره کرد. پورتیلو، وزیر دفاع انگلستان از ناو جنگی انگلستان "لادنبیره" که همچنان در آب های خلیج فارس بسر می برد بازدید کرد. سلطان نشین عمان، و شیخ نشین قطر نخستین مناطقی بودند که وزیر دفاع انگلستان از آنها دیدار و با سران آنها پیرامون طرح های مشترک نظامی گفتگو کرد.

در تقسیم غنائم حاصل از پیروزی امپریالیسم در جنگ سرد، انگلستان می گوشت، بار دیگر پایگاه های استعماری خود را در منطقه خلیج فارس و هند و پاکستان تقویت کرده و کشورهای این منطقه را به "توکولنی" های خود تبدیل کند. مقابله با تحرک آلمان و فرانسه در خلیج فارس و خاورمیانه، با استفاده از انواع سیاست های قومی، مذهبی و نژادی از جمله این تلاش هاست. این در حالی است که آلمان نیز در اروپای شرقی خود را صاحبخانه می شناسد و بعنوان قدرت برتر در اروپا تلاش می کند برای سهمی بیشتر از غارت و تقسیم غنائم، شریک انگلستان و آمریکا در خاورمیانه، آسیای دور و خلیج فارس نیز بشود! تنش های ناشی از این غارت و تقسیم غنائم، طی سال های درهم پاشی اتحاد شوروی و ضربات وارده به اردوگای سوسیالیسم، طولانی ترین و خونین ترین جنگ های منطقه ای را در آفریقا، یوگسلاوی، چین و... باعث شده است!

رئیس جمهور پاکستان، درهماآنگی با ارتش این کشور، علیه دولت دست به کودتا زد و نخست وزیر پاکستان، "بی نظیر بوتو" را در خانه مسکونی اش محبوس کرد! بلافاصله پس از اعلام انحلال دولت خانم بی نظیر بوتو، واحدهای نظامی در پایتخت پاکستان و شهرهای عمده این کشور مستقر شدند و بدین ترتیب حمایت کامل خود را از کودتای رئیس جمهور اعلام داشتند. مقدمات کودتا، طی میاه های گذشته و با تشدید تظاهرات و مبارزات احزاب اسلامی پاکستان، بویژه حزب "جماعت اسلامی" علیه دولت بی نظیر بوتو فراهم شد. اعلام رای محکومیت از سوی دادگاه عالی پاکستان علیه چهار ژنرال ارتش این کشور که باتهام کودتای نافرجام اسلامی سال گذشته محاکمه شده بودند، آخرین زمینه ها و بهانه های لازم را برای حمایت حزب "جماعت اسلامی" از ارتش و ریاست جمهوری این کشور جهت کودتا علیه دولت قانونی فراهم ساخت! این در حالی بود که بازداشت رهبر حزب جماعت اسلامی "قاضی حسین احمد"، معاون وی، "خورشید احمد" و شمار دیگری از مقامات این حزب توسط دولت و باتهام اغتشاش، تظاهرات، خشونت آمیز و درگیری با نیروهای انتظامی، خود به خود زمینه اعتراض به محکومیت ژنرال های متهم به کودتای اسلامی و حمایت از کودتای اخیر را فراهم ساخته بود!

از جمله دیگر رویدادهایی که مقدمات این کودتا به حساب می آید، استعفای تعدادی از نمایندگان حزب جماعت اسلامی از مجلس سنا و مجلس نمایندگان پاکستان در اعتراض به دولت و به حمایت از خواست های حزب جماعت اسلامی بود.

با آنکه هنوز زود است در باره ترکیب دولت آینده و رهبرانی که با گرایش ها و تظاهرات اسلامی در پاکستان به قدرت خواهند رسید، سخنی گفته شود، اما از تلاش های "نواز شریف"، نخست وزیر سابق پاکستان برای در دست گرفتن مجدد قدرت در پاکستان می توان یاد کرد. "نواز شریف" دولتی با تظاهر مراعات قوانین اسلامی در پاکستان تشکیل داده بود و به همین دلیل نیز امیدوار است با حمایت "جماعت اسلامی" بار دیگر به صحنه بازگردد. او که تا قبل از کودتای اخیر و انحلال پارلمان توسط ریاست جمهوری، نماینده پارلمان پاکستان بود، در ماه های اخیر و متکی به قدرت گیری و قدرت نامی حزب "جماعت اسلامی"، بارها اعلام کرده بود، حاضر به مذاکره و شرکت در دولت بی نظیر بوتو نیست!

همه شواهد و قرائن حکایت از آن دارد که آینده سیاسی پاکستان نیز توسط یک دولت متکی به شرع اسلام و متظاهر به قوانین اسلامی رقم زده خواهد شد. بدین ترتیب و با توجه به نفوذ بلامنازع آمریکا و انگلستان در پاکستان و بویژه نفوذ آمریکا در ارتش این کشور، می توان به این ارزیابی متکی شد، که آمریکا و انگلستان در تدارک تشکیل یک دولت اسلامی در پاکستان هستند. این دولت، بصورت بسیار طبیعی نقش اساسی، آشکارتر و متکی به ایدئولوژی اسلامی را در رویدادهای افغانستان ایفاء خواهد کرد. بدین ترتیب پس از روی کار آمدن دولت اسلامی در ترکیه، تصرف کابل توسط "طالبان" و تشکیل دولتی بشدت مرتجع، اینک در پاکستان نیز رویدادهایی مشابه رخ می دهد. این کمربند سبز آمریکایی-انگلیسی است، که شواهد نشان می دهد باید جمهوری های مسلمان نشین اتحاد شوروی سابق را نیز در بر گرفته و آماده مقابله با حوادث آینده در روسیه و همین جمهوری ها شود.

ارتجاع حکومتی خواهان پیوند جمهوری اسلامی به کمربند سبز (اسلامی) امپریالیسم در منطقه است!

چنین کمربندی یا باید علیه جمهوری اسلامی باشد و یا متحد آن! این اتحاد، یا عدم اتحاد، بستگی مستقیم به سیاست های جمهوری اسلامی دارد که با آمریکا و انگلستان و نقشه های استعماری آنها همسویی داشته و یا نداشته باشد!

بنظر می رسد، ارتجاع قدرتمند در جمهوری اسلامی و بویژه حزب "موفقه اسلامی" که خود را بهترین عامل اجرائی چنین سیاستی در ایران

چنین همکاری و اتحادی بخواهد قرار گیرد، متکی به سیاستی روشن و تحلیلی واقع بینانه از اوضاع ایران است. از درون چنین تجلیاتی، شعار این مرحله از مبارزه جبهه چپ (تا حد حضور چپ مذهبی در جبهه) بیرون خواهد آمد. برای این اساس است که سخنان و نوشته های اخیر آقایان فرخ نگهدار و فتاپور (اعضای شورای رهبری سازمان) را تنها می توان مقدمه ای برای ورود در بخشی بسیار جدی تلقی کرد؛ چرا که بنظر ما در کالبد شکافی که مورد اشاره آقای نگهدار است و جبهه "ضد دیکتاتوری" که آقای فتاپور پیشنهاد می کند، تنها بخشی از واقعیت وجود دارد و نه همه آن.

برای مثال ما با خلاصه کردن ارتجاع قدرتمند در جمهوری اسلامی در باند «خامنه ای-ناطق نوری-یزدی» که مورد اشاره نگهدار است موافق نیستیم. این نوع تقسیم بندی ها با جابجایی یک نفر از یک جبهه و یا بقول آقای نگهدار "باند" به یک باند دیگر همه چارچوب خط مشی سیاسی متکی به آن را درهم می ریزد. اتفاقا این یکی از درس هایی است که باید از گذشته آموخته باشیم!

مسائل و طیف بندی ها در جمهوری اسلامی، هم در ایران، هم در منطقه و هم در سطح جهانی پیوندهای بسیار جدی با مجموعه رویدادها دارد. برای مثال ما نمی توانیم منتقد اوضاع اقتصادی کنونی در جمهوری اسلامی باشیم، اما به دلایل و ریشه های این وضع اشاره نکنیم. ما نمی توانیم عواقب و عوارض برنامه تعدیل اقتصادی امپریالیستی را در ایران ببینیم، اما به روی خودمان نیآوریم که این برنامه در سراسر جهان به کشورهای نظیر ما دیکته شده و نتایج آن در همه جا یکسان است. در ادامه همین بررسی هاست، که باید دید کدام طیف حکومتی (صرف نظر از پوشش مذهبی که برای خود ساخته و یا حادثه آفرینی هائی که در ایران می کند) طرفدار اجرا و پیگیری این برنامه است. وقتی تا اینجا پیش رفتیم، چگونه می توانیم، بپذیریم که دیکته کنندگان این برنامه امپریالیستی به جمهوری اسلامی، بصورت بسیار طبیعی متحد بین المللی حکومت و یا طیف حکومتی هستند که می خواهد مجری این برنامه باشد. از این لحظه به بعد، ناچاریم گام دیگری هم برای تدقیق تحلیل خود برداریم، یعنی اینکه طیف حکومتی مجری این برنامه از کدام ابزار برای پیشبرد برنامه خود استفاده می کند و یا خواهد کرد؟ پاسخ ما بدون لحظه ای درنگ آنست که سرکوب اندک آزادی موجود در ایران و بستن دهان های منتقد و قلم های مخالف این برنامه و دیکتاتوری این طیف در ایران. طیفی که برای پیگیری سیاست های امپریالیستی در ایران، خواه ناخواه سرسازش با آزادی ها نخواهد داشت، همچنان که تاکنون نداشته است. این دیکتاتوری در جمهوری اسلامی شکل مذهبی دارد، اما آیا سبزی ما با شکل این دیکتاتوری است و یا با محتوای این دیکتاتوری؟

بنابراین پیش از آنکه به کالبد شکافی حکومتی (نظر نگهدار) پردازیم به کالبد شکافی گرایش های طبقاتی حاکمیت باید بپردازیم و سیاست و خط مشی خود را از درون آن بیرون بیاوریم.

بر همین اساس، جبهه ما نمی تواند برای مقابله با آن دیکتاتوری تشکیل شود (پیشنهاد فتاپور)، که قرار است در آینده برقرار شود و تمام تنش های بسیار جدی کنونی در جامعه از یکسو برای جلوگیری از برقراری مطلق آن و از سوی دیگر برای دست یابی به آنست. بلکه تلاش ما باید متوجه جلوگیری از برقراری چنین دیکتاتوری باشد. در این حالت، بصورت بسیار طبیعی شعار ما نمی تواند برای مقابله با دیکتاتوری آینده، بلکه باید برای بسیج نیروهای مخالف قدرت یابی و برقراری این دیکتاتوری مطلق، قشری، سرکوبگر و در نهایت وابسته به امپریالیسم، نظیر "طالبان" در افغانستان باشد! شعارها و تاکتیک های ما در این مرحله باید در برگیرنده تمام مخالفان مذهبی و غیر مذهبی چنین دیکتاتوری نیز بشود و بصورتی اجتناب ناپذیر، شامل آن نیروهای مذهبی نیز بشود که فعالیت سیاسی نسبتا آزاد در جامعه دارند؛ نیروهایی که مخالف این دیکتاتوری هستند و در حال حاضر هر نوع شعار و تاکتیک نادرستان می توانند این آزادی محدود را تا مرز متوجه، محدودتر کرده و ارتباط آنها با مردم را برای افشای چنین تلاش و روندی از سوی ارتجاع سرکوبگر، قطع کند.

ما از بسیج همه نیروها، سود بردن از هر امکان ممکن و موجود و انتخاب شعاری که وسیع ترین نیروها را برای گذار از این مرحله بسیار دشوار در بر بگیرد، جز این نمی فینیم! سیاست، مشی و بسیجی که برخلاف نوشته های آقای فریدون احمدی در آخرین شماره نشریه "کار"، اجتناب ناپذیر است. مگر بخواهیم در اسارت تخیلات، تبلیغات سال های اخیر اپوزیسیون راست مهاجر، متد تفسیری این اپوزیسیون و سرانجام پیگیری مشی جدا از مردم "باقی بمانیم، که در اینصورت بحث ما بکلی محتوای دیگری به خود می گیرد! "سیاستی" که "فریدون احمدی" در پاسخ به فرخ نگهدار و فتاپور، به طعنه از آن یاد می کند، ادامه تحلیل و شناخت ما از جامعه و نبردی باید باشد که در آن جریان دارد. واقعیتی که در مقاله بالا - بلند فریدون احمدی راه نمی یابد، مگر تکرار همیشه

نگاهی به پیشنهاد، ضرورت "همگامی چپ ایران" از سوی فدائیان خلق ایران - اکثریت -

"نان-

مسکن-آزادی"

"کار"، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - در شماره ۱۴۵ خود، به تاریخ ۹ آبان ۱۳۷۵ یک متن پیشنهادی را منتشر ساخته است. این متن، براساس مضمون آن، فراخوانی است برای همکاری و اتحاد طیف چپ ایران. در این متن، نکاتی وجود دارد که ضرورت دارد بدان پرداخته شده و نظرات گوناگون پیرامون آن بیان شده و در اختیار همه علاقمندان قرار گیرد. "راه توده" در تمام سال های اخیر که از دوره دوم انتشار آن می گذرد، ضمن انتشار نظراتش پیرامون چپ و نظرات موجود در سازمان مذکور، پیوسته، چه بصورت نامه های منتشر نشده و چه بصورت مقالات و نامه های انتشار یافته، بر ضرورت همکاری های مورد اشاره در این بیانیه تاکید داشته است. این ضرورت، حتی در تماس های غیر رسمی بین "راه توده" و برخی مسئولین سازمان فدائیان اکثریت نیز مورد تاکید قرار گرفته است. تماس هایی که خوشبختانه و متکی به تحولات داخل کشور و نظراتی که "راه توده" پیرامون این تحولات دارد، از حالت غیر رسمی خارج شده است.

ما لازم می دانیم تاکید کنیم، که نظرات منتشر شده در "راه توده" درباره مواضع نشریه "کار" و یا مطالبی که از جانب نویسندگان آن عنوان می شود، هرگز از چارچوب تمایل به تبادل نظر و دیدگاه و برقرار نوعی همگامی و اشتراک عمل در "حداقل ممکن" خارج نبوده است. اگر اینجا و یا آنجا لحن و کلامی از سرخشم نیز به مطالب مورد اشاره راه یافته است، بیش و پیش از هرانگیزه ای، متأثر از مناسبات برادرانه گذشته بین حزب توده ایران و سازمان مذکور و توقعی بوده است که توده ای ها از رفقای سازمان اکثریت در سال های پس از ضربات وارده به حزب توده ایران داشته اند. نویسندگان "راه توده" اغلب در چارچوب بحث و تحلیل نوشته های منتشر شده در نشریه "کار"، در کنار مطالبی که نوشته اند به حقیقت بالا نیز اشاره کرده و حتی بخشی از وضع کنونی در حزب توده ایران را ناشی از جدائی شتابزده سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - از حزب توده ایران و ترک این اتحاد و "اتلاف" ارزیابی کرده اند. (اشاره ای که در همین شماره و در مطلب مربوط به نظرات "بهراد کریمی" در اجلاس برلین مطرح شده است) براساس همین واقعیت است، که خشم گهگاهی در نشریه "راه توده" را باید خوشبینی رفیقانه که از انتظارات بزرگ و خفته در آرمان های بزرگ ناشی می شود تلقی کرد!

در برخی دیدارها، به ما گفته می شود، که «برخورد شما با سازمان، اغلب از برخورد با لیبرال ها تندتر است»

ما در پاسخ گفته ایم و در اینجا نیز تکرار می کنیم «دوستان عزیز! در برخورد با شما، روی سخن با دوستان و متحدان بلافصل است. شما نمی توانید گذشته را انکار کنید. این در حالی است که برخورد منعطف ما با لیبرال های مورد اشاره شما، برخورد با متحدان جنبش است، که کار پایه ایدئولوژیک و برنامه ای (سوسیالیسم) ما را با آنها وصل نمی کند، بلکه نیازهای این مرحله از جنبش است که ما را به یکدیگر وصل می کند. بنابراین، هرگز خود را اینچنین مقایسه نکنید، زیرا ما نیز در چنین اندیشه ای نیستیم.»

در متنی که در نشریه "کار" منتشر شده، اشاراتی به گریز از تبادل نظر و همکاری بین سازمان های چپ ایران شده است، و اینکه اگر سیاست روشنی در باره اوضاع ایران وجود داشته باشد، چه دلیلی برای این گریز از همکاری و اتحاد وجود دارد. و این درحالی است که چپ در ایران دارای پایگاه جدی است. (نقل به مضمون)

ما عمیقاً با بخش دوم این نظر، یعنی نبودن سیاست روشن درباره اوضاع ایران و در نتیجه دلیل گریز از تبادل نظر و همکاری و همچنین وجود پایگاه جدی "چپ" در ایران موافقیم. بنظر ما نیز پیوند جبهه چپ، در لحظه کنونی بیش از آنکه متکی به تفاهم ایدئولوژیک باشد و یا این تفاهم پیش شرط

خود را از بخشی از نیروی مذهبی خویش محروم نمی کند؟ بخشی، که اگر با ولایت فقیه هم مخالف باشد، امروز نه می تواند و نه صلاح می دانند با این شعار فعالیت بسیار دشوار علنی و نیمه علنی خود علیه ارتجاع و خیزی که برای برقراری دیکتاتوری مطلق در ایران بر می دارد را زیر ضربه ببرد! فرمول ها، شعارها، پیشنهادهای، لغات و کلمات هر کدام بار سیاسی و مبارزاتی شناخته شده ای دارند. کسانی که از نیروی چپ ایران و از ضرورت استفاده از هر امکان اندک و جزئی برای بسیج نیرو می گویند و می نویسند و قصدشان تدوین تحلیلی است که از دل آن شعار یک مرحله جنبش مردم باید بیرون بیاید، موظفند به این نکات توجه کنند!

آنچه که مربوط به ناراضی مردم است و هیچ فرد عاقلی منکر آن نیست! بنابراین نه ذکر مصیبت، بلکه ارائه راه حل ها، شعارها و سیاست های مشخص و روشن در دستور روز اپوزیسیون چپ است، نه تکرار دانسته ها در جملات و جمله بندی های نوین!

(شبهه ای که سال هاست نویسندگان دو صفحه مقالات وارده و غیر وارده کیهان لندن پیگیرانه آنرا دنبال کرده و انواع کنفرانس و سمینارهای رایج در مهاجرت، هریک به نوعی ادامه آنست! از این شبهه باید فاصله گرفت و به همان "متد" ی برای تحلیل جامعه و رویدادها نزدیک شد، که چپ ایران با آن بیگانه نیست و تمام تلاش اپوزیسیون راست مهاجرت، گرفتن آن سلاح از کف این چپ است! تلاشی که می خواهد به ما بقولاند، ضرورتی ندارد از تضاد، "عمده و غیرعمده" و... در تحلیل های خود استفاده کنیم، زیرا این متد توده ای است! آن ها از این بیم دارند، که یکبار دیگر متد توده ای در دستور نگرش و تحلیل چپ ایران قرار گیرد و دوران خلع سلاح آن ها بار دیگر آغاز شود. تمام خشم این راست مهاجر در سال هائی که ما و شما به قیمت هستی و نیستی خود، در برابر سیر خطرناک حوادث در جمهوری اسلامی ایستادیم تا انقلاب و ایران آن نشود که امروز شده است متوجه همین متد و سیاست برخاسته از آن در دوران بسیار پیچیده و دشوار پس از پیروزی انقلاب بود. در تمام آن دوران، به شهادت انواع مقالات و تفسیرهایی که از جانب همین راست مهاجرت منتشر شد و رادیوهای فارسی زبان آنرا خط مشی تبلیغاتی خود ساخته بودند، تلاش این راست مهاجرت خنثی سازی نقش بود که مجموعه ما در جمهوری اسلامی برای دفاع از آزادی ها، استقلال کشور، برقراری عدالت اجتماعی ایفاء می کردیم. نقشی که متکی به همان "متد" که با کمال تأسف امروز مورد کنایه امثال فریدون احمدی است، تدوین شده بود!

کالبد شکافی اوضاع ایران و طیف حکومتی، "راه توده" را برخلاف آقای نگهدار به این نتیجه نمی رساند، که دعوی بزرگ بین روحانیون و تکنوکرات هاست و چشم اسفندیار جمهوری اسلامی نیز همین است. خیر! دعوی اساسی بین مخالفان دیکتاتوری طرفداران خصوصی سازی مطلق در ایران، با اعمال قشریت مذهبی است، با طرفداران این دیکتاتوری. دعوی اساسی بین توده های مردمی است، که نیروی بالقوه مبارزه با مجریان و طرفداران سیاست های دیکته شده امپریالیسم جهانی به حساب می آیند، با بخش غالب در حکومت جمهوری اسلامی که طرفدار این برنامه هاست. بنابراین، وقتی نگهدار به توان جنبش چپ در ایران اشاره می کند، باید توجه داشته باشد، که این توان در گرو بسیج مردم و ایفای نقش پیشگام است. چپ باید بتواند این نیروی بالقوه را به نیروی بالفعل تبدیل کند، و این مهم تا وقتی تحلیل و مشی دقیق و واحدی در طیف چپ در این زمینه وجود ندارد چگونه بسیج خواهد شد. انشاگاری برای سازماندهی و بسیج مردم، تا وقتی شعارهای ما با واقعیت ملموس و روزانه مردم همراه نباشد، چگونه امکان پذیر است؟ برای این سوالات بسیار جدی، باید پاسخ های بسیار جدی یافت! این سازماندهی و بسیج نیرو، که آقای فریدون احمدی نیز به آن اشاره می کند و با احتیاط و در لابلای جملات خود بدان نزدیک می شود، نه با تقسیم جامعه به طرفداران روحانیت و مخالفان روحانیت، نه طرفداران جدائی دین از سیاست و مخالفان این جدائی، نه طرفداران سرنگونی جمهوری اسلامی و مخالفان آن، نه مقابله "کارگزاران" با "روحانیت" ... بلکه با تقسیم جامعه به "طرفداران استقلال کشور، مخالفان ارتجاع مذهبی، مخالفان حکومت سرمایه داری تجاری و بازاری ها، مدافعان آرمان های واقعی انقلاب، طرفداران و مدافعان آزادی ها"، با مخالفان این آرمان ها در هر رنگ و لباس و عمامه و کلاه است! توده های مردم را با قبول این تقسیم بندی و انتخاب شعار و سیاستی منطبق با آن می شود بسیج کرد و وسیع ترین اتحاد ها را نیز بر همین اساس می توان ممکن ساخت.

بخش عمده ای از حقیقت، از دید ما و برای بسیج مردمی که پایگاه جنبش چپ در ایران محسوب می شوند، امروز در آن شعار به جا و به موقعی خلاصه می شود، که ۱۷ سال پیش فدائی ها، بی جا و بی موقع بر در و دیوار شهرها می نوشتند: "نان- مسکن- آزادی"

و برای رسیدن به این خواست توده ای، امروز باید در مقابل ارتجاع مذهبی طرفدار لیبرالیسم اقتصادی به هر قیمت ممکن ایستاد. امروز باید ارتجاع مورد اشاره را در همان نقطه ای که خود را رسانده متوقف ساخت و سپس تلاش کرد، آنرا به عقب راند. "راه توده" هیچ تردیدی در این فکر و اندیشه فتاپور و نگهدار به خود راه نمی دهد که برای بسیج نیرو و تشکیل وسیع ترین جبهه ها، جهت مقابله با رژیم از "هر امکان، هر اندازه کوچک، هر اندازه اندک" باید استفاده کرد. اما در همینجا می پرسیم که شعار مقابله با باند سه نفره مورد نظر نگهدار و با سیاست بسیج بخشی از روحانیون که گویا خانه نشینند (و در اندیشه های ارتجاعی هیچ دست کمی از حکومتیان ندارند)، تقسیم کردن نیرو بین طرفداران ولایت فقیه و مخالفان "ولایت فقیه" ممکن می شود؟ چپ ایران با این شعار

سخنرانی "فرخ نگهدار" در میزگرد "طرفداران جامعه باز" برای آنها که طرفدار ضربه اصلی علیه "ولایت فقیه" هستند

تحریم انتخابات

بهترین تدبیر نبود!

* وظیفه ما در انتخابات اخیر مجلس چه بود؟ سازماندهی وسیع ترین اعتراض ها به "حذف" یا "تحریم"؟

* چرا جهت حمله، بجای آنکه متوجه "ولایت فقیه" شود، متوجه نهضت آزادی و دکتور سروش شد؟

آقای فرخ نگهدار، عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - در ۲۸ سپتامبر، در میزگرد "تلاشگران جامعه باز" در شهر فرانکفورت نظراتش را پیرامون اوضاع ایران بیان داشت. این سخنرانی در دو شماره نشریه "کار" منتشر شده است. آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از این سخنرانی است:

قدرت و سیاست

«فراموش نکنیم که همیشه و همه جا موضوع سیاست، موضوع قدرت بوده و هست. در سیاست وجه سازش، تحمل، عقب نشینی، ائتلاف و غیره البته مطرح اند. سیاست بدون این، به اعتقاد من اساسا وجود ندارد. اما این مفاهیم هرگز وجه عمده و تعیین کننده در سیاست نیستند. محتوای اصلی فعالیت سیاسی قطعا مبارزه است، گرد آوری نیرو است، اعمال قدرت است، اعمال قدرت به اشکال مختلف... در حال حاضر استبداد بر کشور حاکم است و ما می خواهیم این وضع را تغییر دهیم. یعنی می خواهیم دموکراسی را جایگزین آن سازیم... برای گذار ضرورتا باید حاکمیت استبداد ضعیف تر و نیروی جبهه ای دموکراسی قوی تر از امروز باشد... هنر سیاست در تشخیص این نکته است که کدام خواسته، حتی یک سر سوزن به سود ما و به زیان استبداد حاکم عمل می کند.

چگونه می توان تشخیص داد که کدام پاسخ درست و کدام زیان بار است؟ معیار من در این تشخیص آنست که سیاست مذکور تا چه میزان ظرفیت آن را دارد که در جبهه حاکمیت استبداد شکاف و درمیان نیروهای هواخواه دموکراسی هم گرانی ایجاد کند. تمام هنر سیاست در درست دیدن و درست پاسخ گفتن به همین مساله است. ۱۵ سال پیش بحث اقلیت و اکثریت در سازمان ما بحث تحلیل حاکمیت بود... اشتباه مضمونی هر دوی ما این بود که تمایلات ضد امپریالیستی "نه آزادی خواهانه" را مینا گرفتیم. توجه هر دوی ما صرفا روی تحلیل شناخت رابطه حکومت با طبقات اجتماعی معطوف نبود. ما روی شناخت و تحلیل خود دستگاه حاکم، روی کالبد شکافی رژیم اصلا کار نکردیم. در سال های ۵۹ تا ۶۱ که ما پیش برد مبارزه ای ضد امپریالیستی را مضمون عمده فعالیت خود قرار دادیم... ما از حزب توده ایران در آن روزها آموختیم که به نیروهای درون حاکمیت نیز توجه کنیم. به علاوه ما آموختیم که برای تضعیف موقعیت نیروهای باز دارند، آنان را از کدام زوایا مورد تهاجم قرار دهیم. خط مشی ما متوجه تعمیق شکاف در حکومت و تضعیف گرایش هائی بود که بوی

سازش از آنان بر می‌خاست. ای کاش ما همین متد را از همان آغاز نه به خاطر پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی که برای ایجاد یک جبهه‌ی وسیع دموکراسی و تضعیف نیروهای طرفدار استبداد به کار می‌گرفتیم. فرجام خط مشی سال‌های ۵۹ تا ۶۱ ما را به لحاظ متدییک به عقب برگرداند. دویاره فکری بر اکثریت غالب شد که به اهداف تحلیل و کالبد شکافی حاکمیت بسیار مظنون بود و از آن تحلیل بوی سازش و همدستی بنا یک جناح، بوی سستی درهدف احساس می‌کرد. همین ظن است که موجب شده در هیچ یک از کنگره‌های ما یک تحلیل دقیق و قدرت مند از بافت جمهوری اسلامی و از نقاط و حلقه‌های قدرت و ضعف درونی آن ارائه نشود و یا به تصویب نرسد. ما هنوز هم نمی‌دانیم برای در هم شکستن دیوارهای استبداد ضربه را باید بر کدام نقطه فرود آوریم.»

ولایت فقیه

فرخ نگهدار، در تحلیل خود پیرامون دولت و حاکمیت در جمهوری اسلامی، به بافت ولایت فقیه بعنوان یک محور اصلی برای مبارزه با استبداد می‌پردازد و در تشریح نظر خود می‌گوید:

«...تکیه بر تحلیل رژیم جمهوری اسلامی از زاویه شناخت ویژگی‌های رابطه آن با طبقات یا برخورد آن با «امپریالیسم» بدون پرداختن به تحلیل رابطه دین و دولت در این رژیم به نظر من اغوا کننده است. در تحلیل این رژیم مهم ترین موضوع این است که آیا طرح تسخیر دستگاه بوروکراسی و ادغام در آن تا چه میزان در جامعه مدرن تحقیق پذیر و تا چه میزان بحران زاست... حددت مبارزه علیه وحدت حوزه و دانشگاه، مبارزه پیچیده، گسترده و موقفی که هنرمندان، علیه سانسور یعنی علیه تبعیت هنر از حکومت پیش می‌برند، نشانه‌های حد رشد جامعه مدنی درکشورمانست. دانشگاهیان و هنرمندان ما امروز تا مغز استخوان سیاسی هستند. اما معنای این سیاسی بودن، نه درتلاشی غیر ممکن برای تسخیر اهرم‌های قدرت حکومتی، بلکه درتلاشی کاملاً موفق در هرچه مستقل تر کردن و رهانیدن علم و هنر از اهرم قدرت حکومتی است... در سازمان ما نظر غالب این است که سرکوب آزادی‌های سیاسی (بطور مشخص آزادی احزاب، مطبوعات و انتخابات) عمده ترین عامل بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فعلی است... اما در تحلیل مشخص از اوضاع کنونی من براین نظر نیستم که صف آرازی بر له و علیه این آزادی‌ها هم اکنون بیشترین نیروی سیاسی را حول دین بسیج کرده است. کانون اصلی بحران و آن چه که بیشترین بزرگترین قطب بندی‌ها را درکشور ما پدید آورده همانا در تلاش دین برای تسخیر حکومت و سپس تلاش حکام تازه برای تسخیر کل دستگاه بوروکراسی است. تلاش برای حذف دین از جامعه مدنی، تبدیل آن به قدرت حکومتی و سپس انحصار سیاست در دست آن منشاء اصلی حادترین تنش‌هایی است که تمام تاز و پود جامعه ما را در بر گرفته است. خدعه جنون آمیز تسخیر سفارت امریکا، ۸ سال ادامه بیهوده جنگ، حتی قتل عام بی رحمانه زندانیان سیاسی و هزاران جنایت دیگری که اینها دراین سال‌ها مرتکب شده‌اند همه و همه یا از درماندگی آنان برای انحصار قدرت درکف خود ناشی می‌شده و یا هدف آن اختتام فرصت برای رسیدن به همین انحصار بوده است. جمهوری اسلامی از همان جا شکافته است که ابتدا می‌بایست می‌شکافت. شکاف میان دولت و ولایت سر بر آورده است (بنیانگذاران نظام و کارگزاران نظام) ۱۷ سال کشاکش پنهان میان دولت و ولایت نیروی اجتماعی فوق العاده نیرومندی را در دل جامعه و در تاروپود دستگاه دولت علیه سلطه مطلقه روحانیت بسیج کرده است. این هرگز تصادفی نبود که علیرغم تمام حذف‌ها و ابطال‌ها، علیرغم تمام چماق‌کشی‌های رجاله‌های حزب ا لله، بازهم در انتخابات اخیر کمترین تعداد معمم به مجلس راه یافتند. اوضاع با ۱۷ سال پیش، حتی با ۸ سال پیش و ۴ سال پیش هم از زمین تا آسمان تفاوت کرده است... رهبران دین که روزی به الهام از تئوری ولایت فقیه برای به دست گرفتن رهبری هم دین و هم دولت برخاستند، اکنون پس از ۱۷ سال هر روز بیشتر هم از رهبری دین (مرجعیت) باز می‌مانند و هم از رهبری دولت (انحصار سیاست گذاری) آن چه برای آنان بازمانده انحصار ارگان‌های اعمال قهر است و بس. حاکمیت (ولایت) فقیه که قرار بود هم دین و هم دولت را رهبری کند، می‌رود که نه این و نه آن را رهبری کند.

سمت وارد آوردن ضربه اصلی و انتخابات اخیر مجلس

تمام کنگره‌های سازمان ما تاکنون خواهان پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری مبتنی بر دموکراسی به جای آن شده است. این کنگره‌ها درعین حال تاکید می‌کنند که برای تحقق این هدف از یک طرف باید مردم را بسیج و رهبری کرد و از سوی دیگر باید تلاش کرد تا همه نیروهای جمهوری خواه و دموکرات در یک جبهه متحد شده و خود را به آلترناتیو رژیم تبدیل کنند.

این ایده‌ها هنوز به تنهایی نمی‌توانند بیانگر یک خط مشی سیاسی روشن و کامل تلقی شود. برای بسیج مردم و اتحاد نیروها و برای تحول اوضاع سیاسی یک سیاست روشن و قاطع لازم است، تمام بحث و تمام هنر رهبری سیاسی در چگونگی تامین نیروی کافی برای تامین این خواسته است. بحث بر

آن کس که جهت ضربه اصلی را متوجه شکستن سلطه مطلقه ولی فقیه قرار داده، محال است تاکتیک تحریم را در این شرایط بهترین تدبیر ببیند. آن کس تحریم را بر می‌گزیند که می‌پندارد می‌تواند تمام استبداد را یک جا به زیر کشد. براساس همین پندار است که او جهت حمله خود را نه به سوی خامنه‌ای و شورای نگهبان که به سوی نهضت آزادی و هم فکراتش تیز می‌کند... آن کس که سمت اصلی متوجه ایجاد جدانی هر چه بیشتر میان دین و "ولایت" و دولت و "ولایت" قرار داده است، دکتر سروش را به تقاص گذشته یا به اتهام حفظ علائق با دین یا با حکومت آماج نمی‌گیرد. او چماق ولایت، انصار حزب ا لله را آماج می‌گیرد...»

تشابه دو تحلیل!

جلال الدین فارسی و تحلیل حکومت و روحانیت!

جلال الدین فارسی، نظریه پردازی که در انتخابات نخستین ریاست جمهوری برای ایران، کاندید بود، یکسال پیش با نشریه "صبح" چاپ تهران مصاحبه کرده بود. این مصاحبه در شماره ۱۴ این نشریه به چاپ رسید. جلال الدین فارسی که در حزب جمهوری اسلامی نیز عضو شورای مرکزی بود و اکنون نیز نزدیک‌ترین مناسبات را با شورای رهبری حزب (جمعیت) موفلفه اسلامی دارد، در این مصاحبه به نکته‌ای بعنوان تحلیل و تفسیری اشاره می‌کند، که اطلاع از آن، در حاشیه سخنرانی اخیر آقای فرخ نگهدار خواندنی است!

جلال الدین فارسی می‌گوید: «... در هر انقلاب دو گرایش ایدئولوژیک به وجود می‌آید. یکی گرایش به طرف مکتب و یکی هم گرایش به طرف دولت... این دو گرایش از ابتدای انقلاب در کشور بوده است. صف بندی علما و فقها و مدرسین که در برابر دولت آقای موسوی و در برابر دولتی کردن امور ایجاد شده بود از موضع گرای به مکتب در برابر گرایش به دولت بود...»

آیا نباید متاسف بود، که تلاش امثال جلال الدین فارسی برای مخدوش کردن مرزهای طبقاتی و مخالفت روحانیون طرفدار سرمایه داری و بازار در تمام دوران طولانی نخست وزیر موسوی و مخالفت همه آنها با احکام دولتی آیت ا لله خمینی، بعنوان "ولی فقیه" امروز تا سطح تحلیلی مشابه در بخشی از نیروهای چپ در مهاجرت تبدیل شده است؟ جلال الدین فارسی تمام آن مخالفت با "ولایت فقیه" و احکام ثانویه و... از سوی روحانیون قشری و مرتجع که امروز حکومت را در قبضه خود گرفته‌اند، را جنگ دفاع از عدم دخالت مکتب در حکومت تحلیل می‌کند. آیا واقعا اینچنین بود؟ تمام نبرد که بر که در جمهوری اسلامی که اکنون نیز بصورتی نابرابر (در مقایسه با سال‌های اول پیروزی انقلاب) جریان دارد، جنگ تکنوکرات‌ها با آخوندها بود که حالا هم تشدید شده است؟ با این ارزیابی و بینش، می‌توان به تحلیل و سیاسی واقع بینانه در ارتباط با اوضاع امروز ایران و جنبش کنونی در داخل کشور دست یافت؟ شتاب حوادث در ایران، انتظار پاسخ را به درازا نخواهد کشاند!

لحظه کنونی و در وضع ویژه حزب توده ایران و سازمان اکثریت، مناسبات متقابل گذشته و مشی امروز آنها جستجو کرد و مورد توجه قرار داد.

مطلب پنهانی را فاش نساختم، اگر با تاسف بیاد آوریم که در بخشی از حزب توده ایران، هم اکنون هر گونه بحث، گفتگو و نشست جمعی و تبادل نظر درباره هر مسئله‌ای اعم از سیاسی و نظری به کلی بلوکه شده و ممنوع تلقی می‌گردد. پیامدهای این امر بویژه در شرایط کنونی بر کسی پوشیده نیست و در صورت تداوم این وضع خطر نوعی فروپاشی ایدئولوژیک را باید کاملاً جدی تلقی کرد. بویژه آنکه با مسائل پیش آمده در کشورهای بلوک شرق سابق و تحولات شتاب گیرنده دوران کنونی، ضرورت آنکه با تمام نیرو این تحولات را در همه عرصه‌ها دنبال کرد، تا از زمان عقب نماند، به یک وظیفه درنگ ناپذیر تبدیل شده است. وظیفه‌ای که برای انجام آن بسیج و تجمع همه نیروها ضرورت دارد. در این شرایط نمی‌توان از هر فرصتی که برای بحث و گفتگو و تبادل نظر بدست می‌آید، استفاده نکرده و آن را در جهت تقویت حزب و اعضای آن بکار نگرفت. از درون همین بحث و گفتگوها، با شرکت همه نیروهای چپ است که حقیقت باید روشن تر گردد.

جنبه دیگر مسئله، البته با شرایط مشخص موجود در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و برخی توده‌ای ستیزی‌های پنهان و آشکار جاری در آن مربوط می‌شود.

در کارزار توده‌ای ستیزی، استفاده از شخصیت‌های مرتد و جدا شده از احزاب کارگری مسئله تازه‌ای نیست. وظیفه این افراد پیوسته آن بوده که به استناد چند سالی که در صفوف این احزاب و یا چپ فعالیت کرده‌اند، مهملاقی را بنام "مارکسیسم" به هم بیافند و آن را بخشی از اندیشه‌های گذشته "ما" وانمود ساخته و سپس دن کیشوت وار به جنگ آن بروند. در طی سال‌های اخیر و بر اثر مسائل جهانی جنبش چپ وضعف‌های فعالیت حزب توده ایران، در شرایطی قرار گرفتیم که برخی‌ها کوشیدند این بار بجای افراد، یک تشکیلات مرتد را در برابر جنبش کارگری ایران و حزب توده ایران بر پا نمایند. بدین ترتیب برخی از نویسندگان نشریه کار که تصور می‌کردند هرچه علیه حزب توده ایران باشد خوب تاریخ جنبش کمونیستی را بهتر لجن مال کنند، در محافل دست راستی خوب خریدار دارد، به استناد اینکه در یک دوره با سیاست حزب توده ایران نزدیک شده بودند و به قصد توبه، به خود اجازه داده‌اند، بی‌وقفه با ضمیر جمعی "ما" سخن بگویند و کاریکاتوری از مارکسیسم را بنام اندیشه‌های سابق "ما" ترسیم نمایند و به جنگ خیالی علیه آن برخیزند. هر قدر که سطح اطلاعات و دانش این افراد پایین‌تر است، انتقادات آنها مبتذل تر و سمت آن راست گرایانه‌تر است.

بدین ترتیب و در شرایطی که "نامه مردم" بحث و گفتگو و بررسی انتقادی مسائل را به کلی نا دیده گرفته، این بحث‌ها در نشریه "کار" به مسیری انحرافی کشیده شده است. این دو پدیده نیز هر یک به دیگری یاری می‌رساند. بدین ترتیب، وضعیت "نامه مردم" عملاً به جناح راست "کار" اجازه داد که به استناد همین وضع و بدون آنکه نیرو و مقاومتی را در برابر خود مشاهده نماید، هر قدر که می‌خواهد و هرچه بیشتر در سمت راست بتازد. متقابلاً آنچه که در "کار" می‌گذشت توجیهی بود برای قبولانیدن شیوه رهبری موجود در "نامه مردم" به عنوان اینکه هرگونه تحول در حزب ما نیز به همانجا ختم خواهد شد، که در "کار" ختم شده است. بدین ترتیب علاوه بر اینکه هیچکدام از اینسو آلت‌رناتیو دیگری نبود، برعکس هر کدام دیگری را تقویت کرد. در حالیکه در واقع نه این قابل قبول بود و نه آن، اینکه آیا "راه توده" توانسته یا تا چه اندازه توانسته از این دایره بنسخته خارج شود، مطلبی است که تضاد آن با خوانندگان خواهد بود، اما آنها که قصد تضاد دارند، نباید این نکته را فراموش کنند که این مبارزه تا چه اندازه، در شرایطی نابرابر صورت گرفته است: به هر صورت تردیدی نباید داشت که می‌توان و باید به شیوه‌های رهبری بسته و تنگ نظر و خود محور بین خاتمه داد و بجای جمعی را برقرار نمود و در عین حال محدوده این بحث را در چارچوب "چپ" و اینکه چه باید کرد، تا مبارز بهتری باشیم، حفظ کرد.

مجموعه شرایطی که در بالا به آن اشاره شد دو وظیفه را در برابر ما و مجموعه نیروهای چپ قرار می‌داد و می‌دهد:

اول آنکه اندیشه‌های خود را همانگونه که بوده و همانگونه که می‌اندیشیدیم، مطرح نموده و آن را از کاریکاتور مبتذلی که ارائه داده میشود و می‌شود، تفکیک نماییم. وظیفه دوم این که اعتقادات خود را همانگونه که بوده در معرض تضاد انتقادی قرار داده و راه آینده را بکشاییم.

آنچه که تا به امروز انجام شده در واقع عمدتاً در اطراف انجام وظیفه اول صورت گرفته است، در حالیکه به پایان رساندن وظیفه دوم و جمع بندی نتایج آن نیز هم چنان در برابر جنبش چپ ایران باقی است. با این انگیزه‌ها و با این دیدگاه است که باید گفتگو‌ها را ادامه داد و نظرات خود را مطرح ساخت و گفته‌های طرف مقابل را شنید. حزب توده ایران بسیار دور از این اندیشه است

نگاهی به اجلاس "برلین" با شرکت سه عضو رهبری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

بهزاد کریمی، جنبش "چپ" را به خانه نشینی، تا لحظه پایان رمق سرمایه داری دعوت می‌کند!

اراده انقلابی: بله!

اراده گرائی: خیر!

تصور اینکه لنین و یا دیگران از همان ابتدا از همه جزئیات ساخت یک جامعه نوین اطلاع داشتند، البته تصور کودکانه است!

بهتر نیست، بجای گرفتن غلط‌های مارکس و لنین، فروتنی بیشتری داشت و در جهت درک عمق اندیشه آنها تلاش کرد؟

بحث و گفتگو پیرامون مسائلی که در سازمان فدائیی‌ها مطرح است، در واقع به نوعی گفتگو با توده‌ای‌ها نیز باید تلقی شود.

ممنوع بودن هر نوع بحث در میان منتشر کنندگان "نامه مردم" عملاً به راست روی‌های نشریه "کار" امکان یکه تازی داد و در عمل این دو جریان یکدیگر را تقویت کردند.

مسئله بر سر تکرار یک مشت الفاظ و اسامی ایدئولوژیک نیست، مسئله اساسی شرکت در مبارزه است که علیه امپریالیسم و سرمایه داری غارتگر جریان دارد.

"دمکراسی" و "دیکتاتوری" مفاهیمی تاریخی، نسبی و طبقاتی هستند و نمی‌توان درک مردم از آنها را طی یکصد سال گذشته یکسان اعلام داشت. برداشت از این دو در زمان مارکس و لنین کاملاً با برداشتی که امروز از آنها وجود دارد، تفاوت داشته و دارد!

نشریه "راه توده" در طول بیش از چهار سالی که از عمر آن می‌گذرد همواره کوشیده تا بحث‌ها، نظرات، تحلیل‌ها و ارزیابی‌های موجود در سطح جنبش کارگری و کمونیستی را تا آنجا که در توان داشته است، مطرح و منتشر ساخته و بدین ترتیب اعضا و هواداران حزب و همه یاران جنبش چپ را در جریان آخرین اخبار، تحلیل‌ها و نظرات سیاسی قرار دهد. در کنار این، طرح مباحث، دیدگاه‌ها و مسائلی که در سطح جنبش چپ ایران مطرح بوده و هست، و برخورد انتقادی با آنها نمی‌توانسته مؤرد توجه ویژه قرار نگیرد. این مباحث بویژه در یکسال اخیر و در ارتباط با مسائل مطروحه در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) جنبه جدی‌تر و علنی‌تری به خود گرفته است. البته نمی‌توان گفت که این گفتگوها همواره با تفاهم طرف مقابل همراه بوده است؛ چنانکه انتشار برخی پرخاش‌ها نسبت به حزب توده ایران را می‌توان به یاد آور، که هدف آن را شاید بتوان امید به نشان دادن واکنش یا وادار نمودن این نشریه به خاموشی ارزیابی کرد. در اینسو نیز برخی دوستان حزب و نیز سازمان اکثریت دلائل حساسیت "راه توده" نسبت به مسائل مطروحه در سطح جنبش چپ و بویژه در سازمان اکثریت را چندان در نمی‌یابند و گاه شنیده می‌شود که بنظر برخی، این برخوردها ابعاد مبالغه آمیز به خود گرفته است.

براستی دلائل این حساسیت چیست؟ و چرا باید این مباحثات را هم چنان ادامه داد و بر هر آنچه که می‌تواند بر عمل نیروهای چپ در جهت همراه شدن آنها با جنبش جهانی علیه امپریالیسم و کلان سرمایه داری تاثیر گذارد، شکیه کرد؟ بنظر می‌رسد که این دلائل را باید در شرایط عمومی جنبش چپ در

توی را پایه گذاری کند، بیسواد را بریسه کن سازد، در فرهنگ و هنر تحولی عمیق بوجود آورد. آموزش و پرورش و بهداشت را در دسترس همه توده های مردم قرار دهد، فاشیسم را با تمام نیروی سرمایه داری جهانی قهرمانانه شکست دهد، به پیروزی انقلاب ها و جنبش های ملی و دیمکراتیک در کشورهای اروپای خاوری، آسیا و افریقا و... یاری رساند، بخش مهمی از بنیه اقتصادی خود را مصروف کمک به این کشورها نماید، نخستین انسان را راهی فضا سازد و...

اینکه بعد ها، پس از شصت یا هفتاد سال جامعه شوروی به رکود دچار گردید و نتوانست خود را با تحولات جهانی هماهنگ نماید، برخلاف ادعای بهزاد کریمی هیچ ارتباط مستقیمی با انتخاب تاریخی مردم در اکتبر ۱۹۱۷ ندارد.

دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا

کریمی می گوید: «نقد لنین و میراث لنین، از این دست که آنها دیکتاتوری پرولتاریا را جایگزین دموکراسی کردند و دموکراسی را کنار گذاشتند، نقدی است سطحی و ناقص.»

وی ابتدا «لنین و میراث لنین» را با یکدیگر مخلوط کرده و می خواهد میان آنها علامت تساوی قرار دهد و سپس دیکتاتوری پرولتاریا را که مفهومی مشخص و تاریخی است را در برابر دموکراسی تجریدی قرار دهد. در این چارچوب البته حقیقت آن است که این طرز برخورد بسیار سطحی و ناقص است.

دفاع از انقلاب اکتبر و حفظ دستاوردهای آن در یک دوره معین، بدون تردید موهون دیکتاتوری پرولتاریا بود. اما لنین «دیکتاتوری پرولتاریا» را قبل از هر چیز یک شکل حکومت در نظر می گرفت و آن را در شرایط مشخص روسیه و بعنوان تلاش برای اتحاد میان طبقه کارگر و دهقانان درک می کرد و نه الزاما بکارگیری روش های قهر آمیز. بکارگیری روش های خشونت آمیز به شرایط مشخصی مربوط می شد که انقلاب را بز اثر مداخله خارجی و جنگ داخلی در خطر قرار داد. این روش بعدا و در دوران استالین جنبه دائمی پیدا کرد و علیه بخش اعظم اعضا و رهبران حزب بکار گرفته شد، که در زمان خود ضربه سختی به توان فکری و سیاسی و رزمی حزب کمونیست اتحاد شوروی وارد آورد.

اما مسئله اصلی در اینجا است که کریمی نمی تواند «دموکراسی» و «دیکتاتوری» را به عنوان مفاهیمی نسبی، تاریخی و طبقاتی درک کند. آن مفهومی که از دموکراسی و دیکتاتوری در زمان مارکس، انگلس یا لنین وجود داشت، با مفهوم امروزی آنها متفاوت بود؛ در زمان مارکس واژه «دیکتاتوری» بار منفی نداشت. دیکتاتوری پرولتاریا واکنشی بود در برابر دیکتاتوری سرمایه داری حاکم و به منظور درهم شکستن مقاومت آن در برابر تحول انقلابی. اما محتوای مفاهیم دموکراسی و دیکتاتوری در طول زمان و در جریان مبارزات ایدئولوژیک و جنبش خلق ها دچار تغییراتی گردید. بنابراین مارکسیست ها ضمن آنکه همواره دموکراسی بورژوازی را یک گام تاریخی در پیشرفت جامعه بشری تلقی کرده اند، اما محتوای طبقاتی دموکراسی و دیکتاتوری و جنبه متضاد و نسبی آنها را فراموش نمی کنند. آنها ضمنا تکامل مفاهیم و درک کنونی مردم و مفهوم عرفی که واژه های دیکتاتوری و دموکراسی اکنون به خود گرفته است را در سیاست و مشی روز مره خود در نظر می گیرند؛ این امر اتخاذ یک موضع تاکتیکی نیست، بلکه حاصل یک درک علمی است. واژه ها محتوای مجرد و خارج از زمان و مکان ندارند، واژه ها آن مفهومی را دارند که مردم و یک جامعه معین، در یک لحظه معین از آن استنباط می کنند.

واژه دیکتاتوری امروز مترادف است با اجحاف، شتم، زورگویی، استثمار و استعمار و همه آن چیزهایی که مارکسیست ها همیشه با آن مبارزه کرده اند. توسل به این مفهوم جز عقب ماندن از حرکت عمومی جامعه، جز انزوا خود را به دست خود رقم زدن، چیز دیگری نمی تواند باشد. اما «دموکراسی» را به همان شکلی که بورژوازی آن را درک می کند و ابشاعه می دهد پذیرفتن نیز، جز حل شدن در ایدئولوژی طبقه حاکم و تبدیل شدن به ابزار تحمیت مردم چیز دیگری نخواهد بود. در این شرایط مارکسیست ها ضمن آنکه از «دموکراسی» بدون قید و شرط و اما و اگر و پیگیرتر از هر نیروی سیاسی دیگر دفاع می کنند و باید دفاع کنند، اما آنها از دموکراسی آن مفهوم تنگ و بسته و مورد نظر بورژوازی را ندارند. آن «دموکراسی» که چپ دمکرات از آن دفاع می کند، متأسفانه از همین حد مورد قبول بورژوازی خارج نیست. اما دموکراسی از نظر ما، یعنی مداخله مردم در همه عرصه ها و در همه صحنه ها، در خانه و مدرسه، در اداره و کارخانه، در کوچه و خیابان و بدست گرفتن سرنوشت آن ها توسط خود آنها. دموکراسی یعنی آنکه طبقه کارگر و

که بخواید با کسی تسویه حساب کند و یا تضعیف یک نیروی چپ را پیروزی خود تلقی نماید. برعکس تا آنجا که نگارنده به خاطر دارد، حزب ما همواره معتقد بوده است که تضعیف هر نیروی چپ (حتی چپ مذهبی) ضربه ای برای تمام جنبش چپ خواهد بود. البته روش ما و درکی که ما از تقویت و تحکیم چپ داریم، با روش برخی دیگر که در میان دو قطب فحاشی و مجیز گوئی در نوسان هستند، تفاوت دارد.

چپ نه با دگماتیسم و در خود و تخیلات خود فرو رفتن و ندیدن واقعیات جامعه تقویت خواهد شد، نه با کرنش در برابر راست و انصراف از اهداف و وظائف تاریخی که برعهده دارد. اگر درست است که آن مرحله تاریخی که پایه گذاری احزاب و سازمان های کمونیستی و کارگری آغاز گردید، دور از آن است که پایان یافته باشد، پس ضرورت و فلسفه وجودی این احزاب به کارانی آنها در پاسخگویی و انجام وظیفه تاریخی آنها بستگی دارد. بنابراین مسئله برسریک سلسله اصول و اعتقادات کلی نیست، بلکه بیشتر مبارزه برای درک مبارزه بر اساس این اصول است. مسئله آن نیست که مثلا در تشریح «کار» چند جمله ای هم راجع به «مبارزه طبقات» و «کمونیسم و سوسیالیسم» نوشته شود و بعد همچنان سکوت مطلق در باره مبارزه ای که در جهان و ایران علیه امپریالیسم و نولیبرالیسم جریان دارد، ادامه یابد. بحث بر سر پذیرش یا عدم پذیرش یک سلسله عقاید و احکام نیست، مطلب آن است که آیا نگرشی نوین خواهد توانست در عمل روز موثر افتد و آن را درستی دیگر، جز آنچه که هست، هدایت نماید؟

بنابراین دلائل و با این مقدمه و این دیدگاه است که باید کوشید از فرصت میز گرد «چپ و درک عمومی ما از آن» که از سوی سازمان فدائیان خلق در برلین برگزار گردید و مشروح آن در شماره ۱۴۱ نشریه «کار» انتشار یافته، استفاده کرده و برخی دیدگاه ها مطرح شود. چنانکه خواهیم دید، بحث مطرح در این مقاله تنها به برخی دیدگاه های بهزاد کریمی محدود شده و دلیل آن هم اینست که برخلاف دو شرکت کننده دیگر اجلاس برلین «ف، تابان» و «امیر مبینی» (اعضای شورای رهبری سازمان) که تقریبا مواضع و انتخاب عمومی خود را روشن ساخته اند، کریمی هنوز نمی داند کدام سمت را انتخاب کند و در عین حال می کوشد خود را تجسم «سوسیالیسم دیمکراتیک» و «ضامن جلوگیری از حرکت سازمان به سمت دو قطب افراطی چپ و راست معرفی نماید. به همین دلیل نیز در همه عرصه ها اندیشه های التقاطی و متضاد را در کنار یکدیگر جمع نموده است. چند نمونه از این اندیشه ها را با هم بررسی کنیم.

انقلاب اکتبر

بهزاد کریمی در اجلاس برلین می گوید: «انقلاب اکتبر به مفهوم انقلاب سوسیالیستی نه در دهه های هفتاد و هشتاد که از همان آغاز خود شکست خورد. نقد لنین و میراث لنین از این دست که آنها دیکتاتوری پرولتاریا را جایگزین دموکراسی کردند و دموکراسی را کنار گذاشتند، نقدی سطحی و ناقص است (...). علت اساسی این بود که برجامعه عقب مانده روسیه انقلاب سوسیالیستی حقیقه شد و لنین و بلشویک ها اراده کردند که انقلاب سیاسی اکتبر را انقلاب اجتماعی تلقی کنند و در نتیجه با قانونمندی ها در افتادند و نیازمند حربه سرکوب و دیکتاتوری شدند.» (همه نقل قول ها از کار شماره ۱۴۱)

چنانکه می بینیم کریمی به جای یک بررسی جدی و عمیق از علل انقلاب اکتبر، سیر تکامل تاریخی آن و شرایط مشخص دهه های هفتاد و هشتاد که به فروپاشی اتحاد شوروی انجامید، کوشیده است با همین جمله، این انقلاب را از همان آغاز نفی کند؛ و چه راهی ساده تر از این؟

در واقع اگر بپذیریم که انقلاب اکتبر در همان سال ۱۹۱۷ شکست خورد، بالطبع دیگر نیازی به بررسی هفتاد سال تاریخ این انقلاب نخواهد بود. اما اینکه شکست تلاش برای بنای جامعه ای نوین ناشی از مسائل هفتاد سال قبل از آن و انتخاب تاریخی ۱۹۱۷ و یا اشتباهات آن دوران نبوده است، اندیشه ای است که نمی توان برای آن ارزشی قائل بود. این مانند آن است که بگوییم مثلا سرنگونی سلطنت و انقلاب ۵۷ در ایران ناشی از ترور ناصرالدین شاه یا پیامد شکست انقلاب مشروطه بود!

اما آنچه که تجربه انقلاب اکتبر به ما می آموزد کاملا برخلاف درس های کریمی است. پیروزی انقلاب اکتبر در درجه نخست و قبل از هر چیز امکان تاریخی گسست از نظام سرمایه داری را به ما نشان می دهد. این امکان از آن جهت پر اهمیت تر می شود که این انقلاب در یک کشور نسبتا عقب مانده و در شرایط داخلی و بین المللی فوق العاده نامساعد به واقعیت پیوست. جامعه شوروی با وجود محاصره اقتصادی، سیاسی و نظامی سرمایه داری و با وجود شرایط داخلی بسیار دشوار توانست در مدتی کوتاه مبانی یک صنعت

زحمتکشان بتوانند سرانجام مستقیماً در مدیریت و اداره و رهبری جامعه دخالت کنند.

بنابراین مارکسیست‌ها ضمن آنکه دموکراسی را در قالب تنگ مورد نظر طبقه حاکمه نمی‌پذیرند، اما در برابر آن «دیکتاتوری» را نیز قرار نمی‌دهند، بلکه دموکراسی خلقی و انقلابی را قرار می‌دهند. این درک از مسئله در عین حال نسبت به گذشته یک گام به پیش است، زیرا که ارزش تاریخی دموکراسی بورژوازی را در پیشرفت تمدن بشری می‌پذیرد، مسئله نه نفی آن، بلکه فراتر رفتن از آن، یعنی پشت سر نهادن آن است. این درک اجازه می‌دهد که بتوان از دموکراسی دفاع کرد و با دیکتاتوری مبارزه کرد، بدون آنکه خود را موظف دید که مدام در باره کدام دیکتاتوری و کدام دموکراسی توضیح داد.

به همان شکل که مبارزه امروز بر اساس مفاهیم دیروز نادرست است، به همان شکل نیز سنجش دیروز بر اساس مفاهیم امروز به گمراهی می‌انجامد. به همین دلیل است که کریمی با رو در رو قرار دادن دیکتاتوری پرولتاریا در برابر دموکراسی تجزیدی، با قائل نبودن تمایز میان قهر در برابر قهر و برای دفاع از انقلاب از یکسو، و خشونت به منظور حفظ موقعیت شخصی از سوی دیگر، با قرار ندادن انقلاب اکتب در جایگاه تاریخی خود و ارزیابی آن بر اساس معیارها و مفاهیم و شرایط امروز، چه بسا معیارهایی که همین امروز نیز نادرست و گمراه کننده اند، نشان می‌دهد که از ابتدائی‌ترین ابزارها و روش‌های یک برخورد و بررسی عمیق تاریخی و علمی برخوردار نیست و نمی‌تواند به نتایجی این چنین نادرست و گمراه کننده دست نیابد.

اراده و اراده گرایی

بهباد کریمی در ادامه تحلیل‌های ساده گرایانه خود در باره علل فروپاشی اتحاد شوروی می‌گوید: «اراده گرایی در کار بود و ادامه همین اراده گرایی‌ها این شد که پس از لنین روشنفکران روس، به حق استالین گرجی رهبر اراده گرایان شود. ادامه آن شد که جوامع بسیار عقب مانده چین و مغولستان، سوسیالیستی تلقی شدند. بعد هم کره و کیم ایل سونگ و بعد هم مضحکه افغانستان و نور محمد تره کی و بعد و بعد هم که می‌دانیم...» اصلی‌ترین حلقه در نگرش انتقادی به گذشته، همانا نفی بینش ولوتاریستی و آواتوریستی چپ رادیکال است.

این که استالین چون «گرجی» بود حتماً از لنین که «روس» بود عقب مانده تر بود، پس باید به حق رهبر اراده گرایان می‌شد، تحلیلی است که متأسفانه فقط از امثال کریمی می‌تواند برآید. اما اینکه برقراری کیش شخصیت او ناشی از زمینه مساعد در جامعه عقب مانده روسیه بود، البته امری روشن و بدیهی است. لنین نیز بنوبه خود نسبت به خطر «روح بربریت روس» هشدار داده بود. با اینحال این واقعیت نمی‌تواند تنها علت و حتی علت عمده دشواری‌های راه روسیه محسوب شود. در واقع این محاصره سرمایه داری جهانی و فشار مداومی که برای نابودی اتحاد شوروی وارد می‌آورد، بود که قیل از هر چیز زمینه مساعد را برای کیش شخصیت فراهم ساخت. همانگونه که در دراز مدت امکان نوسازی اقتصاد روسیه را به شدت محدود نمود. درست به همین دلیل است که استالین تنها مورد ستایش دهقانان عقب مانده روس نبود، بلکه پیشرو ترین مبارزان در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری و اروپائی، بهترین، پیشروترین و مترقی ترین نویسندگان، روشنفکران، هنرمندان، متفکران و انقلابیون غرب نیز از او حمایت می‌کردند و این نشان می‌دهد که کیش شخصیت توجیه خود را قبل از هر چیز در فشار و دشمنی سرمایه داری و امپریالیسم جهانی می‌یافت. فشار و محاصره‌ای که واقعا وجود داشت و بسیار جدی بود. آیا اگر واقعا فشار و محاصره سیاسی و اقتصادی و نظامی سرمایه داری جهانی نبود، جامعه شوروی همچنان به همین شکل تکامل می‌یافت، که یافت؟ از مدت‌ها پیش امکان آن را نمی‌یافت که در راهی دیگر گام گذارد و مسائل و دشواری‌های خود را برطرف سازد؟

بنا به ادعای بهباد کریمی، اساس انقلاب اکتب و در نتیجه هر آنچه که در اتحاد شوروی روی داده است، حاصل اراده گرایی بوده است. تصور اینکه لنین و رهبری انقلاب اکتب از همان ابتدا از همه جزئیات و حتی همه جهات عمومی ساخت جامعه‌ای نوین که برای نخستین بار در تاریخ بنا می‌شد، اطلاع داشتند، البته تصویری است کودکانه. هیچکس و از جمله خود لنین هرگز چنین ادعایی نداشته و نمی‌توانستند داشته باشند. در این مسیر البته اراده گرایی هم پیش آمد که در جای خود با شکست نیز زوینو گردیدند. اما «اراده» با «اراده گرایی» تفاوت دارد. تاریخ را اراده انسان ساخته است. اما اراده گرایی یعنی اراده برای تحقق آن چیزی که زمینه و محمل مناسب تحقق آن فراهم نیست و در نتیجه ممکن نخواهد شد. ایجاد پایه صنعتی قوی در روسیه عقب مانده، شکست فاشیسم با تمام قدرت عظیم صنعتی و نظامی آن، نوسازی فرهنگی و

آموزش، پیشرفتهای عظیم علمی و فنی همگی حاصل اراده بود و نه «اراده گرایی»، به همین دلیل ساده که تحقق یافت!

سرمایه داری یا سوسیالیسم؟

بنا بر ادعای کریمی، از نظر مارکس «بیک فرماسیون اقتصادی و اجتماعی تا زمانی که همه ظرفیت خود را بکار نگیرد، از رمتق تاریخی نمی‌افتد...»

اگر این را در کنار نظریه‌های ایشان بگذاریم که «اصولی‌ترین حلقه در نگرش انتقادی به گذشته همانا نفی بینش ولوتاریستی و آواتوریستی چپ رادیکال است»، آنگاه محتوای نظر بهباد کریمی دقیق تر روشن می‌شود: باید هم چنان نظام سرمایه داری را حفظ و تقویت کرد تا از به اصطلاح «رمتق تاریخی» بیفتد و تا قبل از آن، هرگونه مبارزه برای سوسیالیسم به معنی ماجراجویی و اراده گرایی خواهد بود.

اما آنچه که مارکس در این زمینه معتقد بود، آن بود که در مرحله‌ای معین از تکامل نیروهای تولیدی، پیشرفت و توسعه بیشتر این نیروها با مناسبات تولیدی حاکم بنحوی رو در رو قرار می‌گیرد که ضرورت تغییر و دگرگونی این مناسبات را از طریق یک انقلاب اجتماعی الزامی می‌سازد. همه مارکسیست‌ها در پذیرش صحت و درستی حکم فوق متفق القول هستند، اما برخلاف تفسیر بهباد کریمی هیچ الزامی وجود ندارد که یک نظام اجتماعی و اقتصادی اجباراً به بالاترین سطح تکامل خود دست یابد، تا امکان دگرگونی و تحول مناسبات تولیدی آن فراهم شود، برعکس، امکان گسست و در پیش گرفتن راهی دیگر در مرحله‌ای از این روند، بر اساس جمع شدن یک سلسله عوامل تصادفی کاملاً قابل تصورات. صرفنظر از تجربه تاریخ، مثلاً گذار جامعه امریکا مستقیماً از کمون اولیه به سرمایه داری بنابر یک سلسله علل؛ تجربه سرمایه داری معاصر نیز همین را نشان می‌دهد. چنانکه روسیه و برخی کشورهای دیگر که در زمان خود حلقه‌ای ضعیف تر از زنجیره سرمایه داری را تشکیل می‌دادند، نخستین انقلاب‌های ضد سرمایه داری را به ثمر رساندند. انقلاب‌هایی که در زندگی مردم این جوامع از جهات مختلف و به شکلی متضاد تأثیری عظیم بر جای گذاشت و آن را بصورت بنیادین دگرگون ساخت. چه کسی می‌تواند منکر آن باشد که کشور کوبا هنوز از نظر شاخص‌های بهداشتی و آموزش و پرورش از ایالات متحده امریکا و اروپا پیشرفته تر محسوب می‌شود. مقایسه میان چین و هند با همه اشتباهات رهبری حزب کمونیست چین نیز بسیار گویاست. آنچه که در کشور همسایه ما، افغانستان هم گذشت بر خلاف سخنان توهین آمیز و تحقیر گونه کریمی «مضحکه افغانستان و نوز محمد ترکی» نبود، بلکه تلاش تمام آن نیروی ترقیخواه و پیشروی آن کشور برای رفع عقب ماندگی و تامین یک زندگی بهتر بود. شکست این تلاش بیش از آنکه ناشی از عقب ماندگی جامعه افغانستان باشد، به سیاست امپریالیسم و ارتجاع و صدور بی وقته ضد انقلاب مربوط می‌شود.

بنابراین همه تجربه تاریخ به ما نشان می‌دهد، که امکان گسست در مناسبات تولیدی حاکم در این یا آن مرحله از تکامل نیروهای مولده یک مسئله است، ضرورت پشت سر نهادن این مناسبات در مرحله‌ای معین که تضادها به نقطه اوج خود رسیده‌اند، مسئله‌ای دیگر. هدف مارکس نشان دادن مرزهای محدودیت یک سیستم، بیان این واقعیت است که هیچ نظام اجتماعی جنبه ابدی ندارد و تحول و تغییر آن بر اساس کارکرد تضادهای درونی اجتناب ناپذیر خواهد بود. اما وی به هیچ وجه در صدد تحمیل یک الگوی تجزیدی و پیش ساخته بر واقعیت‌ها نیست. اگر بتوان یک درس از گذشته آموخت، آن درس همانا ضرورت پایان دادن به مرحله مرحله کردن تاریخ و پیش بینی کردن همه جزئیات تحولات و برنامه ریزی کردن آینده بر اساس این مراحل و تلاش برای تحمیل الگوهای تجزیدی بر واقعیت‌هاست.

تاریخ هر چند که بطور کلی سیری فزاینده داشته است و دارد، اما از آنجا که مسیر تاریخ برآیند مبارزه و فعالیت میلیاردها انسان است، تضادات و احتمالات چنان در مسیر آن اثر می‌گذارد که هیچ مدل و مرحله‌ای را نمی‌توان بر تاریخ تحمیل کرد، یا حتی آن را اجباری تصور کرد. به همین دلیل است که بعنوان یک «امکان» سرمایه داری در همان زمان مارکس هم قابل سرنگونی بود، چنانکه بعدها در کشورهای عقب مانده تر سرنگون شد و چنانکه در همین ایران امروز نیز می‌توان به نظام استثمار پیمان داد. اینکه نیروهای چپ و انقلابی ایران در عمل توان انجام چنین تحولی را دارند، یا می‌توانند داشته باشند، یک مسئله است، و اینکه بگوئیم فرمول‌ها و تئوری‌هایی وجود دارند که بنیاب آنها اساساً پایان دادن به نظام سلطه و استثمار در کشوری مانند ایران فعلی امکان پذیر نیست، مسئله‌ایست دیگر. شبیه همان حکمی که درباره انقلاب اکتب کریمی صادر می‌کند!

بسیاری به خاطر دارند، در گذشته نیز به انواع و اقسام بهانه‌ها توسل بسته می‌شد تا به نحوی توده‌های مردم از روند مبارزه برکنار تلقی شوند:

«در صورت چریک شهری و قشر ذخیره آن از عناصر آگاه و پیشرو تشکیل شده‌اند. توده‌ها با کمیت غول آسای خود که کیفیت آنها نیز از این کمیت بر می‌خیزد در این مبارزه مسلحانه شهری نمی‌توانند شرکت کنند. روشنفکران برای شرکت در این مبارزه از کارگران و دیگر زحمتکشان شهر آمادگی بیشتر دارند. به همین دلیل عمده ترین نیروی مبارزه مسلحانه شهر از روشنفکران انقلابی تشکیل شده است.» (چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود؟)

«البته هستند کارگرانی که تحت تاثیر اپورتونیست‌های کهنه کار و پیرو پاتال‌های از کار افتاده قدیمی تصور می‌کنند سازمان ما با هرگونه مبارزه صنفی و اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر مخالف است و در نتیجه مبارزه مسلحانه را راهی می‌داند که به جدائی از توده‌ها می‌انجامد» (بیردخلق)،

...یک کارگر "ترجیح می‌دهد که برای ادامه زندگی بره‌ای سر برآید، عنصری بی‌علاقه به مسائل سیاسی باشد." (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء)

بدیهی است که هدف به "رخ کشیدن" اشتباهات گذشته دیگران نیست، زیرا هرکس مبارزه می‌کند، اشتباه هم می‌کند، همانطور که حزب توده ایران در تاریخ خود دچار اشتباهات گردیده است، اما وقتی مشاهده می‌شود که همان حرف‌های گذشته این بار به شکلی دیگر و برای توجیه نظراتی صلب و هشدار درجه مغایر با گذشته، تکرار می‌شود، این نتیجه ممکن است بدست آید که ما دیگر با "اشتباه" مواجه نیستیم، بلکه با نوعی "اندیشه" روبرو هستیم. خیر مایه این اندیشه همانا خود بزرگ بینی روشنفکران ایده آلیست است که نقش ذهنیات و در نتیجه نقش خود را در تکامل اجتماعی مطلق می‌دانند. اگر نام این طرز تفکر، کج اندیشی نیست، پس این جمله امیر مبینی را چگونه می‌توان توجیه کرد: مردم ما یک خدا بالای سر دارند و یک خرما پیش چشم. آنها فقط در پی خرما می‌توانند به رژیم فشار بیاورند و نسه بسه هوای آزادی" (همان مصاحبه)

آیا واقعا چنین است؟ و یا مثلا آن چنان که بهزاد کریمی معتقد است، زحمتکشان ایران "در پایین ترین سطح شعور" قرار دارند؟ آقای "عبدالرحیم پور" عضو دیگر رهبری سازمان فذائسی‌ها، در مصاحبه ای، که در همین شماره راه توده منتشر شده است، می‌گوید که سازمان چریک‌ها، دو سال پس از آغاز عملیات چریکی پی به اشتباه خود بردند و از آن پس آثار بیزن جزئی در دستور مطالعه و کار قرار گرفت. ایشان اشاره به سال‌های دهه ۵۰ می‌کند، یعنی حدود ۲۰ تا ۲۵ سال پیش. آیا واقعا آن کج اندیشی که ایشان به آن اشاره می‌کند و عمدتا متکسی به آثار جان باختگانی بنظیر احمد زاده، امیرپرویز پویان و... بود تصحیح شده است؟ اگر چنین است، پس این همخوانی دوباره با ریشه‌های اندیشه‌ها نسی که در آن سال‌ها منجر به عملیات مسلحانه جدا از توده‌ها شد چگونه قابل توضیح است؟ بهزاد کریمی می‌گوید، "ما نباید هر جنبش توده را ترقیخواهانه ارزیابی کنیم"

این در واقع طرح نادرست مسئله است. مسئله آن نیست که ما باید هر جنبش توده را ترقیخواهانه ارزیابی کنیم، مسئله آن است که برای ایجاد یک تحول ترقیخواهانه نیروی دیگری به جز جنبش توده‌ها وجود ندارد. این تنها امکان برای تحقق یک تحول پیشرو است. آیا نفی این واقعیت و نادیده گرفتن و خوار شمردن نقش توده‌های مردم و زحمتکشان به همانجا ختم نخواهد شد که هدف یا بزرگترین "موفقیت" تبدیل شدن به آلترناتیو دموکراتیک مورد حمایت امریکا تلقی شود؟

اگر یک نیروی چپ که جز تکیه به مردم از هیچ سلاح دیگری برخوردار نیست، این سلاح به زمین گذاشته شود، جز امید بستن به مثلا قدرت امریکا، یا زور اسرائیل و یا پول سلطنت طلب‌ها، امکان دیگری باقی خواهد ماند؟ و از سوی دیگر چگونه می‌توان تصور کرد که در همین ایران امروز، بدون مبارزه، مقاومت و جنبش توده‌های مردم کمترین تحول مثبتی می‌تواند امکان پذیر باشد؟ مقاومت مردم الزاما به شکل ریختن در خیابان‌ها و شعار دادن نیست. این مقاومت و این جنبش همین امروز در اشکال مختلف وجود دارد و به عنوان تنها عامل در برابر قدرت گیری مطلق ارتجاع عمل می‌کند. همین مقاومت بوده که تا به امروز به ارتجاع اجازه نداده است که همه اهرم‌های قدرت را به تنهایی در دست بگیرد. مهم آن است که بتوان این مقاومت را در اشکال مختلف آن دید و مدام به انتظار معجزه و یا ریختن مردم به خیابان‌ها برای تحقق شعارها و آرزوهای ما نشست. هر نیروی سیاسی ترقیخواه که نتواند اساس و پایه تمام فعالیت خود را بر بستر حرکت جنبش و مقاومت

البته واقعیت آن است که حزب توده ایران در گذشته ضمن دفاع از مستگیری سوسیالیستی، انقلاب ایران را در مرحله دموکراتیک ارزیابی می‌کرد، اما این ارزیابی عمدتا در ارتباط با درکی بود که در گذشته از سوسیالیسم وجود داشت که کمابیش مترادف با تجزیه و مدل شوروی تصور می‌شد. یعنی جامعه ایکه در آن مالکیت خصوصی و بازار بطور کلی و یا تقریبا به کلی حذف شده بود. بدیهی بود که چنین تحولی برای جامعه ایران قابل تصور نبود و نیست. اما اکنون درک عمومی مارکسیست‌ها از سوسیالیسم به کلی دگرگون شده است و در بسیار از احزاب کمونیست، حتی در پیشرفت‌ترین کشورهای سرمایه داری این اعتقاد وجود دارد که در سوسیالیسم به عنوان یک جامعه، گذار اشکال مختلف مالکیت با تقدم مالکیت عمومی و خلقی با یکدیگر همزیستی، همکاری و رقابت خواهند داشت و این مغایر با پایان دادن به استثمار نیست. در اینصورت درکی که حزب ما از نظام اقتصادی ایران براساس اشکال مختلف مالکیت دولتی، تعاونی و خصوصی داشت و از آن دفاع می‌کرد را می‌توان در چارچوب برقراری یک نظام سوسیالیستی نیز معتبر دانست. در هر حال، مسئله اصلی آن است که سنت آینده نظام اقتصادی و اجتماعی ایران بر اساس واقعیت‌های مشخص کشورما و نیازهای جامعه و مردم میهن ما برای زندگی در عدالت و آزادی و صلح و رفاه تعیین شود و نه براساس فرمول‌های کلی و اینکه گویا باید اجبارا و الزاما نظام سرمایه داری را به پیش راند، تا از "رمق" بیفتد و بر نسخه‌های صندوق بین السل سلول و بانک جهانی که می‌کوشند یک الگوی واحد نو لیبرال را براساس منافع سرمایه داری جهانی به کشورهای با نظام‌ها و شرایط متفاوت تحمیل نمایند، گردن گذارد!

بدین ترتیب وقتی می‌بینیم که بهزاد کریمی لنین را مورد حمله قرار می‌دهد که چرا انقلاب اکتبر را برخلاف تئوری‌ها به پیش برد و به پیروزی رساند و یا این ادعا که "کمون پاریس" هم اشتباه بود و خنده آور تر از آن این ادعا که مارکس نیز با خودش در تناقض بوده است و در جریان کمون پاریس و در امید و مبارزه‌ای که برای پیروزی آن داشته است، به فرمول‌های خود وفادار نبوده است را مشاهده می‌کنیم، ماهیت ذهن گرایانه روش برخورد ایشان را بهتر درک می‌کنیم. ظاهرا از نظر بهزاد کریمی فرمول‌ها و تئوری‌ها وجود دارند که بر فراز واقعیت‌ها قرار گرفته‌اند و هرگاه که این واقعیت‌ها با تئوری‌ها منطبق نباشند، نه تئوری که واقعیت‌ها را باید نفی کرد و اگر نه، نفی کمون پاریس و انقلاب اکتبر و چین و مغولستان و کره و افغانستان و ... چه معنی دیگری می‌تواند داشته باشد؟

آیا بهتر نیست که به جای گرفتن غلط‌های مارکس و لنین، بیشتر فروتنی داشت و کمی هم در جهت دست یافتن به عمق اندیشه‌های آنان تلاش کرد؟

مشی توده‌ای یا سیاست جدا از توده!

بهزاد کریمی می‌گوید: «من با حرف رفیق تابان موافقم که گفت نیروی سوسیالیسم، اساسا کارگران و زحمتکشان هستند، چرا که اینها بیشترین رنج را از نظام سرمایه داری متحمل می‌شوند، اما این حقیقت را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که توده زحمت متاسفانه در پایین ترین سطح شعور اجتماعی قرار دارد. دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان نباید هم چون گذشته به شیفتگی نسبت به توده و پرولتاریا و فدائی شدن برای خلق منجر شود و نباید به این معنی باشد که هر جنبش توده محروم و رنجبر را ترقیخواهانه ارزیابی کنیم... حرکت ما برای استقرار هر نهاد سوسیالیستی و هر عنصر از فرهنگ دموکراتیک و سوسیالیستی در جامعه سرمایه داری بر نیروی پیشرو و با فرهنگ جامعه تکیه دارد»

اینگونه "نیروی پیشرو و با فرهنگ" بالطبع قبل از هر کجا، از نظر بهزاد کریمی باید در رهبری یگانه سازمان مورد نظر ایشان قرار داشته باشد! بینم در کنار آقای بهزاد کریمی، آقای امیر مبینی چه نظراتی دارد. امیر مبینی در مصاحبه‌ای با نشریه "کار" می‌گوید: «امروز یک راه رشد موفق بیشتر وجود ندارد، راه رشد آزاد اقتصادی. بدترین نام آن اقتصاد سرمایه داری است و بهترین نام آن اقتصاد آزاد (...). کاریکاتوره‌های این راه در کشورهای نا رشد یافته مورد نظر نیست. بحث بر سر نسخه‌های اصلی است. ما ناچاریم این روند را به عنوان شالوده بپذیریم.» (کار شماره ۱۱۷ مهرماه ۱۳۷۴)

بنابراین مسئله اصلی در اینجا جاست که آن نیروی ولو "با فرهنگ" که بنا بر اندیشه و یا موقعیت طبقاتی که دارد، معتقد است که باید نظام سرمایه داری را به عنوان "شالوده" پذیرفت، اساسا چگونه می‌تواند نیروی مبارزه ضد سرمایه داری و برای سوسیالیسم باشد؟

به نظر بهزاد کریمی، دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان نباید هم چون گذشته به شیفتگی نسبت به توده و پرولتاریا منجر شود. تا آنجا که

فراخوان منتشره در نشریه "کار"

چپ باید شجاعت پا گذاشتن در میدان های بزرگ را در خود بیابد

بخش های برگزیده ای از متن منتشر شده در نشریه "کار"، پیرامون
ضرورت همکاری نیروهای چپ با یکدیگر:

«... تنظیم و ایجاد مناسبات صحیح میان گرایش های مختلف "چپ" از اهمیت بیشتر برخوردار گردیده و به یک مسأله استراتژیک تبدیل شده است. اهمیت موضوع در حال حاضر در این است که چپ علیرغم تنوع گسترده فکری در صفوف خود، چگونه می تواند یک اراده واحد سیاسی و اجتماعی را برای پیشبرد اهداف دموکراتیک و سوسیالیستی خود و مقابله با نیروهای راست جامعه سازمان دهد. تجربه همین چند ساله نشان داده که موفقیت نیروهای چپ و حضور آنان به عنوان یک نیروی موثر سیاسی و اجتماعی در درجه اول ناشی از اتخاذ یک سیاست هوشیارانه و منعطف برای بسیج همه نیروهای خواهان دموکراسی و عدالت و ایجاد جنبه های وسیع بوده است... در بین نیروهای چپ زمینه های بسیاری برای همکاری و اتحاد عمل وجود دارد، این واقعیت آنقدر اصولی "کاملاً پذیرفته شده است، اما در هیچ جا اختلاف میان حرف و عمل به این اندازه زیاد نیست. همه آن ها که از "نظر اصولی" سیاست ائتلاف با دیگران را می پذیرند، در عمل نمی توانند یک نمونه از ائتلاف با دیگران، و نه چند سازمان کنار دستی مثل خود را نشان دهند. گویا اصول گرایان اصلاً علاقه ای به عملی ساختن اصول خود ندارند!... بسیاری از سازمان ها و گروه های چپ علیرغم تاکیدات "اصولی" خود بر لزوم اتحاد و همکاری حتی با شیطان، در عمل از سازمان دادن یک همکاری کوچک با غیر خود ناتوان و هراسانند و در عوض آمادگی دارند سیاست تحریم، انزوا و تضعیف را حتی در مورد همسایه کناری خود و سازمان های و گروه هایی نظیر خود نیز به کار گیرند... مبانی سیاست تحریم بر چند چیز است: درک بسیار تنگ نظری از چپ، عدم اطمینان به خود، حضور نداشتن در مبارزه سیاسی واقعی و محصور ماندن در مناقشات فرقه ای و گروهی... برای بسیاری از نیروهای چپ ایران، هنوز پاسداری از یک رشته اصول، مهم تر از شرکت در مبارزه سیاسی و طبقاتی است. رهبران گروه های چپ پیش از این که و بیش از این که درگیر یک مبارزه سیاسی واقعی باشند، در غم "اصول" خویش هستند. در میان این رهبران این استدلال بسیار رایج است که "ما حرف خود را می گوئیم و مهم نیست که این حرف امروز، بیست سال دیگر و یا صد سال دیگر عملی شود... (اما) وظیفه چپ، تنها مبارزه برای آینده نامعلوم نیست. چپ موظف است چنان حرف بزند و چنان عمل کند، که حرف و عملش بر مبارزه همین امروز توده ها اثر بگذارد و اگر چنین نباشد، بدون تردید آینده مورد نظر نیز هیچ گاه فرا نخواهد رسید... ما منتقد فکر هستیم که خود را در موضع حقیقت مطلق می داند و از این رو، بدون این که موضع خود را یگانه موضع صحیح بشناسیم، آماده ایم تا باب بحث و گفتگو را با هر نیروی در این جهت باز کنیم. ما آشکارا می گوئیم مدافع آن روندی هستیم که همکاری و نزدیکی بیشتر نیروهای چپ را در صحنه واقعی مبارزه و نه تنها در "اصول" می طلبد. پیشنهاد ما این است که رهبران سازمان های چپ از طریق مباحث و گفتگوی علنی و جمعی مواضع و دلائل خود را به اطلاع همگان برسانند و راه های نزدیکی چپ و توافق آن حول حداقل های ممکن را به طور جدی در دستور قرار دهند. سازمان آماده است تا با هر نیروی و با هر شرایطی در این زمینه وارد بحث علنی و رو در رو شود»

(براساس این فراخوان، "راه توده" نظرات خود را، پیرامون مبانی مطرح شده در این متن منتشر ساخته و خواهد ساخت)

توده ها بنا نماید، در تحول جامعه خود، اگر نه نقش منفی، که در بهترین حالت نقش خنثی و منزوی خواهد داشت.

اما اینکه جنبش توده ها و مبارزه مردم تنها امکان موجود در سمت یک تحول ترقی خواهانه است، به معنای آن نیست که این جنبش دچار خطا و حتی گاه از مسیر خود منحرف نمی شود، برعکس روند تاریخ و تحول اجتماعی تنها در چارچوب تجربه انلوزی توده ها، یعنی در چارچوب آزمون و خطا (بطور نسبی) به پیش می رود و هیچ راه میان بری نیز وجود ندارد. هیچ جنبش توده ای نیست که بتواند عاری از خطا باشد، همانطور که هیچ جنبشی نیست که تماماً خطا باشد. به همین دلیل تحول و ترقی همانطور که بدون جنبش توده ها امکان پذیر نیست، بدون تجربه توده ها هم ممکن نخواهد بود.*

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که حزب انقلابی مناسبات خود را با توده های مردم همواره بصورت رابطه ای دو جانبه درک کرده است: آموختن از مردم و زحمتکشان و آموزش دادن به آنها. اما در سخنان بهزاد کریمی از هیچیک از این دو خبری نیست. "زحمتکشان در پایین ترین سطح شعور قرار دارند" پس چیزی نمی شود از آنها آموخت و متقابلاً لازم نیست چیزی به آنها آموخت و کافی است که به نیروی "بافرهنگ" جامعه تکیه کرد.

این مجموعه به ما نشان می دهد که در سخنان و دیدگاه های امثال بهزاد کریمی مناسبات حزب مترقی با جنبش توده ها در همه جهات به شکلی نادرست مطرح و حل گردیده است. و در اینجاست که بنظر می رسد باید ضعف اساسی خط مشی فدائیان خلق را یافت. این خط مشی در اساس خود هم چنان همان پیگیری سیاست جدا از توده ها باقی مانده است. سرنوشت آینده آن نیز، در نهایت در گرو حل این معضل باقی خواهد ماند.

* بیابک امیر خسروی اخیراً در یک مصاحبه رادیویی در آمریکا، که در راه توده نیز بخش هایی از آن منتشر شد، مطرح کرده است که "ما" (منظور لایح حزب توده ایران است) معتقد بودیم که توده خطا نمی کند. (نقل به مضمون) البته ایشان دیگر نگفته است که این "ما" چنین حرفی را در کجا زده است. در هر حال در اسناد حزب توده ایران با اشاره به تجربیات جنبش انقلابی جهانی بارها خلاف این مطلب به صراحت گفته شده است. از جمله دیوار اول وقت حزب توده ایران در مصاحبه ای با نشریه کار (۱۳۱۱) با یاد آوری رویدادهای شبلی آن را نمونه وجود "اشتباهات در عمل تاریخی توده ها" ارزیابی می کند. ضمن اینکه در همان مصاحبه ضرورت تجربه اندوزی توده ها چنین بیان می شود: "فهی تجربه توده ها، اجازه ندادن به اینکه توده ها از راهی که خودشان برگزیده اند ویر می گزینند به پیش روند و تقویت نکردن آنها در این رابطه عبارتست از یک عمل ضد انقلابی. تجربه انقلاب ایران و کاری که چپ روها در سال های نخست پیروزی انقلاب کردند نیز همین را نشان می دهد. نتیجه عملی که این چپ روها، در آن مقطع زمانی کردند، عبارت بود از ضربه زدن به انقلاب ایران در همه زمینه ها.

(بقیه سمینار آزادی در ایران از ص ۲۳)

البته برخی مسائل چون تنگ نظری های گروهی و انحصار طلبی جناحی در کم رنگ شدن مشارکت مردم بی تاثیر نبوده است. «عبدالله نوری سپس در رابطه با حدود اختیارات ولی فقیه در جمهوری اسلامی گفت: «... حدود اختیارات رهبر و ولایت فقیه در نظام ما در چارچوب قانون اساسی است. به عنوان مثال در مورد تغییر قانون اساسی اگر ولی فقیه بر تغییر قانون تاکید کرد، اما مردم آن را نائید نکردند، قانون عوض نمی شود.»

در همین سمینار مهندس "سعید حجاریان"، معاون سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری نیز طی سخنرانی خود گفت: «... اگر آزادی نطق کردن که صفت ممیزه انسان است، کنار گذاشته شود، اختناق آغاز می شود...»

اوج گیری جنبش دانشجویی و تشدید مبارزه علیه انحصار قدرت در دست ارتجاع مذهبی-بازاری، دانشگاه های ایران را به مرکزی پر قدرت برای تاثیر گذاری بر حوادث و رویدادهای سیاسی ایران تبدیل کرده است. در کنار این واقعیت، باید به جمعیت جوان کشور (دو سوم) و گسترش بسیار وسیع مراکز دانشگاهی در سراسر ایران نیز توجه داشت. این مراکز در تمامی شهرهای ایران، اکنون به کانون های مقاومت در برابر توطئه های حکومتی و مراکز فعال سیاسی تبدیل شده است. "اسلامی کردن دانشگاه ها" و "مبارزه با لیبرالیسم" در حقیقت بعنوان دو طرفند ارتجاع حکومتی برای یورش به این کانون ها مطرح شد، که این خود عملاً موجب رشد آگاهی، تشکل و مقاومت بیشتر در دانشگاه ها تبدیل شد. برای مقابله با همین جنبش، حزب موتلفه اسلامی و روحانیون حکومتی، در مهرماه گذشته کنگره ای را بنام "کنگره انجمن های اسلامی دانشگاه ها" ترتیب دادند و تلاش کردند آنرا یگانه تشکل قانونی دانشگاه ها معرفی کنند، اما علیرغم تمام کوششی که بکار بردند، موفق به این کار نشدند. این مقاومت به گونه ای بود که موتلفه و روحانیون حکومتی موفق نشدند پیام کتبی از رهبر جمهوری اسلامی "علی خامنه ای" برای این کنگره بگیرند و این امر نیز به بی اعتباری این کنگره کمک کرد. گزارنده آشکار این کنگره "ناطق نوری"، رئیس مجلس اسلامی بود.

نگاهی به مصاحبه عبدالرحیم پور، عضو رهبری سازمان فدائی‌های اکثریت با رادیو ایرانیان مقیم لس آنجلس

=====

کدام دمکراسی؟

کدام رنسانس؟

=====

* واقعا سازمان اکثریت، پیش از یورش به حزب توده ایران می خواست از نزدیکی به حزب ما فاصله بگیرد؟

* سازمان چریک‌های فدائی خلق باید از ماجراجویی‌های پس از پیروزی انقلاب بهمن فاصله می گرفت و یا از مبارزه ضد امپریالیستی؟

* جبهه ای که حزب توده ایران برای دفاع از دستاوردهای انقلاب پیشنهاد می کرد، مگر آزادی‌های برآمده از انقلاب را در بر نمی گرفت که باید "جبهه دمکراسی" تشکیل می شد؟ در آن دوران که یکی از پرشکوه‌ترین دوران‌های آزادی در ایران است، واقعا "جبهه آزادی" ضرورت داشت و یا جبهه ای علیه امپریالیسم که همان آزادی‌ها را تهدید می کرد؟

"قربانعلی عبدالرحیم پور" از اعضای شورای رهبری سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - اخیرا در نیویورک یک سخنرانی داشت. او که در این سخنرانی، دلیل عدم اشتراک عمل اپوزیسیون جمهوری اسلامی را ناشی از یک ضعف فرهنگی-تاریخی دانسته، در آمریکا با رادیوی ۲۴ ساعته ایرانیان لس آنجلس نیز مصاحبه ای کرده است. در این مصاحبه این ضعف اپوزیسیون (به زعم آقای عبدالرحیم پور) تشریح شده است. عبدالرحیم پور در مصاحبه خود اشاراتی نیز به مشی چریکی سازمان، مشی پس از انقلاب بهمن سازمان و سال‌های اخیر دارد، که جا دارد به هرکدام به نوبه خود پرداخته شود. عبدالرحیم پور در باره دلیل عدم همکاری مشترک اپوزیسیون و وارد عمل شدن آن می گوید:

"این عدم همکاری بعلت فرهنگ خودکامگی، اقتدار و افکار غیر عقلانی است که تاریخا در بین ماها شکل گرفته و جامعه ما را هم دربر گرفته است. جامعه روشنفکری هم از دل همین جامعه بیرون آمده است. این فرهنگ اجازه نمی دهد که فرهنگ دمکراسی را به مثابه فرهنگ روزمره در مناسبات خودمان جاری کنیم"

بنابراین نه حکومت شاه، نه امپریالیسم، نه طبقات ستمگر حاکم و... هیچ کدام در استبدادهای نوبتی که بر ایران تسلط داشته اند، نقش نداشته اند، بلکه این فرهنگ، که معلوم نیست از کجا آمده، چنین اجازه ای را نداده است! عبدالرحیم پور اضافه می کند: «(زبان قهر و خشونت در فرهنگ سیاسی و روشنفکری نیروهای سیاسی وجود دارد و در تنظیم مناسبات، این

مسائل تاثیر دارد. این فرهنگ خودکامگی اجازه نمی دهد که ما با هم کار کنیم»

کسی با کی کار کند؟ وجوه مشترک خواست‌های آنها چیست؟ اختلافات سیاسی، اقتصادی و نگرشی این سازمان‌های که هرکدام بیانگر خواست و نیاز اقشار و طبقات معینی هستند، چیست؟ و... هیچ کدام از نظر آقای عبدالرحیم پور مزاحم همکاری نیستند، بلکه همه تقصیرها به گردن فرهنگ خودکامگی است. یعنی همان اندازه که مثلا آقای دکتر "بهاهری" از این فرهنگ متاثر است و ترور رهبران کردها در شهر برلین را طی مقاله‌ای در صفحه آخر کیهان چاپ لندن یک عمل قابل دفاع و برای حفظ تمامیت ارضی ایران می داند، عبدالرحیم پور زندانی دوران شاه هم متاثر است! یا مثلا ساواکی‌ها و ژنرال‌های زمان شاه که همچنان در مهاجرت به دفاع از ساواک پرداخته‌اند و روی دیگر حکومت غیر روحانی، اما سرکوبگر و غارتگر را به نمایش می گذارند، همان اندازه اسیر فرهنگ مورد نظر عبدالرحیم پور هستند که خود ایشان هستند! اگر مثال‌ها را نه از گردانندگان جمهوری اسلامی، بلکه از طرفداران نظام شاهنشاهی می آوریم، به این دلیل است که این گفتگو و گفتگوهای مشابه اصولا برای زدن پل پیوند بین سلطنت خواهان و چپ ایران انجام می شود و این چنین اظهار نظرهایی نیز عمدتا با همین هدف بیان می شوند!

عبدالرحیم پور اضافه می کند: «... همه آزادی، دمکراسی، مردم سالاری، حکومت قانون، جداسی دین از دولت می خواهیم اما یک نهاد مشترک برای این حداقل هم تشکیل نشده است. ده سال است این خودش یک نمونه از فرهنگ خودکامگی!»

عبدالرحیم پور فراموش می کند که این خواست‌ها و شعارها، هر کدام برای سازمان‌های اپوزیسیون معنی و مفهومی مستقل دارد و به همین دلیل است که اغلب بین مواضع اقتصادی اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در مهاجرت با حکومت موجود در جمهوری اسلامی هماهنگی کامل پیش می آید. در مقابله با چپ هم آنها در یک نقطه به یکدیگر می‌رسند! بنابراین خواست‌های اعلام شده در بالا نه ریشه فرهنگی؛ بلکه ریشه اقتصادی دارد. شما تا همان مواضعی را اتخاذ نکنید که اپوزیسیون راست خواهان آنست، به تفاهم و توافق با آنها نمی‌رسید، مگر توازن قدرت و توان اپوزیسیون چپ و تحولات داخل کشور سمت و سوی دیگری به خود بگیرد. بنابراین پیش از تغییر فرهنگ عمومی باید به فکر متمرکز ساختن همه توان و قدرت چپ ایران بود در این رهگذر هرگز نمی‌توان چپ مذهبی ایران را ندید. همانگونه که این چپ را جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی نمی پذیرد و پیوسته در ستیز با آنست! عبدالرحیم پور ادامه می دهد: «(این مشکل، یک امر فرهنگی است.

در جامعه ما پدرسالاری، مردسالاری، معلم‌سالاری هست، رژیم‌ها هم که مستبدانه عمل کرده‌اند. این فرهنگ ما شده است. آدم‌ها اینگونه تربیت شده‌اند! این استبداد در جان ما لانه کرده است. ما اگر بخواهیم جامعه پیشرفت کند، باید این فرهنگ را عوض کنیم. از خطاهای عمده سازمان ما، چپ، چه میانه و چه راست، همین بوده است که نتوانسته‌اند خودشان را با فرهنگ دمکراسی متحول کنند...» لایذ منظور مهاجرت است، زیرا مسئله در ایران دوران شاه و دوران جمهوری اسلامی بکلی چیز دیگری است

درباره مبارزه چریکی، آقای عبدالرحیم پور، مسئله را خیلی ساده کرده و می گوید:

"... رژیم شاه اجازه فعالیت نمی داد. روشنفکران بررسی کردند و به این نتیجه رسیدند که هیچ راه قانونی وجود ندارد و برویم مبارزه چریکی کنیم. من کار ندارم که این مشی غلط بود، چون همان زمان هم که رژیم اجازه نمی داد، می شد فعالیت و کار سیاسی و فرهنگی و فکری کرد. این یک طرف قضیه که رژیم اجازه نمی داد، از طرف دیگر خود نیروهای سیاسی، از جمله ما که فعالیت چریکی می کردیم و دیگرانی که این شیوه مبارزه را نداشتند، آلوده به فرهنگ خودکامگی بودیم. حتی ما وقتی که این شیوه چریکی را رد کردیم، چنین عنصری هنوز در ما عمل می کرد. ما مشکلات فراوانی کشیدیم تا توانستیم آزادی به مفهوم علمی و عملی کلمه را بشناسیم و به کار بگیریم. به زتان دیگر چندین دهه ما و دیگر نیروهای سیاسی گفته‌اند "آزادی گرفتنی است" هیچ وقت نفهمیدیم که "آزادی" فهمیدنی و یاد گرفتنی هم هست!"

عبدالرحیم پور، که مدعی است با مشکلات فراوان مفهوم علمی و عملی آزادی را فهمیده است، و هم ایشان که می گوید در زمان شاه هم می شد فعالیت فرهنگی، سیاسی و فکری کرد، چرا در جریان همین انتخابات مجلس پنجم، سازمانی که ایشان عضو ارشد رهبری آنست، این انتخابات را تحریم کرد و دست به فعالیت فرهنگی، سیاسی و فکری نزد؟ چرا رهبری سازمان ایشان با استفاده از همین تجربه، که بدان اشاره می کند، در جمهوری اسلامی که هنوز

همکاران او نیز دستگیر شدند و تیرباران شوند. همان نیروهای راست اپوزیسیون که کیهان لندن بلندگویی آنهاست و آقای عبدالرحیم پور، در حقیقت خطاب به آنها از رنسانس در سازمان سخن می گوید، تاکنون یکبار گفته اند و یا درجانی شنیده اند، که آن کودتا را که با حمایت مستقیم امریکا قرار بود انجام شود، نامی از مردم، خواست ملت در آن سالها، تمامیت ارضی ایران، نقض حقوق بشر در جریان کشتار توده ایها و فدائی ها و... محکوم و یا تقبیح کنند؟ در همین شماره های اخیر کیهان لندن که دفاعیات محقق را منتشر کرده اند، نسبی از آن رنسانس و دمکراسی مورد اشاره آقای عبدالرحیم پور اخصان می شود؟

به این پیشنهاد از دست رفته عبدالرحیم پور از زاویه دیگری نگاه کنیم. از زاویه صف مستقل طرفداران آزادی. نظیر همان صف مستقلی که در جریان تظاهرات تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ و از داخل محوطه پارک مقابل تاتر شهر تشکیل دادید. تا صف مستقل طبقه کارگر تشکیل شود!!

همین جنبه را، مگر آقای دکتر متین دهنری با همکاری شکرالله پاک نژاد و در تحلیلی غلط از شرایط و برآورد غلط تر از برآورد نیروها در آن دوران تشکیل نداد؟ حاصل چه بود؟ مگر در حمایت از روزنامه آیندگان، سازمان شما صف مستقل دفاع از آزادی را تشکیل نداد؟ حاصل چه بود؟ ... از دمکراسی و آزادی های برآمده از دل انقلاب بهمین باید دفاع می شد، اما این دفاع راه و روش دیگری داشت، که لازمه آن نه ماجراجویی های نویتی و نه طرد حزب توده ایران و ایجاد شکاف در جنبه چپ بود! راه حل، درک شرایط، استفاده از امکانات موجود و نه غرق شدن در رویاها و آرزوهای خود بود. همان امکاناتی که ایشان اشاره می کنند در زمان شاه هم می شد با استفاده از آن کار فرهنگی، فکری و سیاسی کرد، و در ماه های اخیر، دیگر اعضای رهبری سازمان، نظیر فرخ نگهدار، فتاوی و... به آن اشاره کرده و نام آنرا درک شرایط و بهره جویی از حداقل های موجود در همین جمهوری اسلامی برای تاثیر گذاری بر رویدادها گذاشته اند. این چگونه رنسانس سازمانی و درک ضرورت استفاده از کوچکترین امکانات برای تاثیر گذاری بر حوادث است، که مشی و سیاست توصیه به مردم برای خانه نشینی و انفعال را توصیه می کند و با تحریم انتخابات، عملا مردم را از شرکت در جنبش برای طرد ارتجاع و غاصبین انقلاب و دشمنان آزادی های بسیار محدود کنونی مطبوعات ایران منع می کند؟ شاید شنوندگان رادیو ایرانیان مقیم لس آنجلس و مصاحبه کننده ندانند در آن ماه های نخست پس از پیروزی انقلاب در ایران چه گذشت و طی سال های ۵۸، ۵۹ و ۶۰ جنبش چپ کدام فراز و نشیب ها را طی کرد و حزب ما چگونه شانه اش را یک تنه به زیر بار مسئولیت تاریخی چپ برای درک شرایط و حرکت گام به گام برای حفظ دستاوردهای انقلاب داد، اما یک عضو رهبری سازمان فدائی ها چرا باید خود را به کم حافظه بودن بزند؟

عبدالرحیم پور در این مصاحبه و در ارتباط با نزدیکی و دوری به حزب توده ایران می گوید:

«... این همکاری و نزدیکی مربوط به دوران کوتاه ۵۹-۶۲ است. قطع همکاری ما با حزب توده ارتباطی به شکست این حزب در ضحنه سیاسی در جمهوری اسلامی نداشت. این جدایی در غیر اینصورت هم پیش می آمد. البته این شکست هم تاثر خود را گذاشت. ما پس از نزدیکی به حزب توده فهمیدیم که این نزدیکی غلط بوده و نباید اینطور پیش می رفت... ما حالا طرفدار یک حزبی به شکل احزاب غربی هستیم...»

آقای عبدالرحیم پور می تواند طرفدار و یا دوستدار شکل سازمانی هر حزب غربی باشد، این به خود وی مربوط است، اما نمی تواند تا ابد طرفدار دگرگون جلوه دادن واقعیات باشد. اگر غیر اینست، به کارنامه سازمان تا آستانه درهم پاشی اتحاد شوروی و ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم مراجعه کند. حوادثی که در سازمان اتفاق افتاد، یگانه و منحصر به فرد نبود، در بسیاری از احزاب چپ، پس از رویدادهای شوروی حوادثی مشابه سازمان اکثریت روی داد. تفاوت فقط در این است که در سال های اخیر بسیاری از این سازمان ها، صادقانه به برخی از خودباختگی های ناشی از ضربات وارده به اردوگاه اعتراف کرده و به مسیر حرکت انقلابی و مترقی بازگشته اند و در سازمان اکثریت، در حالیکه نشانه های این روند اینجا و آنجا مشاهده می شود، این حادثه در کلیت خود و بصورت منسجم هنوز شکل نگرفته و بر روی کباغذ نیامده تا به عمل سیاسی تبدیل شود! لابد همان فرهنگی که آقای عبدالرحیم پور به آن اشاره می کند، هنوز اجازه این اعتراف را نمی دهد و یا رنسانس آزادی خواهی و آزادگویی در سازمان کامل نشده است!

آزادی های باقی مانده از انقلاب ۵۷ امکان می دهد مطبوعات داخل کشور، علیرغم همه فشارها به کار فرهنگی، سیاسی و افشاگرانه بپردازند، به دفاع از آنها بر نمی خیزد؟ مشکل فرهنگی ماجرا که به گفته ایشان در سازمان حل شده است، پس مشکل بعدی کدام است؟

مصاحبه کننده، ستوال تحریک آمیزی را در ارتباط با مناسبات حزب توده ایران و سازمان فدائی ها مطرح می کند. او می پرسد: «این تحولات در درون سازمان شما پس از شکست سیاست حزب توده در حمایت از جمهوری اسلامی بوجود آمد؟». عبدالرحیم پور اشاره به رنسانس در درون سازمان فدائی ها کرده و می گوید:

«... در سال ۶۲، ما وقتی به این نتیجه رسیدیم که ما از همان ابتدا بجای اینکه برویم در کنار نیروهای مثل خمینی قرار بگیریم که مبارزه ضد امپریالیستی می کرد، باید در یک جنبه آزادی قرار می گرفتیم. از نظر ساختار تشکیلاتی نیز باید اعضاء سازمان این اجازه و امکان را می داشتند که این نظرات را مطرح کنند. این تحولات فکری حالا به جانی رسیده که در اولین کنگره سازمان، در سال ۶۸ جمع بندی کردیم و با یک فکر تازه وارد کارزار سیاسی شدیم و در کنگره مرداد ۷۰ آنرا بعنوان یک مشی در آوردیم. رنسانس در سازمان ما رخ داده است اما باز همچنان فکر می کنیم که فرهنگ دمکراسی تمرین کردنی است تا نهادینه شود در درون ما. تا بتوانیم راحت بنشینیم، با هم حرف بزنیم. لزومی ندارد که شمشیر ببنیم علیه هم. این یک جنبه دمکراسی است، جنبه های دیگر هم دارد.»

ایکاش به جنبه های دیگر دمکراسی هم اشاره شده بود، اما تا همینجا که اشاره شده، مشخص است که روی سخن به جناح بندی راست اپوزیسیون است، والا با جمهوری خواهان ملی، حزب دمکرات کردستان و حزب دمکراتیک مردم ایران که ظاهرا مشکلی وجود ندارد، و مرزهای حزب توده ایران هم که سیم خاردار کشیده شده است. آقای عبدالرحیم پور، در این مصاحبه، همانطور که در بالا آمد، مطالب دیگری هم در ارتباط با ماه های ابتدای پیروزی انقلاب و رد مشی مسلحانه و... می کند، که در نوع خود بسیار قابل توجه است. البته نظیر این ادعا از سوی برخی از دیگر رهبران کنونی سازمان فدائی ها مطرح شده است. از جمله اینکه ما باید از همان ابتدا جنبه آزادی را تشکیل می دادیم. این نوع تنها به قاضی رفتن ها و راضی بازگشتن ها، شاید برای کسانی که حافظه خوبی ندارند، قابل پذیرش باشد، اما برای آنها که ماه ها و سال های ابتدای پیروزی انقلاب را به خاطر دارند، این نوع ادعاها تنها می تواند صداقت گویندگان و مطرح کنندگان آن ها را زیر علامت سوال ببرد.

واقعیت درست خلاف این ادعای عبدالرحیم پور است. یگانه حزب سیاسی ایران که از همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب نسبت به هر نوع چپ روی، ماجراجویی و حادثه آفرینی هشدار داد، حزب توده ایران بود. سازمان فدائیان خلق ایران که هنوز به اقلیت و اکثریت تبدیل نشده بود، در همان دوران تندترین حملات را متوجه این هشدارهای حزب ما کرده و آنرا مشی تسلیم طلبانه معرفی می کرد. حزب ما معتقد بود که ماجراجویی ها چپ روانه بر روند حوادث پس از انقلاب و در گمراه شدن مسیر واقعی انقلاب نقش مهمی می تواند ایفاء کند. سیر رویداد، بویژه ماجراجویی های سازمان مجاهدین خلق، چپ روی هائی که ابتدا در گنبد و سپس در کردستان حادثه آفرینند، عملا زمینه های اولیه قتلرت یابی ارتجاع را در جمهوری اسلامی فراهم ساختند. ارتجاعی که امروز قتلرت برتر در جمهوری اسلامی است. خودمانیم، امروز که امثال آقای عبدالرحیم پور به گذشته نگاه می کنند، فکر نمی کنند بهتر بود بجای ماجراجویی در گنبد، کردستان، گرفتن شهر آمل و... بهتر بود در همان جنبه ای که حزب ما برای تحکیم دستاوردهای انقلاب از جمله آزادی ها- پیشنهاد می کرد، جمع می شدند؟ در اینصورت چپ ایران نیرو و امکان قابل توجهی برای تاثیر گذاری بر روی حوادث بعدی پیدا نمی کرد؟ امپریالیسم خود یکی از دشمنان دمکراسی و آزادی های برآمده از انقلاب ۵۷ و فعالیت نیروهای مترقی و چپ و از جمله حزب ما و سازمان شما در ایران بود. بر این اساس، مبارزه علیه امپریالیسم، در نوع خود مبارزه برای تحکیم دمکراسی و آزادی برآمده از انقلاب نبود؟

ما آقای عبدالرحیم پور را دعوت می کنیم، تا یکبار دیگر به حافظه خود رجوع کند و یا اگر به آرشیو دسترسی دارد، مطبوعات و اسناد سال های اول پیروزی انقلاب را یکبار دیگر ورق بزند. در این آرشیو، از جمله به کودتای نوژه برمی خورد. همان کودتائی که در شماره های اخیر کیهان چاپ لندن شرح دفاعیات سرتیپ هوایی محقق را بعنوان یک شاهکار دفاعی منتشر ساخته است. در آن کودتا و در لیستی که برای نخستین عملیات تهیه شده بود، دستگیری و اعدام فوری رهبران حزب توده ایران، فدائی های از زندان شاه بیرون آمده و بمباران وسیع تهران، تا حد مرگ ۵۰ هزار نفر پیش بینی شده بود. البته در این بمباران، قرار بود خانه آیت الله خمینی نیز بمباران شود و برخی

مصاحبه دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

از میرحسین موسوی پرسید چرا انصراف داد!

محمد سلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، که بناسبت سالگرد تصرف سفارت آمریکا به استان لرستان ایران سفر کرده بود، در جمع دانشجویان دانشگاه لرستان نظرات سازمان مذکور را درباره اشغال سفارت آمریکا بیان داشت و به سئوالاتی که با وی در میان گذاشته شد نیز پاسخ داد. محمد سلامتی پس از آنکه گفت:

«... مقام رهبری پیرامون حضور دیدگاه‌های انقلابی مختلف و وجود جناح‌بنی‌مختلف در جامعه نظر مساعد دارند.» در پاسخ به سئوالاتی که پیرامون انصراف میرحسین موسوی از کاندیداتوری انتخابات ریاست جمهوری با وی طرح شده بود، گفت:

«... چهار روز قبل از انصراف وی، ما با ایشان جلسه داشتیم و این تصور وجود داشت که با وجود این که خانواده‌های معظم شهدا، علما و مردم و دانشجویان از وی دعوت کرده بودند، زمینه حضور ایشان از ماه‌ها قبل آماده‌تر به نظر می‌رسید. متأسفانه دو روز بعد، اعلام انصراف کردند و از همان روز هم به مسافرت رفته‌اند. دلیل انصراف را از خود ایشان پرسیدم!»

در مورد استیضاح وزیر کشور، علی محمد بشارتی سلامتی گفت: «... در اوایل زمینه استیضاح وی فراهم بود، ولی با توجه به مسائل سیاسی و فشار جناح طرفدار (روحانیت مبارز و مؤتلفه اسلامی) و به تاخیر افتادن این مسئله، استیضاح وی کم رنگ شد...»

در باره بدهی‌های خارجی کشور، سلامتی گفت: «استقراض‌ها از سال ۷۰-۷۱ به بعد شروع شده است که الان در حدود ۲۱ میلیارد دلار است و دلیل افزایش این بدهی‌ها سیاست‌های تعدیل اقتصادی و اقتصاد آزاد در کشور است و بیشتر قرض‌ها صرف خرید کالاهای لوکس و خارجی شده است، نه صرف کارهای زیر بنایی.»

درباره آینده سیاسی هاشمی رفسنجانی، محمد سلامتی گفت: «در دیدار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با وی، ما پیشنهاد کردیم که ایشان ریاست مجلس را بر عهده بگیرد و یا این که حزب جمهوری را احیا کند، چون که احتیاج به یک حزب قدرتمند سیاسی با حضور وی احساس می‌شود و یا این که در جامعه روحانیت حضور فعال داشته باشد که دستخوش یک سری مسائل نگردد. در این زمینه وی پیشنهادهای گروه‌های مختلف را می‌گیرد و بعد تصمیم بر عهده خود وی خواهد بود. البته نامبرده علاقمند به مطالعه در مرکز استراتژیک است.»

محمد سلامتی در پاسخ به یکی از پرسش‌های مطرح شده در این جمع و در ارتباط با آینده سیاسی میرحسین موسوی اظهار داشت:

سؤال: آیا انصراف آقای موسوی به علت ناتوانی در حل مشکلات مردم نبوده و این مساله با شعارهای مجمع روحانیون مبارز که از جناح مقابل انتقاد می‌کند، مغایرت ندارد؟

پاسخ: آقای موسوی مثل بعضی‌ها نیست که از چهار سال پیش دنبال ریاست جمهوری هستند و ستاد نیز زده‌اند و تبلیغ می‌کنند، یا این حال می‌گویند: اگر جناح تکلیف کند، برای کاندیداتوری ریاست جمهوری آماده می‌شوم. موسوی از اول یک عنصر حزب الهی بوده و دنبال مقام و پست نیست و نخواهد بود.

محمد سلامتی در باره دیدگاه‌های اقتصادی و اجتماعی سازمان تحت رهبری خود گفت: «ما خواستار برقراری عدالت اجتماعی و از بین بردن فقر، گسترش مالکیت‌ها و شرکت‌های تعاونی، تغییر قانون مالیات‌ها به نفع مستضعفان هستیم. باید زمینه اظهار نظرهای گوناگون در جامعه، به خصوص جوامع دانشگاهی برای طرح مسائل، بویژه مسائلی انتخاباتی آماده باشد و اگر کسی با این طرح و ابراز این اظهار نظرها احساس ناراحتی کند و یا مخالفت کند، از کج فهمی و عدم شعور و آگاهی سیاسی وی است.»

ارزش‌های انقلاب از نظر چپ مذهبی

سخنران اجتماع طیف چپ مذهبی بناسبت سالگرد تصرف سفارت آمریکا، که در برابر ساختمان سفارتخانه برپا شد، دکتر مصطفی معین، وزیر سابق فرهنگ و آموزش عالی بود. دکتر معین خود از جمله قربانیان قدرت‌یابی روزافزون ارتجاع مذهبی و مؤتلفه اسلامی در دستگاه دولتی است. مهمترین شعار تظاهرکنندگان، اعلام "ارزش‌های انقلاب" از دید این طیف بود. این تعیین موضع نمی‌تواند با جمعیتی که تحت عنوان "دفاع از ارزش‌های انقلاب" توسط حجت‌الاسلام ریشه‌ری شکل گرفته و شعارهایی که مؤتلفه اسلامی و روحانیت مبارز در این باره سر می‌دهند، بی‌ارتباط باشد. جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب کمتر و مؤتلفه اسلامی و روحانیت مبارز بیشتر، تلاش دارند ارزش‌های انقلاب را همان تشریت مذهبی و قرار گرفتن روحانیون حکومتی بر راس کلیه سه قوه کشور و همه ارکان مهم حکومتی خلاصه کنند. این در حالی است که مردم در انتخابات اخیر مجلس اسلامی، به این روحانیت رای ندادند و آنها را بویژه در مرحله اول انتخابات طرد کردند. سران مؤتلفه اسلامی نیز نتوانستند رای آورده و به مجلس راه یابند. همین طیف حالا ارزش‌های انقلاب را در ماندن خودشان در قدرت و اعمال خشونت و تشریت مذهبی خلاصه کرده و از آن طرفداری می‌کنند. دفاع از روحانیت حکومتی، در حقیقت همین معنی را امروز در جمهوری اسلامی دارد: دفاع از روحانیت قشری و حکومتی و حزب ارتجاعی وابسته به بازار و سرمایه‌داری تجاری ایران "مؤتلفه اسلامی"!

شعار عمده تظاهرکنندگان این بود «توسعه بی‌عدالت، اگر شود محقق- ارزش‌های انقلاب محو شود به ناحق»

دکتر معین در آغاز سخنرانی خود گفت: «پیدایش و رشد اندیشه‌های متحجرانه و تنگ‌نظرانه و بی‌انگیزگی و بی‌تفاوتی و تسلیم‌طلبی و عافیت‌جویی از آفات و آسیب‌های جامعه است... رئیس جمهور آینده باید یک چهره تام و تمام از ارزش‌های برخاسته از انقلاب و امام بوده و از گسترده‌ترین پایگاه‌های مردمی در سطح مردم برخوردار باشد و نیز از قدرت و توانمندی برای سازماندهی همه نیروهای خلاق در جامعه برخوردار باشد.»

در پایان این مراسم، قطعنامه‌ای انتشار یافت، که باید آنرا منشور طیف چپ مذهبی برای انتخابات آینده و پیش‌بینی تسلط کامل تشریت و ارتجاع مذهبی بر جامعه ارزیابی کرد. در این قطعنامه، از جمله آمده است:

«... طی سال‌های گذشته شاهد رشد جریاناتی در کشور هستیم که با تنگ‌نظری و تمامیت‌خواهی خود، تلاش می‌نمایند، تا ضمن تحمیل سلاطین خود، راه مشارکت سیاسی اقشار و گروه‌های دیگر و فسادار به انقلاب و نظام را سد نمایند. بنابراین در آستانه برگزاری انتخابات آتی موکدا هشدار می‌دهیم که موفقیت این جریانات در سلب مشارکت عمومی، آینده‌ای تیره و تار را برای این انقلاب در پی خواهد داشت. لذا ضمن اعلام عزم راسخ خود در جهت ممانعت از این امر، حضور پرتلاش و همه‌جانبه نیروهای خط امام را در عرصه‌های گوناگون سیاسی کشور، خصوصاً انتخابات ریاست جمهوری اعلام نموده و به زودی با معرفی کاندیداتی خط امامی، کاردان، مدیر و مردمی از جانب این نیروها، مجرای مشارکت عینی اقشار وسیعی از جامعه فراهم خواهد شد... ما خواستار تلاش همه‌جانبه تمام نیروهای انقلابی کشور، خصوصاً یاران دیرین امام راحل برای تبیین آن خط و اصول و محکمت آن هستیم و در این راستا رسوخ عناصر مشکوک و مرموزی را که از بیخ و بن معتقد به این راه و رسم نبوده از جمله حجتیه‌ای‌ها و قایلین به سازش و سکون، خطری مهلک برای انقلاب ارزیابی می‌کنیم و تمام عاشقان انقلاب را به مقابله با آنان فرا می‌خوانیم. ما ضمن قدردانی از تلاش‌های زیر بنایی صورت گرفته طی سال‌ها ی سازندگی و همچنین تأیید اصلاحاتی که طی سال‌های گذشته در سیاست‌های اقتصادی صورت گرفته است، این اصلاحات را کافی ندانسته و خواستار تجدید نظر اصولی در زمینه سیاست‌های اقتصادی کشور با جهت‌گیری حمایت از محرومین و مستضعفین و مقابله جدی با سرمایه‌داران هستیم.»

شماره ۲۷ ماهنامه "ایران فردا" (مهرماه) در تهران انتشار یافت. سرمقاله این شماره از نشریه ایران فردا، که معمولاً به قلم مهندس "عزت الله سبحانی" است، تحت عنوان "هزینه- فایده های اجتماعی" به ماجرای جدید "اسلامی کردن دانشگاه ها" در جمهوری اسلامی اختصاص یافته است. ماجرائی که بدنبال شکست قاطع روحانیون حکومتی در مرحله اول انتخابات پنجمین دوره مجلس اسلامی و بمنظور یورش به تشکل های دانشجویی مخالف سیاست های اقتصادی- اجتماعی جاری در کشور و همسویی آن ها با جنبش مردم ایران علیه این سیاست ها سراسر ایران سازمان داده شده است. آنچه را در زیر می خوانید، برگزیده ایست از این سرمقاله، که بسیاری از اصول مطرح شده در آن نمی تواند با موافقت نیروهای مترقی و حاضر در فضای موجود جامعه ایران همراه نباشد:

چرا آقایان دانشگاه ها را غیر اسلامی یافته اند؟

سرمقاله شماره ۲۷ (مهرماه) ماهنامه "ایران فردا" در تهران

"...موضوع اسلامی کردن دانشگاه ها و فضاهای آموزش عالی که این روزها مطرح و مسئله روز شده است، در میان مردم و طبقات و محافل مختلف موجی از تعجب و تاسف را برانگیخته است... اکنون بیش از پانزده سال است که در اداره موسسات تعلیمات عالی، از رعایت هیچ نشانه ای از ظواهر اسلامی فروگذار نشده است. در حجاب، نماز جماعت و دیگر شعائر و مناسک، در پذیرش ها و گزینش های دانشجویی یا کادر علمی، در درس ها و واحدهای معارف اسلامی، حتی زبان عربی و سهمیه بندی های دانشجویی و مهمتر از همه، در فعالیت های دانشجویی فوق برنامه، مثل انجمن ها و ... جز اسلام یا انتساب به اسلامی چیزی دیگر در صحنه حضور نداشته است که امروز سخن از اسلامی (تر) کردن آن فضا را اراده کنند... چقدر می توان انتظار حضور رنگ و محتوای مکتب سیاسی یا فکری یا عقیدتی دینی را داشت، تا نگرانی گروه های فشار روی گردانندگان کشور را رفع نماید؟

در تحلیل و پیجویی انگیزه اصلی این حرکت جدید، دو فرض می توان کرد، نخست آن که این حرکتی سیاسی است برای خلع سلاح، حذف رقیبان و سرکوب آنها و تنگ تر کردن فضای تنفسی برجناح های رقیب در نظام یا با نظام. آرزو و امید ما این است که این فرض مطابق با واقع نباشد و طراحان این سیاست، اعم از گروه های فشار یا مقامات مسئول فرهنگی- سیاسی با این انگیزه به طرح این داستان نپرداخته باشند. چرا که در آن صورت در واقع، دین و اسلامی سازی فضاهای آموزش عالی پوششی برای مقاصد دیگر (حق یا ناحق) می گردد و از دیانت استفاده ابزاری می شود. در تمام طول تاریخ مذهب و آدیبان حق، عمده ترین علت فرار خلائق از ایمان طبیعی و فطری نسبت به دیانت و یکتاپرستی همین ابزار شدن دین برای پیشبرد مقاصد دیگر بوده است. بدین دلیل است که در رژیم های سیاسی- دینی مثل عربستان و اسرائیل که از دین استفاده ابزاری برای توجیه یک نوع حکومت یا رژیم انحصاری می شود، اتفاقاً سطح ایمان مذهبی و پایبندی های دینی مردم بسیار پائین تر از موارد مشابه در رژیم های آزاد می باشد.

فرض دوم که برای انگیزه چنین حرکتی، می توان یافت، این است که طراحان این حرکت، شاهدند که با تمام کوشش ها و همتی که در پانزده سال گذشته در جهت پرورش نسل جوان با معارف و تربیت اسلامی صورت گرفته، به رغم دقت، وسواس و تبعیض های فراوانی که در انتخاب و کارگماری کادرهای علمی به کار رفته است، امروز نتیجه را نه فقط منفی بلکه منفی تر از هر زمان دیگری یافته اند. چنین به نظر می رسد که چشم ها و اذهان به تدریج نسبت به واقعیات اجتماعی- فرهنگی موجود پس از انقلاب باز نمی شود. به این دلیل که برای نخستین بار، نتیجه و محصول عملکردها و هزینه های انجام شده طی

پانزده سال، مورد ارزیابی و پیگیری قرار می گیرد و علت و سبب رسیدن به چنین محصولی را جست و جو می کنند. مشاهده این حقیقت چیزی جز انلوه و تلخکامی در ضمیر هر شاهد عینی به بار نمی آورد... از همان آغاز (سال ۵۹) که جزئیات انقلاب فرهنگی شروع شد، کسانی بودند که شورای انقلاب فرهنگی را از فرو رفتن در انحصار فرهنگی، فشار و اختناق بر حذر می داشتند و دقیقاً بنا بر تجربه خود در فضاهای دانشگاهی و هر آنچه از روندهای رژیم های متمرکز دیگر آموخته بودند، بیدارنش چنین حالتی را در جوانان-ی به خصوص دانشجویان، پیش بینی می کردند. نوگرایان دینی یا ملی- مذهبی ها، به علت سابقه شان در فضاهای دانشگاهی از این حقایق آگاه بودند، ولی آنان نیز با همان تهمت القاطی و لیبرال و... از صحنه حضور، تاثیر، خیراندیشی و مشورت بیرون رانده شدند... آنچه که در آغاز انقلاب فرهنگی مطرح بود به هیچ وجه مترادف و به مفهوم ایجاد عوامل فشار یا القاء و تحمیل یا تبلیغات زائد و افراطی و فرهنگ شعاری یا انحصار گروهی، به نام مذهب و اسلامی نیست و نباید بشود. اگر چنین شود قطعاً نتیجه عکس خواهد داد، چنان که داد، به ویژه آن که مردم در صحنه عملکرد و رفتار سیاسی- اجتماعی تفاوت های فاحش بین ادعا و عملکردهای مسئولان و مقامات و مبلغان مشاهده کنند. رفتارهایی که هم اکنون، در رابطه با اصلاح خط اسلامی شدن فضاهای آموزش عالی، آغاز شده است، حکایت از تشدید و تغلیظ فشار می کند، بازمه پافشاری کردن بر ظاهرها، مثلاً جدائی کلاس های دختران از پسران، انباشته تر کردن در و دیوار دانشگاه ها از عکس ها یا شعارهای مذهبی خاص آن. آن هم با رنگ و بوی خاص سیاسی آن یا وادار کردن استادان به تظاهرات اسلامی بیشتر. این شیوه پیمانگر آن است که به فرض ارزیابی محصول و از آن رهگذر بازنگری در سیاست های گذشته، جهت گیری جدید به هیچ وجه حکایت از عزیمت گرفتن و تصحیح رفتارها و بینش ها ندارد، بلکه اصرار و لجاج بر سر همان راه های رفته است. البته با غلظت و شدتی بیشتر. این راه هیچ اثری نخواهد داشت جز آن که دانشجوی و استاد بیشتر احساس کنند که به نام مذهب زیر فشار تهاجمی شدید و تبلیغی و القائی قرار گرفته اند. همین است که امنیت و آرامش درونی آنها را مخدوش و متزلزل می سازد و سرآغاز هر انحراف و حتی کینه توزی و انتقامجویی از مذهب و مذهبی ها می گردد. تاثیر دیگر آن که، میدان را برای فرصت طلبی، تظاهر، ریا و سوء استفاده اهلس باز تر می کند.

این روش تنها مرتبط با سیاست اسلامی کردن دانشگاه ها نیست. تمام سیاست ها و برنامه ها و عملکردهای دولت و جناح های غالب و حاکم آن را در بر می گیرد و به طور مشخص متوجه روندهای کلان یکساله اخیر مثل انتخابات دوره پنجم، برنامه مقابله با تهاجم فرهنگی و هویت، درگیری انحرافی و مقابله توه مقننه با توه مجریه و... می باشد. البته برنامه "هویت" (که از تلویزیون و علیه ملیون، دگر اندیشان و روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی داخل کشور و از سوی حزب موتلفه اسلامی سازمان داده شده است) از آن جهت می تواند موضوع تحلیل هزینه- فایده قرار گیرد، که جنبه نمادین (سمبلیک) داشت، یعنی نمادی از بینش ها، رفتارها، اخلاقیات و افق دید طراحان و مجریان آن و نگرش آنها به مردم و رابطه و نسبت خودشان با آنان.

سمینار آزادی در ایران

در تهران در نیمه دوم آبانماه سمیناری تحت عنوان "آزادی" برگزار شد، که در آن چند تن از نمایندگان مجلس و استادان دانشگاه سخنرانی کردند. در حقیقت این سمینار نیز کوششی بود، برای بسیج افکار عمومی، جهت مقابله با توطئه های ارتجاع برای تحمیل یک انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری و سرکوب آزادی های بسیار محدود کنونی! اخبار مربوط به این سمینار که در دانشگاه تهران برپا شد، در برخی روزنامه های تهران، نظیر سلام و اطلاعات بازتاب یافت. آنچه را که در زیر می خوانید برگرفته شده از دو سخنرانی در این سمینار است.

حجت الاسلام "عبداله نوری"، که کاندید دو فواکسیون کارگزاران و طیف خط امام برای ریاست مجلس شورای اسلامی بود، در این سمینار گفت: «... دولت طبق قانون اساسی موظف است که در جهت تضمین آزادی های مشروع مردم تلاش کند و از ایجاد هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی در جامعه جلوگیری کند. در این راستا مراجعه به آراء عمومی و برگزاری انتخابات از اهمیت ویژه ای برخوردار است... اگر در حال حاضر مردم جامعه ما دچار سیاست زدگی و انزوا طلبی شده اند، نه بخاطر نبود قانون، بلکه به خاطر این است که نقش خودشان را ایفاء نکرده اند. (بقیه در ص ۱۹)

هر حزب و سازمان سیاسی، پیش از هر ادعائی، باید موضع خود را در برابر برنامه های اقتصادی امپریالیسم جهانی و ضرورت دفاع از استقلال کشور بیان کند!

جبهه ملی و آزادبخواه ایران چگونه تقویت می شود؟

* بازگشت به اندیشه های پایه گذاری حزب توده ایران، تنها با پذیرش مشی تاریخی و شناخته شده "توده ای" ممکن است!

حزب توده ایران، حزب توده های مردم ایران است. حیات خونین این حزب در جامعه ایران، سرمایه سیاسی، مبارزاتی و فرهنگی مردم ایران است. همه کس می تواند از این سرمایه نه تنها بهره گرفته، بلکه به دفاع از آن نیز برخیزد، اما به این شرط که در اندیشه قلب واقعیت آن نباشد.

"بابک امیر خسروی" (حزب دمکراتیک مردم ایران) در مقاله «تاملاتی درباره هویت چپ» در شماره ۴۷ نشریه "راه آزادی" می نویسد: «کار ما از جهتی رجعت به اصل است. در کنه فکر من، احیای اصول و مبانی حزب توده ایران در سال های آغازین آن نهفته است. البته به شرط حذف و مرزبندی بنا معایش و غنا و امروزی کردن اصول و مبانی آن، با بهره جویی از نیم قرن تجربه ملی و بین المللی»

بدون دغدغه می توان با این نظر موافق بود. حیات پرحادثه ۵۵ ساله حزب توده ایران، آن شرایط تاریخی که حزب توده ایران فرزند آنست، رشد نظری و تجربه عملی آن، پستی و بلندی های راه، پیروزی ها، اشتباهات و شکست ها، هم در مقیاس ملی و هم در مقیاس بین المللی، اجازه می دهد، تا بازمینی گذشته و آموختن از آن، به عنوان هدفی صحیح و واقع بینانه ارزیابی شود. اما آیا می توان با «معایی» که آقای بابک امیر خسروی برای حزب توده ایران برمی شمرد و توده ای ستیزی همزاد آنست، موافق بود؟ بنظر ما خیر!

هدف از نوشته حاضر نشان دادن این شیوه ایده آلیستی برخورد او به تاریخ حزب ما و بطور کلی به مارکسیسم است و نتیجه گیری ذهنی از آن، که در سوتیر اول مقاله او بیان شده است. او می نویسد: «مارکسیسم قرن بیستم، سوسیال دمکراسی بود، نه لنینیسم»

شیوه ایده آلیستی برخورد به جهان خارج از ذهن، که بانیان سوسیالیسم علمی آنرا «ایدئولوژی کاذب» اندیشمندان ایده آلیست می نامند، از دیدگاه های امیر خسروی جدا نیست. این شیوه، واقعیت را وارونه جلوه می دهد و به صورت طبیعی نتایج نادرست هم از آن می گیرد. به عنوان نمونه، آقای خسروی می نویسد: «مارکسیسم قرن بیستم، سوسیال دمکراسی بود».

این ادعا در حالی مطرح می شود، که اکنون در جهان واقعی و خارج از ذهن آقای امیر خسروی، "سوسیال دمکراسی" با بحرانی عمیق روبروست. بحرانی که نتیجه مستقیم سیاست و عملکرد صد ساله آنست.

"بابک امیر خسروی" نظرات متاثر از سوسیال دمکراسی خود را وارث مارکسیسم می داند، زیرا گویا «تکامل... طبیعی و منطقی» مارکسیسم، همین نظرات هستند. او می نویسد: «به نظر من تکامل و اندیشه های راهنمای مارکس و انگلس در پرتوی تغییرات و دگرگونی های تدریجی در ساختار طبقاتی و جامعه شناختی جوامع سرمایه داری پیشرفته، به طور طبیعی و منطقی به سوسیال دمکراسی می انجامید...»

همانطور که دیده می شود، «رجعت به اصل» نزد او، همچنین بازگشت به «اندیشه های راهنمای مارکس و انگلس» است! البته چنین نظراتی اکنون چند سالی است، تحت تاثیر ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و اشتباهات احزاب حاکم در کشورهای سوسیالیستی سابق، هم سو و هم خوان باسیاست فعلی محافل «چپ» مدافع سرمایه داری است. این چپ نیز مانند

آقای امیر خسروی، پاشنه آشیل در تلاش بشریت برای برپائی جامعه نوین را در لنین ستیزی یافته است. این تلاش، سرانجام می خواهد در نهایتاً «اندیشه های راهنمای مارکس و انگلس» را هم از محتوای انقلابی آن تهی ساخته و آنها را هم سطح نظرات فلاسفه گذشته معرفی کند. فلاسفه ای که کارشان تنها «توضیح جهان» است و نه تغییر انقلابی آن!

نگرش ذهنی و ایده آلیستی، امیر خسروی، حتی آنجا که به حقیقت تاریخی حزب توده ایران اشاره می کند، آشکاراست.

او بدون اشاره به نبرد طبقاتی در جهان، جنگ سرد، نقش همبستگی انترناسیونالیستی اتحاد شوروی سابق و بار سنگین اقتصادی آن، (یعنی بدون در نظر گرفتن انواع نشانه ها و دلالت تاریخی عوامل خارجی موثر)، رویدادهای منجر به درهم پاشی اتحاد شوروی را دلیل کافی برای بیان حکم «ناشدنی» بودن «استقرار سوسیالیسم علمی در کشور واحد و عقب مانده و نیمه متمدن روسیه فاقد پیشینه آزادی و سنت ها دمکراتیک» می داند. (شبیبه همان نظراتی که آقای بهزاد کریمی در اجلاس اخیر در شهر برلین مطرح کرده است) این یکسویه نگری مطلق گرایانه - حذف اراده گرایانه (ولونتاریستی) و ایده آلیستی بخش بزرگی از واقعیت. بنا حکم مطلق گرای «ناشدنی بودن» در تضاد است.

او با چشم بستن به دو قطب «فقر» و «انباشت سرمایه» در جهان امروز [۱] که بنا به گزارش سازمان ملل، کشورهای متروپل سرمایه داری را هم فراگرفته است [۲] و یسا گزارش نشریه انگلیسی «اکنونیست»، که از «شکوفایی برده داری در جهان» می نویسد [۳]، در حالی که به نوشته گوموند دیپلوماتیک اکتبر ۱۹۹۶، تنها «۲۰۰ سردمدار اقتصادی بر کل اقتصاد جهان حاکمند»، مدعی است، که بی پایگی تز مارکسیستی درباره ایجاد شدن دو قطب «فقر» و «ثروت» ناشی از استثمار سرمایه داری، اثبات شده است! ایشان مدعی می شود که گویا نادرست بودن این تز تاوانیدی است بر درستی برداشت «برنشتین»، «اولین مارکسیست معتبر»، درباره «جنبش سوسیال دمکراتیک». او در استدلال خود حتی اشاره ای هم به این واقعیت نمی کند که «جنبش سوسیال دمکراتیک» در یک قرن گذشته، نقش چویدست را در دست های چپ سرمایه داری ایفاء کرده است. نقشی که امروز نیز همچنان در تمامی کشورهای اروپای غربی بدون پرده پوشی ایفا می کند. امیر خسروی همچنین اشاره ای به بحران سیاسی رو به تشدید سوسیال دمکراسی نیز نمی کند. بدین ترتیب است که او با حذف بخش عمده ای از واقعیت، ذهن و اندیشه ایده آلیستی را آزاد می سازد، تا فارغ از علائم و دلالت واقعی و عینی، نتیجه گیری ذهنی خود را تبلیغ کند.

او که از ضرورت «تکامل اندیشه های راهنمای مارکس و انگلس» می نویسد، زمانی که درباره طبقه کارگر نظرمی دهد، نمی نویسد که به نظر مارکس ویژه گی عمده و علمی این طبقه «فاقد ابزار تولید بودن» و برای گذران زندگی، مجبور به فروش نیروی کار خود» است. بلکه، بجای این تعریف علمی، برداشت پوپولاریستی مداحان سرمایه داری را تکرار می کند: «کارگران قرن بیستم دیگر پرولتاریای فقیر و بی سواد و بی چیز قرن نوزدهم نیستند، که چیزی جز زنجیرهای خود از کف نخواهند داد!» و با قراردادن اراده گرایانه «کارگران قرن بیستم» در «اقتدار میانی جامعه سرمایه داری»، به این نتیجه می رسد، که «رشد و سلطه تفکر رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک در کشورهای پیشرفته سرمایه داری... پیامد منطقی و طبیعی واقعیت عینی جوامع سرمایه داری و تحولات کمی و کیفی [؟] طبقات تشکیل دهنده آن بود.»

در این زمینه «امیر خسروی» بکلی فراموش می کند، که در همین مقاله خود از «احیای اصول و مبانی حزب توده ایران» نوشته است. حزبی که در یک کشور نیمه مستعمره و غارت شده سال های بیست این قرن حیات خود را آغاز کرد! او همچنین به این نکته نیز نمی اندیشد، که تصور کاذب او از «طبقه کارگر قرن بیستم»، که گویا دیگر به درک مارکسیستی «پرولتر» نیست، از این واقعیت خارج از ذهن او نیز ناشی می شود، که سرمایه دار غارتگر کلونیالیست، نوکلونیالیست و امروز نئولیبرالیسم غربی با سهم کردن ناچیز طبقه کارگر خودی در غارت جهان سوم و جنوب، توانست این توهم را در امتثال او بوجود آورد، که گویا دیگر او جز «طبقه پرولتر» نیست، بلکه جز «اقتدار میانی جامعه سرمایه داری است». غارتگرانی که با برنامه نئولیبرالیسم در خود این کشور ها نیز، بدنبال ضربات وارده به کشورهای سوسیالیستی، با تمام نیرو در پی بازپس گرفتن همه آن حق ناچیزی است که ده های پس از جنگ دوم جهانی به ناچار به طبقه کارگر و زحمتکشانشان داده بود. جنبش روبه رشد کارگری در کشورهای بزرگ سرمایه داری خود بهترین استدلال درباره تغییرات اجتناب ناپذیر در بازه تزهائی از نوع «یقه سفید ها» است! سرمایه حتی در تلاش ایجاد جامعه چهار پنجمی حتی در کشورهای متروپل است! [۲]

در حالی که جهان و بشریت در پایان قرن بیستم با عمیقترین بحران حیات خود روبروست، در حالی که جنبش مخالفان سیاست نئولیبرالیسم در جهان اوج می گیرد، تا علیه برنامه سرمایه مالی امپریالیستی، به مصاف با آن برخیزد، سوسیال دمکراسی در سراسر جهان تبلیغ ضرورت تن دادن و سرخم کردن و تسلیم شدن و «بوسیدن دستی که نمی توانی قطع کنی» (زنده یاد احسان طبری، مقدمه «یادنامه شهیدان»، انتشارات حزب توده ایران) را سر داده است.

- در مورد حزب توده ایران، پایه ریزی و محتوای سیاسی-اجتماعی آن نیز «بابک امیر خسروی» از همین شیوه نگرش ایده آلیستی پیروی می کند: پایه ریزی حزب بدست کمونیست های گروه ۵۳ نفر که با سقوط رضاشاه از زندان آزاد شده بودند، همانقدر به فراموشی سپرده می شود، که مصوبه کنگره هفتم کمیتن دربار ضرورت ایجاد جبهه های ضدفاشیستی در سراسر جهان برای دفع خطر هارترین جناح امپریالیسم؛ وجود قانون سیاه ۱۳۱۰ در این بررسی همانقدر ناچیز جلوه داده می شود، که توجه به شرایط جنگ جهانی دوم و موقعیت ایران در آن و...

پایه این ارزیابی ها و منشا آنها در بررسی همه جانبه واقعیت موجود قرار ندارد، بلکه از جدل و بحث و تفسیری نشات می گیرد، که تنها در مغز و اندیشه نظر دهنده جریان دارد. یک اندیشمند ایده آلیست، آنگاه هم که با حسن نیت به بررسی نکته ای می پردازد، آنطور که «بابک امیر خسروی» در جستجوی راه «رجعت به اصل» مایل است انجام دهد، و یا به توضیح نقشی می پردازد که اندیشه «رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک» می تواند در ایران امروز ایفا کند، نه به نتایج واقعا موجود این سیاست در «کشورهای سرمایه داری پیشرفته» مورد نظرش نگاه می افکند، و نه به آنچه در ایران حاضر می توان یافت، تا بتوان بطور مشخص درباره شرایط و زمینه های «بازگشت به اصل» اندیشید و درباره آن نظر داد. یعنی به عللی که ضرورت ایجاد وسیع ترین جبهه های ضدفاشیستی-میهنی را در سال های بیست موجب می شد، همانطور که امروز نیز جبهه نوینی را، از جمله برای دفاع از استقلال کشور ایجاد می کند.

واقعیت جهان امروز - واقعیت ایران امروز!

اول- روند «جهانی شدن» که «راه آزادی» با سکوت از کنار آن می گذرد، یک مفهوم دارد: تسلط بلامنازع، بدون کنترل و آزاد شده سرمایه مالی امپریالیستی بر سراسر جهان. این تسلط به کمک نظم نوین جهانی برقرار می شود؛ با زبانی گرفتن تمام دستاوردهای اجتماعی، از جمله در کشورهای متروپل، فاشیستی کردن حیات اجتماعی، که نشریه فرانسوی گوموند دیپلوماتیک (اکتبر ۱۹۹۶) آنها «خصوصی سازی دمکراسی» می نامد، تحمیل قروض غیرقابل بازپرداخت به کشورهای «جهان سوم» و «جنوب»، علائم این فاجعه ضد بشری است، که در برابر بشر قرار گرفته است.

دوم- مدافعان سیاست «تعدیل اقتصادی» در حاکمیت ایران، یعنی سرمایه داری انکلی تجاری وابسته و نمایندگان مکلا و معمم آن در حزب موفتفه اسلامی و جامعه روحانیت مبارز تهران (اپوزیسیون راست خارج از کشور، به نمایندگی «کیهان لندن» را نباید به عنوان مدافعان سیاست «تعدیل اقتصادی» فراموش کرد)، همانقدر برای برقراری حاکمیت بلامنازع خود از طریق فاشیستی کردن کامل حیات اجتماعی و از بین بردن باقی مانده مقاومت نیروهای ترقی خواه، تلاش می کنند، که متحدان جهانی آنان - لیگارش مالی امپریالیستی - در دیگر نقاط جهان تلاش می کند.

«حزب توده ایران امروز همانقدر یکی از گردان های آگاه و پای برجای جبهه جهانی ضد سیاست نئولیبرالیسم اولیگارش مالی امپریالیستی است، که دیروز در سال های پایه ریزی اش متحد سخت کوش جبهه ضدفاشیسم بود؛

«حزب توده ایران امروز همانقدر یکی از گردان های جبهه ضد حاکمیت سرمایه داری انگلی تجاری و زمینداران بزرگ در ایران است، که در سال های بیست جانبدار ترقی اجتماعی-میهنی نیمه مستعمره-نیمه فئودالی ایران بود؛

«هم سیاست سال های پایه ریزی حزب توده ایران ناشی از جای تاریخی حزب ما در جبهه ضد امپریالیستی (موضع دفاع از استقلال ملی) و جبهه خواستاران آزادی و برپایی حاکمیت خلق (موضع ضد دیکتاتوری) قرار داشت، که امروز قرار دارد؛

«سیمای ملی-جذب توده ایران هم امروز و هم امروز از شناخت واقعیت نبرد نو و کهن و نبرد طبقاتی در جهان و ایران تاثیر پذیرفته است.

- امیر خسروی حکم دستگیری لنین را تنها چند هفته ای پس از بازگشت از مهاجرت توسط دولت سوسیال دمکرات-منشویکی، ضرورت مخفی شدن او، ایجاد اکثریت بلشویکی در «شوراها»، مقابله منشویک ها با نظرات بلشویک ها و خواست های مردم برای صلح و نان، و سرانجام، قشریندی در تمام انقلاب ها [۴] را فراموش می کند. او پس از این فراموشی است که، به تکرار اتهام «شبه کودتایی» بودن انقلاب اکتبر متوسل می شود، «سوسه کسب قدرت به هر قیمت» و...

او پیشرفت های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی و... خلق های اتحاد شوروی را نفی کرده و با چند «اگر و مگر» از «رفاه عمومی بهتر از بسیار از کشورهای اروپا» که گویا می توانسته بدست «حکومت سوسیال دمکرات منشویک»ها در روسیه تحقق یابد، می نویسد! آقای امیر خسروی البته تمایلی ندارد از برنامه سوسیال دمکراسی در برابر سیاست بازپس گرفتن دستاوردهای جنبش کارگری در کشورهای آلمان، فرانسه، سوئد و... چیزی به خاطر آورد؟ او صدای بلند زحمتکشان و مردم فرانسه را علیه سیاست «نئولیبرالیسم» دولت دست راستی آن کشور نمی شنود و طبعاً در نشریه «راه آزادی» نیز مطلبی در این زمینه ها یافت نمی شود! او حتی اعتراضات سران راستگرا و سوسیال دمکرات (منشویک های آلمان) سندیکاها آلمان را علیه «سیاست صرفه جویی» دولت دست راستی «گهل» ندیده می انگارد و در عوض از «سرمایه داری منجستری» می نویسد. چشم بستن بر این واقعیت هاست، که اندیشه های یک یک ذهن گرای ایده آلیست را ممکن می سازد، تا آنچه که سوسیال دمکراسی را تکامل «طبیعی» مارکسیسم می پندارد!

در ادامه این طرز اندیشه است، که برشمردن «تورور سیاه استالینی» و یا حتی برقراری «سرمایه داری لجام گسیخته و وحشی قرن نوزدهم... و یک رژیم مافیائی کم مانند» را در روسیه امروز در لیست گناهان لنین و بلشویک ها و ناشی از «سوسه آنان برای کسب قدرت به هر قیمت» دانستن را باید لایذ نشان دمکرات بودن نظرات «سوسیال دمکراسی» دانست.

- امیر خسروی در مقاله خود در نشریه «راه آزادی» به لنین و بلشویک ها خرده می گیرد و برای آنها گناه نابخشودنی می داند، که «با استفاده از اوضاع و احوال به غایت بحرانی کشور و نارضایتی بسیار شدید سربازان و دهقانان از جنگ طولانی و خانمان برانداز... (با استفاده از) شور و هیجان انقلابی (حاکم بر کشور)... دست به قمار بزرگ انقلاب پرولتری در روسیه» زدند. این موضع «دمکراتیک» سوسیال دمکراسی البته قابل درک است، زیرا برای آنان، آنطور که «امیر خسروی» می نویسد، انقلاب «ماجرا» است و انقلابیون «ماجرا آفرین و اراده گر» به نظر آنان وظیفه انقلابیون در «اوضاع و احوال به غایت بحرانی کشور» به خانه رفتن است؛ زیرا تحریک، شور، قاطعیت، برائی، جسارت و دیگر ویژگی های انقلابی «اراده گری» است، و نه عمل به وظیفه تاریخی!

همین اندیشه است که به امیر خسروی اجازه می دهد در مصاحبه با رادیو ایرانیان مقیم امریکا، به توده ها پشت کند و شرکت در انقلاب مردم را دنباله روی کورکورانه از توده ها معرفی کرده و آنها را یک اشتباه بداند! (رجوع کنید به راه توده شماره ۵۲)

این نگرش، نگرشی از بلندی به انسان و نقش دوران ساز آن نیست؟ انسانی که به گفته زنده یاد احسان طبری، روزگاری کمی بیشتر از یک بوزینه پا به این عرصه نیلگون گذاشت... (برخی اندیشه ها...)

«این وظیفه سیاسی انقلابیون سال ۱۹۱۷ بود، ساختن جامعه سوسیالیستی (در روسیه) را بین یک خیالپردازی اراده گرایانه (utopischer Voluntarismus) و یک عقب نشینی یاس انگیز در برابر تفاوت فاحش بین خواست آرمانی خود و امکان تحقق آن به پیش ببرند و هدایت کنند» (به نقل از مقاله «اراده انقلابی - رومانسیسم انقلابی» در راه توده شماره ۵۰). عدم موفقیت آنان (درباره علل عدم موفقیت رجوع شود به مقاله «بار طبقاتی چپ دمکرات» در راه توده شماره ۵۳)، به معنای محق بودن به نفی نابحق فداکاری میلیون ها و میلیون ها... آنطور که در «جگانه فولاد آبدیده می شود» ترسیم شده است و پشتیبانی میلیون ها و میلیون ها انسان ترقی خواه در سراسر جهان از این کوشش نیست. اگر «بابک امیر خسروی» این همه جانفشانی و جانپنداری انسان های ترقی خواه جهان را «بزرگترین دورغ و فریب تاریخ» می نامد، آنوقت به راحتی و با وجدانی آرام، باصطلاح استدلال دشمنان ترقی خواهی را تکرار می کند.

سوسیال دمکراسی، امروز هم نقش چرخ پنجم سرمایه داری را ایفا می کند و برای ابدی شدن آن می کوشد. سوسیال دمکراسی برخلاف واقعیت تاریخ و در تضاد با همه رشته های علوم طبیعی و دقیقه، از موضع «رشد خطی» و نه مبارزیتی تاریخ جوامع بشری، و از جمله جامعه سرمایه داری حرکت می کنند [۵].

حزب کمونیست امریکا در تدارک کنگره!

حزب کمونیست امریکا در تدارک بیست و ششمین کنگره، فراخوان دبیر کل این حزب "گس هال" را خطاب به اعضای حزب منتشر ساخت. این کنگره قرار است در ماه مارس و در شهر کیلینولد برگزار شود. هیات تحریریه "دنیای هفتگی مردم" (ارگان مرکزی حزب) و "مسائل سیاسی" (ارگان تئوریک حزب) آمادگی خود را برای انعکاس بحث‌های ماقبل کنگره در صفحات خود اعلام داشته‌اند. در فراخوان "گس هال" از جمله آمده است:

... می‌خواهیم ایده‌ها و برنامه‌های نویتی، نوین و جسورانه را در کنگره به بحث بگذاریم که از مبارزه طبقاتی و روند عضوگیری حزب الهام گرفته است... ما رهبرانی هستیم که هم‌آورد‌های بسیار تازه و بی‌سابقه‌ای را در پیش رو داریم. ما باید دست به تغییرات بزرگی بزنیم، تا بتوانیم از عهده سازماندهی شیار رشد یابنده اعضای تازه که به ما می‌پیوندند بر آییم... ادامه تفکر درباره چگونگی تجدید سازماندهی و نوکردن حزب به منظور رویارویی با مسائل اجتماعی نوین و تبدیل امکانات نامحدود تازه آن به توان‌های بالفعل برای مبارزه، جنبش و حزب مسورد استفاده قرار خواهد گرفت. حزب ما باید بتواند برای تجدید سازماندهی در شرایط نوین خود را آماده کند. باید نگاه تازه‌ای به همه ابعاد عملکرد رهبری خودمان بیاندازیم.

دبیرکل حزب کمونیست امریکا، سپس در فراخوان خود، نوعی نظر سنجی را بدین شکل مطرح کرده است:

...عملکرد و نشست‌های کمیته مرکزی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا باندازه کافی خلاصیت دارد؟ آیا تاکتیک‌های مناسبی برای آینده ارائه می‌دهند؟... آیا عملکرد رهبری حزب مثبت است؟ آیا پیشنهاداتی برای چگونگی برگزاری کنگره دارید؟ چه دلائلی وجود دارد که ما جز در موارد معدود جلسات علنی و عمومی برگزار نمی‌کنیم؟... همه مسائل قابل بحث می‌باشد. ما باید مسائل را به بحث بگذاریم و اختلافات نظری را برطرف کنیم. ما باید از طریق این بحث‌ها به طور جمعی راه‌های مناسب برای انجام کارها را پیدا کنیم... ما باید پیش از هر زمان دیگری در جستجوی شیوه‌های نوین تفکر و عمل باشیم. ما باید پیش از هر زمان دیگر ابزارهای خود را تازه کنیم تا بتوانیم از عهده نیازهای لحظه حاضر که در برابر ما قرار دارند بر آییم. وضعیت موجود دیگر کارآیی خود را از دست داده است. ما باید بتوانیم کنگره‌ای برگزار کنیم که در آن ایده‌ها، تاکتیک‌ها و متدهای کار نو باشد. ما از شما می‌خواهیم که افکار و نظرات خودتان را برای ما بفرستید، نامه‌ها و نظرات شما به صورت مقالات در "دنیای هفتگی مردم" و "مسائل سیاسی" منتشر خواهد شد؛ حتی در صورت دریافت پاسخ‌ها و نظرات بسیار، بولتن ماقبل کنگره نیز انتشار خواهد یافت... حتی اگر کسانی براین تصورند که نمی‌توانند مقاله بنویسند، نظراتشان را بفرستند و از ما برای تنظیم آنها کمک بخواهند. حتی می‌توانید نظرات خودتان را روی نوار ضبط کرده و آنرا برای ما ارسال دارید. در مورد شیوه بیان خود نگران نباشید. این افکار، عقاید و پیشنهادات و ارزیابی‌های شماست که حزب به آنها نیاز دارد...

حزب کمونیست استرالیا

کنگره حزب کمونیست استرالیا که در ماه اکتبر ۹۶ تشکیل شد، نام خود را از حزب سوسیالیست به حزب کمونیست استرالیا تغییر داد. این تصمیم که با اتفاق آراء اتخاذ شد، از سوی سندیکاها و نیروهای چپ کشور با استقبال روبرو شد. "پتر سیمون"، دبیرکل حزب، که در این کنگره بار دیگر به این سمت انتخاب شد، درباره تغییر نام حزب سوسیالیست استرالیا به حزب کمونیست استرالیا گفت: «این نام سنتی حزب ما می‌باشد و باید تغییری که بر اثر رویدادهای دوران اخیر در آن وارد شد، تصحیح می‌شد. این نام با شرایط نوین در کشور، جنبش کارگری و خلقی در مرحله نوین انطباق کامل دارد.» پتر سیمون اضافه کرد: «ما حزب وحدت هستیم، وحدت در صفوف خود، وحدت طبقه کارگر، وحدت بین طبقه کارگر و دیگر افشار ترقیخواه. ما به انترناسیونالیسم اعتقاد داریم و از جنبش زحمتکشان دیگر کشورها پشتیبانی می‌کنیم. ما معتقد به مارکسیسم هستیم و خود را حزب قرن ۲۱ می‌دانیم.»

خواست و شعار جبهه آزادی، جبهه ضداستعماری، جبهه ضددیکتاتوری و... تا پیروزی انقلاب بهمن، پاسخی بود به نیاز همه نیروهای ملی و طرفدار ترقی اجتماعی برای اتحاد. سیاست «اتحاد و انتقاد» در پی پیروزی انقلاب نیز بر همین اساس تئورین و پیگیری شد.

حزب توده ایران، برخلاف تمام تبلیغاتی که در سال‌های اخیر توسط اپوزیسیون راست مهاجر رواج یافته و بدان دامن زده می‌شود، هرگز، سیاست اتحاد یکطرفه را، به عنوان مشی خود در برابر جمهوری اسلامی قرار نداده است. تمام اسناد و انتشارات حزب توده ایران در سال‌های پس از پیروزی انقلاب بهمن شاهد پیگیری این مشی است. اینکه سازمان‌ها و یا کسانی میل دارند و یا میل داشتند، حزب ما به سبک و سیاق آنها با جمهوری اسلامی روبرو شود و یا کلام و نوشتارهای انتقادی اش، همان کلام و نوشتار آنها باشد، البته می‌تواند به عنوان یک خواست مطرح شود، اما دموکراسی یعنی احترام گذاشتن به تفکر، اندیشه، شیوه عمل دیگران. حزب ما سبک و سیاق خود را پیوسته و در تمام دوران حیات خویش داشته و اگر امروز از مشی توده‌ای و یا دوراندیشی پایه گذاران حزب ما برای فعالیت در جامعه مشخص ایران سخن گفته می‌شود، اعترافی است به همین واقعیت. واقعیتی که کلام و مشی توده‌ای را، از هر مشی و کلام دیگری متمایز می‌کند و سیاست، آگاهی، سازماندهی و مبارزه را به درون توده‌ها می‌برد!

براین اساس است که باید گفت، «رجعت به اصل» تنها می‌تواند با قبول و پیگیری این مشی ممکن شود. اینکه حزب ما در این مقطع تاریخی و یا آن دوران پرحادثه، در کنار فعالیت دشوار خود، اشتباهاتی هم داشته، ارتباطی به مشی و نگرش توده‌ای به عنوان کاربایه فعالیتی که حزب ما خود را پایبند بدان می‌داند، ندارد.

وجود گردان‌های متفاوت ترقی خواه، در هرجامعه‌ای، طبیعی است و به همین دلیل نیز حضور یک حزب پایبند به استقلال ملی و آزادی و دموکراسی، اما طرفدار سوسیال دموکراسی در جبهه ضد "تولیرالیسم" در ایران بسیار طبیعی است، اما ما حق داریم ستوال کنیم، که چرا حزب دموکراتیک مردم ایران، که خود را پایبند اصول سوسیال دموکراسی نشان می‌دهد، در دفاع از استقلال ایران، تاکنون درباره "لیبرالیسم اقتصادی" به عنوان برنامه‌ای ضد ملی سکوت کرده است! همچنین، موضع صریح آن در یاره برنامه تعدیل اقتصادی چیست؟ اهمیت پاسخ به این پرسش‌ها، ناشی از ضرورت روشن شدن مواضع اساسی برای شرکت در یک جبهه ملی، مترقی با هدف دفاع از استقلال ملی و برقراری آزادی است!

۱) در گزارش "برنامه برای رشد" سازمان ملل که اخیراً منتشر شد، تصریح شده است، که از هر پنج نفر در جهان، یک نفر باید روزانه با یک دلار زندگی کند. بدین ترتیب ۳ میلیارد انسان با درآمد یک دلاری، که از طرف بانک جهانی پائین ترین سطح فقر نامیده شده است، زندگی می‌کنند. در حالی که بعد از جنگ دوم جهانی رشد اقتصادی ایجاد بی سابقه‌ای داشته است، دره فقر و ثروت در جهان بشدت عمیق تر شده است. در فقر ترین کشورهای جهان که تعداد آنها ۵۰ کشور برآورد شده است، ۷۲۰ جمعیت جهان زندگی می‌کنند، در حالی که آنها تنها ۷٪ درآمد جهان را در اختیار دارند (نشریه UL). ارگان حزب کمونیست آلمان، ۲۵ اکتبر ۱۹۹۶.

۲) گزارش سازمان ملل و بانک جهانی تاکید می‌کنند: «در هیچ یک از کشورهای غرب دره عمیقتری بین فقر و ثروت، آنچنانکه در انگلستان برقرار است، وجود ندارد! این دره حتی عمیق تر از دره فقر و ثروت در کشور "جامایکا"، "سری لانکا" و یا "انگوی" است. این شرایط تنها با فنجریه قابل مقایسه است.»

۳) نشریه اکونومیست، سخنگوی اقتصادی سرمایه داری جهان، می‌نویسد: «عملاً میلیون‌ها انسان، به ویژه زنان و کودکان، به مقایسه برده در جهان بکار گرفته می‌شوند... میلیون‌ها «برندگان مقروض» (برده قرض) "bonded labourers" به کار گرفته می‌شوند. اگر آنها بمیرند، پیش از آنکه قروض خود را پرداخت کرده باشند، آنوقت فرزندان آنها باید بدهی را بپردازند. «برندگان مقروض» را یک صاحب قرض می‌تواند به صاحب قرض دیگر بفروشد...»

۴) مراجعه شود به مقاله «گونه گونی چپ و ضرورت مرزبندی‌ها»، به قلم "باقر مومنی" در همین شماره "راه آزادی"

۵) صرف نظر از نادرستی این ادعا، که گویا تمارکسیستی تقسیم جهان به دو قطب فقر و ثروت نادرست از کار درآمده است، خاطر نشان ساختن این نکته نیز بیاهست، که باید به روی دیگر تغییرات تدریجی در جامعه طبقاتی، که سوسیالی دموکراسی آنرا تنها شکل ممکن رشد و ترقی قلمداد می‌سازد، نیز اندیشید، که هدف آن حل تضادها به سود حفظ پایه‌های اساسی و زیربنایی سیستم حاکم و تثبیت حاکمیت شرایط موجود نیز می‌باشد. تن دادن سرمایه داران به این رفرم‌ها تنها این هدف را دنبال می‌کند «از ده ریال باید سه ریال را داد، تا توانست هفت ریال را حفظ کرد!»

۶) محتوای رفرم‌ها و درکل، وزن تاریخی آنها، به آن نسبت که نیروهای ترقی خواه جامعه هوشیارتر باشند، و نیروهای تسلیم طلب نقش کمتری در لحظه تاریخی اجرای رفرم‌ها ایفا کنند نقش سوسیال دموکراسی را باید در این چهارچوب نیز مسورد ارزیابی قرار داد، بیشتر خواهد بود. این اما به معنای ایجاد امکان پشت سر گذاشتن سیستم حاکم و دستیابی به سازماندهی مترقی تر حیات اجتماعی نخواهد بود. برای تحولات کیفی و بنیادی، بی تردید به تحولات انقلابی نیاز است.

ارتجاع سایه به سایه پاورش زنان

روحانیون حکومتی و غیر حکومتی را برای حضور در صحنه و حمایت از ارتجاعی ترین گرایش‌ها و جریانات قشری را باید در آن حرف شنوی جستجو کرد، که در سفر اخیر شورای رهبری "حزب مؤتلفه اسلامی" به شهر قم به نمایش گذاشته شد. روحانیون حکومتی و غیر حکومتی در برابر حزب مؤتلفه اسلامی سر تسلیم فرود آوردند و نه تنها همه جانبه از قدرت یابی کامل آن حمایت کردند، بلکه ولی فقیه و رهبر و "روحانیت مبارز تهران" و بقیه را هم به این حمایت تشویق کردند! به ماجرای تسلیم روحانیت مبارز برای قبول کاندیدای مؤتلفه اسلامی برای ریاست جمهوری آینده نیاید اینگونه نگاه کرد؟ در اینصورت چرا باید با آن تقسیم بندی های ذهنی که آقای فرخ نگهدار در سخنرانی اخیرش مطرح می کند، تن داد و متکی به بخشی از ارتجاع، به ظاهر غیر حکومتی، علیه روحانیون حکومتی متکی شد؟ چرا نباید به جنبش در برابر مجموعه ارتجاع متکی شد و در این رهگذر همه روحانیونی که از ارتجاع حکومتی و غیر حکومتی فاصله می گیرند، نینادیدشید و آن را متحد جنبش ندانست؟ (مراجعه کنید به مقاله "چشم اندازی که آقای نگهدار برای مبارزه ترسیم کرده است")

گفتگوها

به بخش‌هایی از مصاحبه‌ها و گفتگوهای مجله "زنان" پیرامون ورزش، که با عنوان "ورزش زنان- بند بازی تا کی؟! که در شماره ۳۰ این مجله منتشر شده توجه کنیم:

"...مریم موسوی، مدیر کل اداره ورزش بانوان کشور: بودجه ورزش بانوان نسبت به آقایان یک دهم است.

خبرنگار: آقای هاشمی طبا در یکی از مصاحبه‌هایشان گفتند که ما تا سال ۱۳۷۷ می خواهیم ۱۳۷۷ ورزشگاه بسازیم. چند تا از اینها برای زنان است؟
خانم موسوی: این را دیگر باید در پایان دید، ولی پیش بینی نشده.

خبرنگار: آقای هاشمی طبا گفتند ۲۰ تایش مال خانم هاست
خانم موسوی: تخیر بیشتر است.

خبرنگار: شما مصاحبه آقای هاشمی طبا را نخوانده‌اید؟ خودشان گفتند ۲۰ تا! سرتکان ندهید، یک چیزی بگوئید که ضبط شود!
خانم موسوی: اما آمار من چیز دیگری می گوید!

خبرنگار: پس ایشان اشتباه کرده‌اند؟

خانم موسوی: تخیر من اصلا چنین حرفی را نمی‌زنم!

(قایقرانی از جمله ورزش‌هایی است که ظاهرا زنان با حساب و روسری می‌توانند بدان بپردازند. بنیمن مشکلاتی که ارتجاع مذهبی به این ورزش دارد کدام است؟)

خانم موسوی: ما الان داریم روی قایقرانی مسان کار می‌کنیم. الان فقط تهران و بوشهر دارد کار می‌کند.

- چرا جاهای دیگر کار نمی‌کند؟

مدیرکل: امکانات. الان تازه سفارش تایق داده شده که در استخر تمرین قایقرانی را انجام بدهند.

- شهرهای دیگری مثل اصفهان نمی‌تواند قایقرانی بکند؟ آب می‌خواهد دیگر.
مدیرکل: بله، آب می‌خواهد ولی اماکن ویژه هم می‌خواهد. مثلا در دریاچه آزادی تهران راحت می‌توان این کار را انجام داد، یا مثلا در شمال، جاهایی که طرح دریاست، می‌توانیم قایقرانی داشته باشیم، ولی همه جا نمی‌توانیم.

- چرا؟ قایقرانی که اشکال برای حجاب ندارد.

مدیرکل: ندارد ولی حضور مری می‌مان (که نباید مرد باشد) ما الان داریم برای قایقرانی مری تربیت می‌کنیم (یعنی مری زن تربیت می‌کنیم)، مری باید حتما حضور داشته باشد.

- چرا مری نمی‌تواند در زاینده رود اصفهان حضور داشته باشد؟

مدیرکل: ببینید اماکن ما باید شرایط لازم را داشته باشند. مثلا ما در کرمانشاه می‌خواستیم این کار را انجام بدهیم، در سراب نیلوفر- منطقه‌ای در کرمانشاه- قرار بود قایقرانی را راه اندازی کنیم، اما شرایط فراهم نبود.

از چه نظر؟

مدیرکل: جاهایی که بانوان ورزش می‌کنند، باید آن شرایط لازم را داشته باشد. مثلا سراب نیلوفر کنار جاده بود، ایاب و ذهاب، رفت و آمد و ماشین‌ها

مجله "زنان"، شماره ۳۰ (مهر ماه) سرانجام و با تاخیری که بیسم آن می‌رفت به دراز بیانجامد، سرانجام در تهران منتشر شد. این شماره "زنان" که تنها طی چند روز تمامی نسخه‌های آن در تهران و شهرستان‌ها به فروش رفت، اختصاص به ورزش زنان ایران و مشکلاتی داشت که ارتجاع قدرتمند در جمهوری اسلامی بر سر راه ورزش بانوان بوجود آورده است. مصاحبه‌ها و گفتگوهای خواندنی خبرنگاران مجله زنان با مسئولین ورزش بانوان ایران در جمهوری اسلامی و مدیران و تهیه‌کنندگان برنامه‌های تلویزیونی ورزش بانوان ایران تقریبا تمامی صفحات این شماره "زنان" را به خود اختصاص داده است. همه آنها که سرانجام و با دشواری بسیار حاضر به گفتگو با خبرنگاران "زنان" پیرامون ورزش بانوان ایران شده‌اند، از قدرت پشت پرده‌ای سخن می‌گویند که ضوابط تنگ نظره ورزش بانوان را دیکته می‌کنند. با آنکه نه در تلویزیون جمهوری اسلامی و نه در سازمان‌ها و ادارات ورزش بانوان کسی از این قدرت پشت پرده و ضوابط نانوشته اما ابلاغ شده، سخن می‌گوید، اما هر خواننده نشریه و این سلسله گفتگوها به آسانی در می‌یابد که ارتجاع مذهبی و بازاری‌های به قدرت دست یافته در جمهوری اسلامی همان شبحی هستند، که همه مصاحبه‌کنندگان از نام بردن آنها پرهیز دارند! تنها از میان همه مصاحبه‌کنندگان و در میان یکی از صحبت‌ها، مسئول اداره ورزش بانوان استان تهران و هیات‌های ورزشی، در تله سوالات مکرر خبرنگار مجله زنان افتاده و از هانش در می‌رود که: "...بالاخره ما تابع یک سری از تصمیم‌گیری‌های مسئولان هستیم. مسئولان اجرایی مملکت ما چه در ورزش بانوان و چه سایر امور تابع نظریات آیات عظام هستند. اگر آیات عظام تشخیص دادند این کار امروز خوب است و فردا بد است، ما تابع هستیم..."

ما در زیر بخش‌هایی از مجموعه گفتگوهای مجله "زنان" را منتشر می‌کنیم، اما پیش از خواندن این مصاحبه‌ها، توجه همه آن کسانی را که روحانیون را به دو دسته "حکومتی" و "غیر حکومتی" تقسیم کرده و بدین ترتیب حلقه محاصره ولی فقیه را تنگ تر تصور کرده و آنرا به دیگران نیز گوشزد می‌کنند، سؤال می‌کنیم:

۱- آن آیات عظام و اسپرگرافی که در حکومت نیستند و خیال رئیس جمهور شدن و یا تکیه زدن بر مسند ریاست مجلس و بقیه مناسب دیگر را در جمهوری اسلامی ندارند، ذات اندیشه‌ای که دارند و نظری که اعمال می‌کنند، غیر از آنست که مسئول ورزش بانوان استان تهران می‌گوید؟ آن ارتجاعی که گوشه حوزه علمیه قم نشسته با آن ارتجاعی که قوه قضائیه و تبلیغات اسلامی را بدست گرفته، تفاوتی با هم دارند؟ اگر ندارند (که بنظر ما ندارند) شکاف فرضی بین این دو قشر از روحانیون حوزه‌ای و حکومتی می‌تواند نقطه اتکای جنبش مردم برای آزادی و براندازی ولایت فقیه باشد؟ ما این شکاف را می‌توانیم به توده‌های مردم مذهبی تفهیم کرده و آنها را بسیج کنیم؟ همین روحانیون غیر حکومتی، که زمان شاه هم غیر حکومتی بودند و ای بسا تسایلی به حکومتی شدن هم نداشتند، دارای نظراتی غیر از نظراتی بودند و هستند که اکنون ارتجاع حکومتی به جامعه تحمیل کرده و می‌کند؟ چه ایران و نیروهای مترقی ایران، بنا بر توصیه آقای "فرخ نگهدار" در سخنرانی طرفداران جامعه باز که در نشریه "کار" منتشر شده است، نمی‌تواند و حق دارد، خود را متحد بخشی از ارتجاع برای مقابله با بخش دیگری از ارتجاع بداند؟

۲- مجموع این ارتجاع مذهبی (چه حکومتی و چه غیر حکومتی) در گذشته، از کنار بازار ارتزاق می‌کرده است و امروز نیز که "بازار" و حزب سراسری متکی به آن "مؤتلفه اسلامی" اهرم‌های اساسی حکومت را در جمهوری اسلامی در اختیار دارد، متکی به آن هم حکومت می‌کند و ارتزاق استقلال

- این ضوابط چیست؟

* ضوابط این است که ما به طور گسترده نمی توانیم تصاویر فعالیت های ورزشی بانوان را پخش کنیم. این که تصویر خانم ها را نشان بدهیم، برای ما مقدور نیست.

- ضوابط و چارچوب ها چیست؟ چه بخشنامه ای به شما شده و از کجا؟

* این ضوابط در اختیار پخش است. ما جنبه های تصویری ورزش بانوان را مشکل داریم.

- چه کسی این مشکل را ایجاد کرده؟

* ما که نمی توانیم مثل خارج به ورزش بانوان بپردازیم.

- درست است، اما عرض می کنم ضوابط را از کجا برایتان تعیین کرده اند؟

* شما لطف کنید با مشاور امور بانوان ریاست سازمان صحبت کنید!

- ایشان در ورزش تخصص دارند؟

* در امور بانوان صاحب نظر هستند!

- چه کسی دستور می دهد برنامه ها چگونه باشد؟

* ما براساس سیاست های فرهنگی نظام کار می کنیم. این چیزی است که شورای فرهنگ عمومی کشور تعیین می کند.

- ما می خواهیم صحبت های شما را چاپ کنیم!

* اگر منتشر نکنید، متشکر می شوم!

گفتگو با "بهمن بخشی زاده" تهیه کننده برنامه تصویر زندگی

- چرا دیگر به ورزش بانوان نمی پردازید؟ در برنامه شما قبلا ورزش و نرمش خانم ها پخش می شد.

* تصور این است که تا روش جدیدی ابلاغ نشود که در آن مسائل شرعی رعایت شود، مجاز نیستیم ورزش بانوان را نشان بدهیم.

- این عدم جواز پخش، ابلاغ کتبی یا رسی دارد؟

* نه، خیلی چیزها را برداشت می کنیم. در این زمینه از بالا تصمیم می گیرند و به ما ابلاغ می کنند. ما تهیه کننده ها مقداری به مجوزهای رسمی متکی هستیم و یک مقدار هم از شرایط اجتماعی، شرایط روز و احوال کلی تلویزیون برداشت می کنیم. خیلی مجاز نیستیم وارد این حیطه بشوم.

- من یادم هست که ورزش بانوان با حجاب درست، یعنی با مقنعه و مانتو پخش می شد. فکر می کنید آن هم مشکلی داشت؟

* به نظر من مشکلی نداشت.

(در اینجا این تهیه کننده به شیوه جدیدی برای آموزش ورزش بانوان اشاره می کند. یعنی استفاده از نقاشی متحرک به جای انسان جان دار، با هدف جلب رضایت ارتجاع حاکم بر تلویزیون برای ادامه برنامه اش!)

- پرسوناژهای "انیمیشن" شما زن هستند؟

* بله، قطعاً.

- خوب، آنها هم اگر حجاب اسلامی نداشته باشند، اشکال دارد.

* بله، ولی چون نقاشی است، قابل کنترل است!

گفتگو با تنها زن ایرانی شرکت کننده در المپیک "لیدا فریمان"

- با خبرنگاران خارجی هم صحبتی داشتید؟

* بیشتر کنجکاوی داشتند که چرا ایران یک زن را برای پرچم داری انتخاب کرده. حجاب من هم برای آنها خیلی جالب بود، چون تنها زنی بودم که حجاب داشتم و این سوال برای آنها مطرح بود که آیا با حجاب هم می توانم تیراندازی را انجام بدهم.

- چرا اینقدر زود برگشتید؟

* صلاحدید مسئولان ایران بود.

- همه ورزشکاران، مثل شما، وقتی مسابقاتشان تمام می شد، بر می گشتند؟

* من اطلاع کافی ندارم ولی می دانم که بلیت های برگشت همه ما برای یک روز بعد از اختتامیه مسابقات بود.

- ظاهراً بقیه زود برگشتند.

* خیر آنها مسابقه شان تمام نشده بود.

- فکر می کنید این صلاحدید مسئولان چه بود؟

* در این مورد نمی توانم صحبت کنم.

- نمی توانید یا نمی خواهید؟

* (می خندد) نمی دانم چه بگویم. شاید یکی از مسائل این بود که نگران بودند

مبادا خطر متوجه من بشود!

- مشکلی نیست وقتی که با حجاب کامل می توانند آن ورزش را انجام بدهند؟

مدیرکل: شرایطی که باید باشد، نبود، آن طوری بگویم خدمتتان

- مثلاً اگر تیم شنا بود، باید محصور می بود ولی تایقرانی که مشکل ندارد

مدیرکل: تیم فرق می کند با این که تمرین بکنند. ممکن است برگشت قایقی

باشد...

- شما گفتید حجاب قایقران ها کامل است. یعنی مردم نباید بدانند چرا تیم قایقرانی به المپیک نرفته است؟

مدیرکل: نه، چیز مهمی نیست که مردم بدانند.

- شما بعنوان مسئول کل ورزش بانوان کشور علاتمند نبودید که تیم های بیشتر به المپیک برود؟

مدیرکل: وقتی شرایط را داشته باشند، علاتمندیم.

گفتگو با "پروانه نظرعلی"، مسئول اداره ورزش بانوان استان تهران و هیات های ورزشی:

- خانم نظرعلی، در جام ریاست جمهوری، زنان سوار کار بین آقایان مسابقه دادند، تماشاچیان هم آنها را می دیدند، از نظر پوشش هم مشکلی نداشتند.

نمی شود برای سایر ورزشها هم لباس مناسبی تهیه کرد تا مشکلی نداشته باشند؟ یا این که اصلاً خود آن ورزشها زیر سوال است؟

* حد اینها را ما نمی توانیم تعیین کنیم. فقها تعیین می کنند که کدام می تواند باشد و کدام نمی تواند. از دید من سوار کاری نسبت به دوچرخه

سواری و ورزش های مشابه تحرک بدنی کمتری دارد. در سوار کاری بدن ثابت تر و فیکس تراست، مثل اینکه یک مجسمه روی اسب گذاشته شده است. نهایت

یک خم شدن به جلو دارد، ولی در دوچرخه سواری حرکت بدن زیاد است. زن نباید جلوی نامحرم حرکات بدنی ناموجه داشته باشد، ولی این در دین ما برای

مرد نیامده است. هرگونه حرکتی که بدن زن را نشان بدهد، جایز نیست. حالا بحث از اینجا فراتر می رود، ولی من معتقدم که زن می تواند سمبل گناه باشد

ولی مرد نه. دنیا هم به آن رسیده است. حجاب، ورزش کردن را محدود نکرده است. ما جیبمان را در محیط هایی که خودمان هستیم، بر می داریم و

ورزش می کنیم. ما برای این که به خانم ها امتیازی برای ورزش کردن و

فعالیت های اجتماعی داده باشیم، شرایط کارمان را با شرایط دینی خودمان و

اعتقاداتمان وفق می دهیم. نمی گویند زن اصلاً ورزش نکند، می گویند جلوی

نامحرم نکند. من خودم هم که ورزش کرده ام حجاب محدودیتی برایم ایجاد

نکرده است. البته الان دیگر نه داوری می کنم و نه مرسی گیری. بیشتر کار

اجرایی می کنم! بالاخره ما تابع یک سری از تصمیم گیری های مسئولان

هستیم. مسئولان اجرایی مملکت ما چه در ورزش بانوان و چه سایر امور تابع

نظریات آیات عظام هستند. اگر آیات عظام تشخیص دادند این کار امروز

خوب است و فردا بد است، ما تابع هستیم. خیلی از فتواها طبق شرایط روز

تغییر داده شده است. هرچه شما بیشتر در این مورد بگوئید یک سر از افراد

هستند که خودشان کاسه داغ تر از آش هستند و شاید بخواهند جو را مغشوش

کنند. ما بیست رشته ورزشی داریم. اگر دو رشته آن دچار مشکل می شود،

نداشته باشیم، مسئله ای نیست، بقیه را که داریم. حالا یک خانم اگر سوار اسب

نشد و یا اگر سوار دوچرخه نشد، ایرادی ندارد، بیاید در سالن نرمش کند.

سلامتی اش بیشتر تامین می شود.

- پس باید رشته های دیگری هم باشد که زن ها خودشان را نشان بدهند.

* دنیا باید خودش را با ما وفق بدهد! چرا ما باید حتماً تابع نظرات آنها

باشیم؟

گفتگو با مسئول ورزش شبکه یک و سه سیما!

آقای حسینی، نام مسئول ورزش شبکه یک و سه سیماست. به برخی

از سوال و جواب هایی که با او شده، توجه کنید. او درحالی که اشاره به شیخ

ارتجاع در صدا و سیما می کند، درعین حال به دستورالعمل های سانسوری

اشاره مستقیم نمی کند. این همان صدا و سیماست که دکتر لاریجانی، از

وابستگان مستقیم در دستگاه رهبری حزب "مؤتلفه اسلامی" هدایت و رهبری

آنها برعهده دارد و تعدادی از بازاری های تهران شعب مختلف آنها اداره

می کنند. (در این زمینه به گزارش راه توده شماره ۵۳ از وضع وزارت ارشاد

اسلامی مراجعه کنید)

- چارچوب مقدورات شما چیست؟

* (می خندد) ای داد بی داد! هرچه من می گویم، شما یک سوال دیگر

می کنید. چارچوب این مقدورات ضوابط پخش در جمهوری اسلامی ایران است

که مدیران پخش شبکه این ضوابط را اعمال می کنند.

مصاحبه "برهان الدین ربانی" پیرامون تشکیل جبهه ملی و میهنی در افغانستان

هر افغانی طرفدار استقلال کشور می تواند در جبهه ملی شرکت کند!

*** ظاهرشاه و یا نمایندگان او تنها بعنوان یک افغانی و بدون ادعای مقام و موقعیت می توانند در اجلاس آینده برای تشکیل جبهه ملی و میهنی شرکت کنند!**

یک نشریه افغانی بنام "امید" که در خارج از کشور انتشار می یابد، اخیراً با برهان الدین ربانی، رئیس جمهور شکست خورده افغانستان مصاحبه ای انجام داده است. این مصاحبه از طریق تماس تلفنی با ربانی در داخل افغانستان صورت گرفته است. "ربانی" در این مصاحبه از جمله مدعی شد که قوای دولتی بخاطر جلوگیری از خونریزی، کابل را بسوی "پروان" و دره های پنجشیر و "سالنگ" ترک کرده اند.

ربانی در این مصاحبه همچنین گفت که در برخی نقاط افغانستان مانند "سالنگ"، "جبل السراج"، "چاریکار"، "میدان هوایی بگرام" طالبها متحمل شکست هائی شده اند. ربانی با تأکید بر اینکه در نقاط یاد شده مردم علیه طالبها قیام کرده اند، گفت:

"گروه طالبها و نیروهای اشغالگر پاکستان سرانجام ناچار به تخلیه خاک افغانستان خواهند شد. طالبها، افراد مفسد و وابسته ای هستند که اصلاً طالب هم نیستند و هیچ نوع وابستگی نه به مردم و نه به معتقدات مذهبی و تاریخ افغانستان ندارند."

ربانی درباره اجلاس و قرار داد اخیر با ژنرال دوستم، که به قرار داد ختجان شهرت یافته و در آن احمد شاه مسعود و خلیلی شرکت داشتند و برخی دیدارها که در "مزار شریف" (منطقه تحت تسلط ژنرال دوستم) داشته (اشاره به دیدار با نماینده ظاهرشاه) گفت:

"این یک خواست همیشگی ما بوده که باید تمام نیروهای موثر و تمام شخصیت های دلسوزی که به تمامیت ارضی، استقلال افغانستان، ختم جنگ، استقرار امنیت در کشور علاقمند هستند باید نشستی در داخل کشور داشته باشند، که اخیراً چنین خواستی صورت گرفت. یک تعداد از دوست هائی که در مزار شریف آمده بودند، از جمله مثلاً "پیرگیلاتی" و کسان دیگری از احزاب جهادی و رهبرهائی که اینجا بودند، با ژنرال دوستم نشست ها و تفاهات ابتدائی جریان دارد. هدف از این دیدارها جلوگیری از مداخلات خارجی و نیروهائی است که می خواهند افغانستان را به یک پایگاه تسلط خارجی تبدیل بکنند. برای مقابله قاطعانه نظامی، یک نشست هائی البته بین جنرال عبدالرشید دوستم، انجنیر احمد شاه مسعود و آقای خلیلی هم صورت گرفت. هدف آن است که اگر نیروهای وابسته به خارج و قدرت های اشغالگر بخواهند جنگ را ادامه بدهند و حملاتی بر ضد مردم افغانستان و گروه هائی که در داخل کشور بخاطر استقلال و تمامیت ارضی و وحدت ملی افغانستان مبارزه

مسلحانه و نظامی کنند، همگی یکپارچه همراه با سایر نیروها در مقابل اینها بایستند. البته در این ارتباط یک فیصله ای هم در نشست ختجان بعمل آمد." ربانی در باره تدارک یک اجلاس وسیع برای تشکیل یک جبهه ملی و میهنی در افغانستان گفت:

"دروازه به روی همه باز است، هر کس به نظام اسلامی در افغانستان معتقد است، به وحدت ملی افغانستان ایمان دارد و خواهان قطع مذاخله خارجی و تامین امنیت و استقلال کشور است، اینها می توانند در این جلسه سهم بگیرند."

"ربانی" در باره شرکت ظاهر شاه و یا دعوت از او برای شرکت در اجلاس وسیع مورد نظر توافقنامه ختجان و مخالفت حکمتیار (نخست وزیر ربانی) در این باره گفت:

"گفتگوها با آقای حکمتیار هم ادامه دارد و جنگجویان ایشان و آقای سیاف" هم اکنون در کنار دیگران برای استقلال کشور می جنگند. ما در گذشته هم نظر دولت اسلامی و نظر خودمان را گفته بودیم (درباره نقش ظاهرشاه) که هر کس، هر افغان منحیت یک افغان که علاقه داشته باشد در حل قضایای کشورشان سهم بگیرد، می تواند در هر گردهمائی سهم بگیرد، اما اینکه برای آن چه نوع موقعیتی، چه نوع حیثیتی قائل شوند، این تصمیم و فیصله به مردم افغانستان مربوط است، که بعداً چگونه راجع به آینده و سرنوشت کشور و تعیین زعامت سیاسی در کشور تصمیم بگیرند. این موضوع بعدی است، در مرحله کنونی تنها مطلبی که مطرح است اینست که افغانها در هر جایی که هستند، بتوانند در حل قضایای کشورشان سهم بگیرند و اگر نقشی و نظر و رایی داشته باشند آنرا اظهار کنند. به همین اساس بوده که ما گفتیم این مانع ندارد که طرفدارهای ظاهرشاه یا کسانی که از او نسایندگی می کنند می توانند در جلسات اشتراک بکنند. اما این به این معنی نیست که اشتراک یک شخص مثلاً چون پادشاه سابق یا هر کسی بوده باشد، او یک نوع خواست ها و مطالبی را بعنوان یک پیش شرط بقبولاند، در حالیکه آن شروط از طرف دیگر شرکت کنندگان مورد پذیرش نباشد. منحیت یک فرد و یک افغان هر کسی به شمول ظاهرشاه، طرفدارهای ظاهرشاه در یک جلسه و گردهمائی یا یک اجتماع می تواند سهم بگیرند. من نکر می کنم این موضوع مسئله بسیار جنجال برانگیز نیست و نباید بوده باشد، زیرا اصلاً اشتراک یک نفر از شخصیت های سابقه افغانستان به این معنی نیست که گویا همان شخصیت و یا مقامش به همان حیثیت گذشته دوباره اعاده شود، بلکه تنها یک اشتراک محض است. او می تواند آرای خود را و نظریات خود را قسمی که از دو می توانند بگویند چه بهتر که در یک نشست افغانی و ما بین هم مطرح کنند و نقاط نظر مورد بحث قرار گیرد."

ربانی با اشاره به مطرح بودن احتمال شرکت ظاهر شاه در سرنوشت افغانستان، و اختلافی که میان وی و "حکمتیار"، نخست وزیر سابق قبیل از تصرف کابل بدست طالبان در این مورد وجود داشته چنین گفت:

"(بهر حال این گپها (صحبت ها) در گذشته و در اجلاس شواربعالی دولت، گهگاه مطرح بوده است و البته نظر هر کس بجای خود محترم است و باید به نظرها احترام گذاشت.)"

"ربانی" درباره شایعاتی که درباره تجزیه افغانستان، پس از اجلاس ختجان و مجمع بزرگ آینده شکل گرفته است گفت:

"(این ها هیاهوی تبلیغاتی است. اجلاسی که فعلاً صورت گرفته و یا قرار است در آینده صورت گیرد، هدفش نه تجزیه افغانستان، بلکه حفظ افغانستان واحد، دفاع از استقلال کشور است. من تعجب می کنم در این شرایطی که همه می دانند پاکستان یا همه دیده درائی در کشور ما مداخله می کند، کسانی پیدا می شوند که این نوع تلاش های ما را توطئه برای حفظ افغانستان، تلاش برای تجزیه افغانستان معرفی می کنند.)"

"ربانی" در پایان این مصاحبه، از کسانی انتقاد کرد که تاکنون اشغال افغانستان توسط طالبها و دولت پاکستان را محکوم نکرده اند، اما شایعات مربوط به تلاش برای تجزیه افغانستان را رایج کرده اند. او گفت: "(بعضی مردمی که فعلاً از چنین اجلاس تعبیرهای بسیار تاریک اندیشانه می کنند، اگر واقعا صادق می بودند باید موضع روشن شان را در برابر مداخله صریح خارجی اظهار می کردند. در حالیکه می بینیم نظر به وابستگی ها و ارتباطاتی که دارند، مهر سکوت بر لب گذاشته اند و از اشغال خارجی، از مداخله بیشرمانه خارجی ها، از قتل عم و از کشتار مردم افغانستان هیچ حرفی نمی زنند..." (ربانی از این افراد و سازمان ها نامی نبرده است)

گفتگو با دستیار "احمد شاه مسعود" در دره پنجشیر

مطبوعات غربی از جنایات طالب ها نمی نویسند!

* کابل، درحقیقت توسط دولت پاکستان اشغال شده و یگانه راه مقابله با این تجاوز، تشکیل یک جبهه متحد ملی است، هر نیرویی که خواهان استقلال افغانستان باشد می تواند در این جبهه شرکت کند!

پس از تصرف کابل توسط گروه بندی نظامی - مذهبی طالبان، قوای نظامی دولت شکست خورده، به شمال کابل گریخته و در آنجا تجدید سازمان یافتند. دره استراتژیک پنجشیر در شمال کابل همچنان در اختیار این نیروهاست. رهبری نظامی قوای شکست خورده دولتی را احمد شاه مسعود برعهده دارد. احمد شاه مسعود در یک دوره مستقیماً وزارت دفاع را در دولت "ریانی" برعهده داشت و برای دورانی نیز بصورت غیرمستقیم چنین نظارت و رهبری برعهده او بود. احمد شاه مسعود مهندس است و از دانشگاه کابل فارغ التحصیل شده است. او از جمله فرماندهان نظامی نیروهای نظامی مخالف دولت دکتر نجیب الله و پیش از او، دولت تبرک کارمل است، که در دوران دانشجویی خود در دانشگاه کابل (پیش از روی کار آمدن دولت نورمحمد ترکی و ببرک کارمل) با بسیاری از اعضای دولت نورمحمد ترکی و ببرک کارمل آشنایی داشت و برای دورانی نیز در کنار آنها و در جنبش های دانشجویی با آنها همراه و همسنگر بود. از جمله دانشجویان آن دوران، دکتر نجیب الله بود، که از دانشگاه کابل در رشته پزشکی فارغ التحصیل شد.

دکتر عبدا لله از دستیاران مستقیم احمد شاه مسعود، بدنبال استقرار نیروهای نظامی تحت فرماندهی احمد شاه مسعود در دره پنجشیر یک مصاحبه تلفنی انجام داده است. این مصاحبه در ارتباط است با مواضع جدید سیاسی نیروهای تحت فرماندهی احمد شاه مسعود و دولت "ریانی".

دکتر عبدا لله در این مصاحبه، دولت پاکستان را مستقیماً مسئول جنایات طالبان در افغانستان معرفی کرد و گفت که پاکستان بدین ترتیب کشور افغانستان را توسط مزدوران خود تصرف کرده است. او گفت که مقاومت کنونی مردم افغانستان در برابر طالبان، در واقع یک مقاومت ملی علیه نیروهای اشغالگر کشور است.

دکتر عبدا لله درباره طالبان گفت:

«ما از آزادی و حق مردم افغان دفاع می کنیم. تصرف ناحق آنها بر کابل به معنی طرفداری مردم افغان از آنها نیست. رفتار آنها بر مردم افغان معلوم است و بر ما هم معلوم است. آن اعمالی که آنها کردند و آن وحشتی که آنها ایجاد کردند، در هیچ کجای دنیا وجود ندارد و این خودش نشان می دهد که آنها رو به زوال می باشند.

با تسلط از اینها در کابل، آن مظلومیتی که آنها به خود داشتند افشاء شد و مردم افغان و دنیا اینها را شناختند. حملات اخیر طالب ها به دره پنجشیر دفع شد و مردم افغان هم تجاوز بیگانه را دفع خواهد کردند.»

دکتر عبدا لله در باره محل استقرار احمد شاه مسعود و ریانی، رئیس جمهور شکست خورده افغانستان گفت که آنها در مناطقی در نواحی شمالی افغانستان هستند که طالب ها نتوانسته اند بر آن مسلط شوند. دکتر عبدا لله درباره نقش پاکستان در حوادث اخیر افغانستان گفت:

«طالب ها با پشتوانه سلاح های پاکستان می خواهند نه تنها بر پنجشیر، بلکه بر کل افغانستان مسلط شوند، اما آنها نخواهند توانست. ما آمادگی این را داریم که این تجاوزها را دفع کنیم. این تنها مقاومت ما نیست،

بلکه مقاومت تمام جبهه اسلامی و خاصه همه مردم افغانستان است که در مقابل تجاوز بیگانه ایستاده اند»

دکتر عبدا لله در باره برخی دیدارها و تفصیلات در ترکیب دولت شکست خورده "ریانی" بدنبال دیدارها و اتحادهای جدیدی که در شمال افغانستان شکل گرفته است، گفت:

«تغییر در کادر رهبری و دولت بوجود آمده است و مذاکرات همچنان ادامه دارد. تلاش هائی جریان دارد که یک تفاهم ملی و قومی بوجود آید. ما اعتقاد از این داریم که تمام نیروها باید کاری صورت دهند تا وحدت ملی افغانستان تضمین شود و بالاخره یک جبهه متحد و ملی علیه تجاوزی که به خاک ما صورت گرفته است باید تشکیل شود. کوشش هائی در این زمینه وجود دارد که از جزئیات آن چیزی بیشتر گفته نمی توانم.»

دکتر عبدا لله در ارتباط با شایعاتی که پیرامون حضور ظاهر شاه و دستیاران او در جریان این تلاش ها وجود دارد، گفت:

«هر کس که برای تمامیت ارضی افغانستان و آزادی افغانستان تلاش کند، می تواند در این پروسه سهم بگیرد»

در رابطه با نقش پاکستان و منابع تامین سلاح برای طالب ها و همچنین نقش دولت های آمریکا و اروپا در این رابطه، دکتر عبدا لله گفت:

«در ارتقاغات پنجشیر حملات با ادوات صقیل و با پشتیبانی هوایی صورت گرفته است، اما این حملات تاکنون دفع شده است. مطبوعاتی که از دمکراسی و آزادی گپ می زنند تاکنون از جنایات طالب ها در کابل چیزی نگفته و حتی برخی از این کشورها، این اعمال را تمجید و تشویق هم کرده اند. این جنایات کمترین انعکاس را در مطبوعات این کشورها داشته است. این در حالی است که مردم کابل خود را اسیر طالب ها می دانند. این نوع اعمال که طالب ها در کابل کرده اند، تاکنون سابقه نداشته است. تاکنون هیچ سابقه نداشته که با نام اسلام، طبقه ناس (زنان) را بر سر سرک ها (خیابان ها و گذرگاه های عمومی) مورد لت و کوب (کتک زدن) قرار بدهند، به بهانه از اینکه با محرم گشت و گذار می کنید و یا نمی کنید. یا چرا زیر از حجاب نیستید. زندان ها ملو است از افرادی که به این گروه یا آن گروه منسوب بوده اند. تلویزیون را بسته و پایه های تلویزیون را دار کرده اند و کارمندانش را به دار آویخته اند. اعداد نجیب را شمشیندید. نجیب را در ابتدا توسط یک طبر به قتل رساندند و بعد جسدش را به دار آویختند. چپاول دارائی عامه مردم. همه این کارها باعث شده که بیش از دو صد هزار نفر از مردم کابل مهاجر شوند و فرار کنند. کابل به قبرستان تبدیل شده، مردم گشت و گذار نمی توانند در سرک ها، از وحشت از اینها. این جنایات قابل توصیف نیست و جای تاسف است که در مطبوعات غربی چیزی در این باره ها نمی آید. حتی خبرنگارها اجازه راپورت دادن هم ندارند. طالب ها خود را لشکر خدا می دانند و حق برای هیچ نیرو و مردم قائل نیستند.»

مناسبات امریکا و "طالبان" از چه زمان شروع شد!

گروه بندی نظامی - مذهبی "طالبان" که اکنون در شهر کابل، حکومت مرکزی تشکیل داده است، همانگونه که همه نیروهای ملی و مترقی افغان و همه سازمان ها و احزاب مترقی و ملی ایران اعلام داشته اند، یک تشکل امریکائی است، که براساس نقشه های امریکا و انگلستان برای منطقه شکل گرفته است. بر همین اساس است که از همان ابتدا و علیرغم برخی خوشآواری های رایج در میان سران جمهوری اسلامی و برخی محافل اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور، ماموریت طالبان تا پایان این مرحله از مداخلات امریکا و انگلستان در منطقه ادامه خواهد یافت؛ این موقعیت طالبان از سوی دولت پاکستان به نیابت انگلستان و امریکا با تمام نیرو حمایت خواهد شد. کودتای نظامی ها و رئیس جمهور پاکستان علیه دولت خانم بی نظیر بوتو را نیز باید در چارچوب همین نقشه امریکا و انگلستان برای آینده منطقه جستجو کرد. البته این پیش بینی، کاملاً با آن عوامفریبی رایج در مطبوعات دولتی

یاعلی، غرقش کن، منم روش!

فریدون تنکابنی

آوردۀ آند که شیعی ای متعصب، سوار بر کشتی ای بود کتۀ همی سرنشینان آن سنی بودند. توفان شد و کشتی به گردابی درافتاد و بیم غرق شدن آن می رفت. سرنشینان دست به دعا برداشتند و برای نجات کشتی به جناب عمر متوسل شدند.

مرد شیعی که تعصبش بر نمی تابید که عمر کشتی را نجات دهد، بی تاب شد و فریاد زد: "یا علی، غرقش کن، منم روش!"

حالا حکایت حمله احتمالی نظامی امریکا به ایران است و واکنش سلطنت طلبان، از کیهان لندن و نیمروز بگیر تا آقای امیر طاهری و دیگران و دیگران، همه ذوق زده برای امریکا هورا می کشند و تشویقش می کنند و بی صبرانه در انتظار روزی هستند که امریکا دست از آستین به درآورد و ضرب شستی به جمهوری اسلامی نشان دهد، بی خبر (یا با خبر) از این که این هموطنان بی گناه ما هستند که به خاک و خون درخواهند غلتید و این وطن ماست که با هزار و یک خطر ریز و درشت مواجه خواهد شد. و تازه نتیجه به سود جمهوری اسلامی است. همان گونه که در عراق یا سومالی یا هر جای دیگری که امریکا دخالت کرده، نتیجه به سود دیکتاتوری ها و دیکتاتوری بوده است. گویا حضرات در این رویا خوش غرق شده اند که همراه با بمب افکن هائی که برای بمباران می روند، چند هواپیمای مسافربری هم خواهد بود که آنها را به تهران خواهد رساند! (تکرار کودتای ۲۸ مرداد، اما این بار صریح تر و بی واسطه تر) غافل از این که خره همیشه خرما نمی ...!

باز صد رحمت به آن شیعی متعصب که این قدر از خود گذشتگی و فداکاری داشت که گفت: «یاعلی غرقش کن، منم روش!»

حضرات در جای گرم و نرم و امن نشسته اند و بی صبرانه در انتظار لحظه ای هستند که باران بمب و موشک بر سر هموطنان ما ببارد و تازه با جمهوری خواهان امریکا همصدا می شوند و فریاد برمی آوزند که: "تهران را هم بمباران کنید!"

راست گفته اند قدیمی ها که یک جو رو- یا پرروئی و وقاحت از یک ده شش دانگ بهتر است!

امید بستن حضرات به عمل امریکا، این لطیفه ی عجبند را به یاد می آورد:

«مخنثی ماری خفته دید، گفت، "دریغ سنگی و مودی!"»

جمهوری اسلامی تفاوت دارد، که برکناری بی نظیر بوتو را گامی درجهت شکست طالبان ارزیابی کرده اند!

اخیرا اسناد و مدارکی پیرامون مناسبات گروه بندی نظامی- مذهبی طالبان با سازمان های جاسوسی و مقامات وزارت خارجه انگلستان منتشر شده است. از جمله گزارش هائی که تاکنون تکذیب نشده و احتمالا توسط خود دولت امریکا اجازه انتشار آنها داده شده است، گزارش هائی است که مناسبات گذشته امریکا با طالبان و قراردادهائی که با آنها بسته شده است را آشکار می سازد. با احتمال بسیار، دولت امریکا با اجازه انتشار این گزارش ها در برخی مطبوعات عرب زبان چاپ انگلستان، می خواهد بصورت غیر مستقیم به دولت ربانی و دیگر مخالفان حکومت طالبان در افغانستان نشان دهد که این گروه بندی در حال حاضر از حمایت همه جانبه امریکا برخوردار است و دولت ربانی و یا هر نیروی مخالف دیگر حکومت طالبان، پیش از جنگیدن با طالبان و یا مذاکره با آن، باید با امریکا در این باره وارد مذاکره شود. بدین ترتیب است که خواست های امریکا گام به گام به نیروهای درگیر در افغانستان دیکته خواهد شد.

مطبوعات عرب زبان می نویسند:

« نخستین تماس دولت امریکا با رهبر طالب ها در آوریل سال ۱۹۹۳ صورت گرفت. یک هیات پاکستانی در قندهار به دیدار "ملا عمر" رفت و نامه ای را در اختیار او گذاشت. ملا عمر که که با ۱۶ فرزند و سه زن خود در قندهار زندگی می کرد از طریق این نامه متوجه شد که یک هیات مشترک از سازمان "سی آی ا" و دفتر تحقیقات فدرال امریکا "اف بی آی" نسبت به ملاقات با او ابراز تمایل کرده اند. ملا عمر موافقت خود را اعلام می دارد و هیات پاکستانی حامل نامه به وی اطلاع می دهد که هیات مشترک امریکائی خواهان گشودن راه تجارتي بین پاکستان و جمهوریهای آسیای میانه و جلوگیری از نفوذ ایران در این منطقه است. بدین ترتیب، نخستین ملاقات در شهر "چمن" در نزدیکی مرز پاکستان صورت گرفت. در این زمان "ملا عمر" در سازمان جهاد افغانستان و تحت رهبری "مولوی خالص" فعالیت داشت. او را که در آن زمان ۴۶ سال داشت، ملا "فضل الرحمن" رهبر جمعیت علمای اسلامی پاکستان که تعداد زیادی از افغان ها در مدارس آن درس می خوانند، به دولت پاکستان معرفی کرده بود. این ملاقات همچنین سرآغاز پایان حمایت همه جانبه امریکا از "حکمتیار" بود، که تا آن تاریخ با امریکائی ها تماس داشت... نخستین خبر و تصویر تلویزیونی که دولت پاکستان از گروه بندی نظامی- مذهبی طالبان پخش کرد، مربوط به حمله ای به یک کاروان تجاری پاکستانی بود که در مسیر قندهار- چمن روی داد. از این تاریخ به بعد است که تلویزیون پاکستان درجهت شهرت طالبان بی وقفه خبر پخش می کند و سیل کمک های مالی و نظامی به طرف آن سرازیر می شود. در حقیقت این حادثه نخستین آزمایش طالبان برای شرکت در عملیات نظامی بود. چرا که بعد از آن تمامی خیرها، حکایت از عملیات نظامی طالب ها در مرزهای غربی افغانستان (هرات- خراسان) و مناطق شیعه نشین نزدیک مرزهای ایران داشت. (درباره این نوع عملیات طالب ها، نهضت آزادی ایران اخیرا با صدور اطلاعیه ای، برای نخستین بار بصورت رسمی این گمان قوی را مطرح کرد، که انفجار حرم امام رضا توسط همین گروه صورت گرفته است و نمایش های تلویزیونی رژیم برای بهره برداری تبلیغاتی علیه سازمان مجاهدین خلق، تنها گامی درجهت گمراه نگهداشتن مردم ایران از ماهیت واقعی بوده که در اطراف ایران می گذرد)

منابع و نشریات عرب زبان چاپ لندن می نویسند: "در همین دوران رئیس جمهور امریکا "کلینتون" صریحا اعلام داشت که از نظر امریکا، گروه طالبان بنیاد گرا نیست. بدنبال این اظهارات رئیس جمهور امریکا، دولت ربانی که مفهوم سیاسی این پیام را حمایت رسمی امریکا از "طالبان" درک کرده بود برای مقابله با آن، روابط خود را با ایران و روسیه قوی کرد، اما پیش از آنکه این روابط بتواند به دولت ربانی کمک کند، ارتش ۳۰ هزار نفره طالبان با ۲۰۰ تانک و ۲۰ هواپیمای جنگی میزبان و موشک های "استینگر" به کابل حمله کرده و آن را به تصرف درآورد. پیش از این حمله، دولت ربانی موفق شده بود ۷ تن از نظامیان پاکستانی را که در کنار طالبان، نقش رابزن نظامی را ایفاء می کنند، دستگیر کرده و از مجامع بین المللی خواهان رسیدگی به ماجرا شود. اما حمله برق آسای طالبان به کابل که با اشاره امریکا و حمایت پاکستان صورت گرفت، به دولت ربانی مجال چنین شکایتی را نداد!

مناسبات و روابط امریکا با طالبان که تا پیش از حمله به کابل از طریق "اف بی آی" و "سی آی ا" بود، اکنون بصورت دیپلماتیک از طریق معاون سفیر امریکا در اسلام آباد "جان هولزمن" پیگیری می شود. او مرتب به کابل و قندهار که اکنون به "تم" افغانستان تبدیل شده، در وقت و آمد است. ملا "عمر" خود را "امیرالمومنین" ملقب کرده است.

بقیه مجارستان ۵۶

آنچه که نباید روی می داد از ص ۳۵

"حلقه انقلابی" را به عهده گرفته و با مداخله شوروی موافقت کند. ناگی و گروه او از قدرت خلع شدند و خسود ناگی در ۱۹۵۸ اعدام گردید. با اینحال خواسته هائی که موجب جنبش سال ۱۹۵۶ گردیده بود در همان زمان یانوش کادار و با هدایت وی بتدریج از آغاز دهه هفتاد رو به تحقق نهاد. دوازده سال بعد، حوادث چکسلواکی براساس سناریوی مشابه بوقوع پیوست. ذره ای که بر اثر شکست شورس مجارستان و سرکوب آن در بین مردم و رهبران کمونیست در قدرت بوجود آمده بود، عمیق تر شد. ذره ای که بعدها در خود اتحاد شوروی نیز پدید آمد.

(اومانیته ۱۲۸ اکتبر ۹۶)

تحلیل نهضت آزادی ایران

از اوضاع افغانستان

حکومت مستبد مذهبی

مورد حمایت امریکا است!

نهضت آزادی ایران، در آغاز آبان ماه، تحلیلی مشروح از اوضاع افغانستان منتشر ساخت و نظر خود را پیرامون رویدادهای اخیر این کشور اعلام داشت. از جمله نکات برجسته در این تحلیل، علاوه بر اطلاعاتی که پیرامون انگیزه های اقتصادی این رویدادها مطرح شده، تاکید بر این نکته است که امریکا از یک حکومت سرکوبگر و متکی به مذهب و طرفدار اجرای قصاص اسلامی و شریعت قشری هیچ دغدغه ای ندارد! این ارزیابی در ارتباط با سیر تحولات در جمهوری اسلامی است که با پیروی از اسلام عربستان سعودی و طالبان در افغانستان، بسرعت تبدیل به حکومت مورد حمایت امریکا در منطقه می شود! در همین تحلیل برای نخستین بار و بصورت رسمی، اشاره به بنب گذاری های حرم امام رضا در مشهد می شود که جمهوری اسلامی آنرا متوجه مجاهدین خلق دانسته و نسایش های تبلیغاتی را در تلویزیون به راه انداخت. همین نوع اطلاعات غلط و گمراه کننده است، که اغلب با هدف های تبلیغاتی و سیاسی از سوی جمهوری اسلامی در اختیار مردم گذاشته می شود و مردم ایران را از خطراتی که در اطراف ایران شکل می گیرد و از شناخت مساهبت جناح بندی های ارتجاعی و وابسته در جمهوری اسلامی غافل نگه می دارد! بخش های بسیاری از تحلیل نهضت آزادی را در زیر می خوانید:

اعضای گروه طالبان ظاهرا طلبه های افغانی و غیرافغانی مدارس دینی اهل سنت در پاکستان هستند. این مدارس دینی عموما با کمک های مالی مستقیم عربستان سعودی و زیر نظر و هدایت علمای وهابی اداره می شود. این گروه از نظر مذهبی به شدت واپسگرا و قشری، و ضد شیعه است و شیعیان را رافضی و ملحد و قتل آنان را مباح می داند. سپاه صحابه که نمونه و شاهدی از این طرز تفکر بشمار می رود و بسیار فعال است، با همین درک و استنباط مذهبی طی سال های اخیر، در روزهای عاشورا به صفوف عزاداران امام حسین (ع) مسلحانه حمله کرده و مردم عزادار را به خاک و خون کشانده است. برخی شواهد حاکی از آن است که انفجار بسبب در حرم مطهر حضرت امام رضا (ع) در روز عاشورا نیز کار تروریست های اعزامی سپاه صحابه بوده است. طالبان با استفاده از خستگی مردم از جنگ های مخرب و بی ثمر گروه های جهادی و قتل و غارت های مستمر، به بهانه و با شعار برقراری صلح و ختم جنگ وارد صحنه شدند و به سرعت در بسیاری از جبهه ها پیشروی کردند. اولین مناطقی که نیروهای مسلح طالبان تصرف کردند، مناطق جنوبی و غربی افغانستان، بویژه نواحی مرزی ایران بود. اما پیشروی نیروهای طالبان فقط از راه جنگ با گروه های جهادی صورت نگرفت، بلکه در برخی از موارد، این گروه ها را با پول جلب و جذب کردند.

گروه طالبان با پیروزی هایی که به دست آورد به سرعت به یکی از عمده ترین نیروهای سیاسی مسلح در افغانستان تبدیل شد. اما رشد گروه کوچک طالبان و تبدیل آن به یک نیروی تعیین کننده حاصل برنامه ریزی های حساب شده آن و یا حمایت های مردمی نبود. در اکتبر ۱۹۹۴، وزیر کشور پاکستان و سفیر امریکا در اسلام آباد به جنوب افغانستان، محل تجمع طالبان رفتند و در مذاکره با آنها قول و قرارهایی گذاشتند. از آن تاریخ به بعد عملیات نظامی طالبان ابعاد گسترده ای پیدا کرد.

به این ترتیب، گروه طالبان از همان آغاز از حمایت های سرشار مالی و نظامی قدرت های خارجی از جمله پاکستان، عربستان سعودی، امریکا و انگلیس برخوردار بوده است.

گروه طالبان، علاوه بر دریافت کمک های مالی و نظامی از دولت های یار شده، هزاره کشت تریاک را در جنوب افغانستان تحت کنترل و اختیار خود دارد. افغانستان یکی از بزرگترین کشورهای تولید کننده و صادرکننده تریاک و هروئین است و حجم چنین تجارتی در حدود ۲۰۰ میلیون دلار در سال برآورد شده است.

دولت پاکستان بدون آن که حمایت خود را از طالبان انکار کند، فاش ساخت که دولت های عربستان سعودی، امریکا و انگلیس نیز در کمک به طالبان مشارکت جدی دارند. علاوه بر این پاکستان در موقعیت های مختلف انواع کمک های خود را به طالبان برشمرده است.

دولت امریکا نیز هیچگاه نقش فعال خود را در شکل گیری و گسترش طالبان انکار نکرده است، بلکه در موارد مختلف آشکار دخالت خود را نشان داده است. امریکا تایید کرده که از دو سال پیش و به روایتی از ۴ سال پیش با طالبان در تماس منظم بوده است. معاون وزیر امور خارجه امریکا تصریح کرده است که این تماس ها ادامه خواهد داشت. بعد از تصرف کابل، اگر چه دولت امریکا تحت فشار افکار عمومی جهان و واکنش های منفی گسترده علیه خشونت های مذهبی طالبان نتوانست آنها را به رسمیت بشناسد، یک دیپلمات امریکایی را برای تهیه مقدمات بازگشایی سفارتشان به کابل فرستاد.

اجرای بدترین قوانین غیرانسانی در افغانستان به نام اسلام، محروم کردن زنان از کار و تحصیل باعث نگرانی امریکا که خود را قهرمان حقوق بشر و پیشگام مبارزه علیه اسلام می داند، نشده است. همین بدان معناست که در صورت تامین منافع امریکا، متعصب ترین رژیم های اسلامی می توانند متحدان واشنگتن باشند. در واقع طالبان محصول منافع امریکا در آسیای مرکزی است.

افغانستان هنوز هم موقعیت استراتژیک تعیین کننده ای در این منطقه و جهان دارد از زمان ورود و استقرار و استعمار انگلیس در هندوستان، افغانستان به عنوان دروازه ورود به هند و مرزهای شمالی آن مورد توجه بوده است و اکنون نیز حلقه ارتباطی بسیار مهمی با کشورهای آسیای مرکزی است. این موقعیت سبب شد که در دوران تسلط کمونیست ها بر افغانستان و جنگ مسلحانه مردم علیه آنها و حضور ارتش شوروی سابق، افغانستان مرکز زور آزمایی و رقابت های سیاسی و نظامی دو بلوک غرب و شرق شود. دولت های غربی، بویژه امریکا و دولت های وابسته به آنها نظیر عربستان سعودی، کلیه گروه های جهادی را با دادن پول و آموزش و سلاح های پیشرفته کمک می کردند. پس از خروج نیروهای شوروی، سقوط دولت نجیب سا الله، و روی کار آمدن گروه های جهادی، افغانستان همچنان صحنه رقابت های بین المللی می باشد.

اگر چه تنازعات و اختلافات قومی، نژادی و مذهبی از عوامل عمده داخلی در بحران افغانستان است، موقعیت کنونی این کشور و منافع کشورهای منطقه و قدرت های جهانی از عوامل خارجی بحران محسوب می شود.

بطور کلی، کشورهای آسیای مرکزی هم دارای منابع طبیعی سرشار و هم بازار مصرف پرسودی می باشند. در حال حاضر ترکمنستان مرکز و محور توجهات اقتصادی غرب می باشد. ترکمنستان دارای ذخایر فراوان نفت و گاز طبیعی است. حجم ذخایر گاز این کشور یازده درصد حجم کل ذخایر جهان را تشکیل می دهد. هم اکنون، ترکمنستان با ۴ میلیون جمعیت از صدور نفت خود سالانه یک میلیارد دلار درآمد دارد. یک خط لوله نفت، ترکمنستان را به مراکز نفتی و لوله های نفت سیبری وصل کرده است.

یکی از عوامل اصلی خارجی در بحران ها و تلاطم های سیاسی و نظامی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نحوه استخراج و صدور نفت و گاز این مناطق و رقابت های گسترده شرکت های نفتی امریکایی و اروپایی می باشد. استراتژی دراز مدت امریکا در رقابت با قطب های صنعتی جهان در اروپا و آسیای دور، کنترل منابع انرژی مورد نیاز این کشور در سراسر جهان است. به عنوان مثال بیست سال بعد از شکست امریکا در جنگ ویتنام، شرکت های نفتی امریکایی سرانجام موفق شدند که امتیاز استخراج و تولید نفت ویتنام را به دست آورند. اکنون نیز امریکایی ها می کوشند که تا حد ممکن کنترل انحصاری منابع انرژی را در قفقاز و آسیای مرکزی، از جمله ترکمنستان بدست گیرند. در این امر تا حد زیادی موفق بوده اند.

یک ماه پس از ملاقات و قول و قرارهای پاکستان و امریکا با طالبان در اکتبر ۱۹۹۴، یعنی در نوامبر همان سال، قراردادی میان شرکت امریکایی یونوکال و دولت ترکمنستان برای انتقال گاز طبیعی از طریق

سقوط دولت نجیب الله، بازگشت ظاهر شاه و استقرار مجدد نظام پادشاهی در افغانستان از سیاست‌های عمده و اصلی انگلستان و آمریکا بوده است، اما گروه‌ها و احزاب سیاسی جهانی عموماً با این سیاست مخالف بوده‌اند، ولی حوادث اخیر و سقوط کابل ظاهراً آنها را به قبول این سیاست متماایل نموده است. اگر این چنین باشد، احتمالاً بزودی شاهد تحولات مهمی در افغانستان خواهیم بود. البته بازگشت رژیم پادشاهی به افغانستان، به خودی خود به معنای استقرار صلح و آرامش و امنیت نمی‌باشد. ساختار اجتماعی-سیاسی افغانستان، به شدت نژادی، قبیله‌ای و مذهبی است. تنها راه اساسی حل بحران‌های برخاسته از این اختلافات، تاسیس یک فدراسیون می‌باشد.

نهضت آزادی ایران، سپس در بخش دیگری از بیانیه مشروح خود که اختصاص به نحوه برخورد مقامات جمهوری اسلامی با تصرف پایتخت افغانستان توسط گروه‌بندی نظامی-مذهبی طالبان است، می‌نویسد:

... در ایران، برخورد با حرکت طالبان از همان آغاز با نوعی تردید و دو دلی همراه بود. در مرحله‌ای با آنها تماس‌هایی برقرار شد و گفتگوهای آغاز گردید، اما رفتارهای خشن و غیرانسانی طالبان خصوصاً به نام دین، و واکنش منفی جهان، ایران را نیز وادار به موضع‌گیری کرد. جالب این است که اغلب دولتمردانی که طالبان را محکوم کرده‌اند، به خاطر بد نام کردن اسلام و رفتارهای خشن‌تر آمیز و غیرانسانی آنها نبوده است، بلکه آنها را به دلایل سیاسی، بویژه وابستگی به آمریکا محکوم کرده‌اند. البته این سخن بعداً تا حدودی تغییر یافت و به وجه خشن‌تر دینی طالبان و غیر اسلامی بودن آن پرداخته شد. در مصاحبه اخیر رئیس‌جمهور با خبرنگار مجله آلمانی اسپینگل، کارهای طالبان ضد حقوق بشر و ضد اسلامی معرفی شد. در مقابل برخی از جناح‌های قدرتمند حاکمیت که همان ذهنیت سطحی نگر طالبان را دارند از اعمال سیاست‌های به اصطلاح شرعی طالبان استقبال کردند. همزمان با پیروزی طالبان، در ایران نیز دستورها و بخشنامه‌های طالبان گونه صادر شد، مانند این که استادان باید عامل به احکام شرعی باشند و ریش بگذارند، کلاس‌های درس دختران، از پسران جدا شود، استادان مرد فقط به پسران و استادان زن تنها به دختران درس بدهند. البته در بعضی از دانشگاه‌ها، حتی قبل از حرکت طالبان، کلاس‌های درس را به دو بخش دختران و پسران تقسیم کرده و پرده‌ای میان آنها کشیده بودند. در بیمارستان‌ها نیز گفته‌اند که زنان بیمار باید در قسمت‌هایی جدا از مردان بیمار بستری گردند و بیماران مرد فقط توسط پزشکان مرد و زنان بیمار توسط پزشکان زن معاینه و درمان شوند.

نهضت آزادی ایران به هیچ‌وجه با اجرای معقول و منطقی اصول قطعی و ارزش‌های اسلامی مخالف نیست، اما معتقد است که با اجرای صوری و ظاهری این نوع احکام، مسائلی اساسی جامعه قابل حل نخواهد بود. حرکت‌های اخیر در ایران نشان می‌دهد که برخی از صاحبان قدرت که همان ذهنیت طالبان را در معنا و مفهوم اسلامی شدن جامعه دارند، اگرچه وهابی نیستند و از بنو پیروزی انقلاب در جهت اجرای نظرات خود کوشش جدی به کار برده‌اند، به دلیل تأثیرات عمیق و گسترده انقلاب اسلامی ایران در جامعه توفیقی بدست نیاورده‌اند و تلاش‌های کنونی آنان نیز بی‌فایده و خشت بر آب زدن است.

نکته دیگری که در حوادث و تحولات افغانستان بسیار مهم است و می‌تواند برای آزادی خواهان و معتقدان واقعی به انقلاب اسلامی هشدار دهنده باشد، حمایت آمریکا از مرجع‌ترین گروه‌های مذهبی در افغانستان است. حمایت‌های مالی، نظامی و سیاسی آمریکا از طالبان به درستی نشان داد که آمریکا بر خلاف ادعای مخالفت با "بنیادگرایان" و افراطی‌های اسلامی و حمایت از حقوق بشر، در هر زمان و هر جا که این گروه‌ها بتوانند منافع آمریکا را تأمین کنند، بی‌تردید از آنها حمایت می‌کند. توجه به این نکته از تحلیل حرکت‌های برخی از گروه‌های راست افراطی در ایران و قدرت گرفتنشان در خور تأمل و توجه می‌باشد. به بیان دیگر، یک حکومت خشن، استبدادی، مطلق طلب و سرکوبگر اسلامی، از نوعی که در عربستان سعودی حاکم است و در افغانستان به صحنه قدرت آمده است، می‌تواند یک حکومت مطلوب برای آمریکا نیز باشد و آمریکا از اجرای احکام اسلامی، حدود و قصاص و غیره به این صورت هیچ نگرانی و دغدغه‌ای ندارد. آنچه آمریکا از آن می‌ترسد و تحقق آن را نمی‌خواهد، ایجاد یک جامعه باز سیاسی است که در آن مردم بر سرنوشت خود حاکم باشند و روابط خارجی و جهانی کشورشان را بر اساس منافع و مصالح خود تنظیم کنند. هنگامی که چنین امری نهادی شود، نه تنها آمریکا بلکه هیچ قدرت خارجی و یا استبدادی داخلی قادر نخواهد بود که علیه مصالح ملی کوتاه مدت و دراز مدت چنین ملتی اقدام نماید.

افغانستان و پاکستان به سواحل اقیانوس هند امضا شد. برای درک اهمیت اقتصادی و سیاسی این پروژه برای آمریکا کافی است اشاره شود که رئیس‌جمهور آمریکا - کلینتون - یک نامه خصوصی برای نیازان، رئیس‌جمهور ترکمنستان فرستاد و او را به امضای قرارداد تشویق کرد. بعد از امضای این قرارداد بود که آمریکایی‌ها طالبان را بسیج و مجهز کردند.

برای انتقال نفت و گاز ترکمنستان به بازارهای جهانی تاکنون چندین پروژه مطرح شده است که عبارتند از انتقال از طریق دریای خزر و قفقاز به دریای سیاه از ترکیه به دریای مدیترانه، از طریق ایران و ترکیه به دریای مدیترانه، از طریق چین به ژاپن و آسیای دور و بالاخره از طریق افغانستان و پاکستان به سواحل اقیانوس هند.

در اوت ۱۹۹۴، ایران و ترکمنستان قراردادی برای احداث یک خط لوله گاز به طول ۴۰۰۰ کیلومتر به هزینه‌ای در حدود هفت میلیارد دلار از طریق ایران و ترکیه به مقصد اروپا امضا کردند. دولت ایران هزینه اجرای پروژه را در داخل کشور به طول ۱۴۵۰ کیلومتر و معادل ۳۵۰ میلیارد دلار پذیرفت. ظرفیت انتقال گاز در مرحله اول ۱۵ میلیارد متر مکعب و در مرحله دوم ۲۸ میلیارد متر مکعب در سال برآورد شده است.

هدف طرح داماتو و دستورات اجرایی رئیس‌جمهور آمریکا علیه ایران درباره مجازات شرکت‌هایی که در صنایع نفت و گاز ایران مشارکت کنند، کارشکنی در اجرای خط لوله گاز ترکمنستان-ایران-ترکیه می‌باشد. شاید به همین دلیل است که ایران تاکنون نتوانسته گام مثبتی در جهت اجرای طرح بردارد، اگرچه اخیراً اعلام شد که دولت ایران اجرای پروژه را آغاز کرده است.

طول خط لوله گاز ترکمنستان-افغانستان-پاکستان بالغ بر ۱۲۷۱ کیلومتر است که نسبت به سایر پروژه‌ها کوتاه‌تر می‌باشد و قادر خواهد بود که سالانه ۲۰ میلیارد متر مکعب گاز را جابجا کند. هزینه اجرایی آن در حدود ۴ میلیارد دلار برآورد شده است. اجرای طرح را دو شرکت یونوکال (آمریکایی) و دلتا (یک شرکت نفتی عربستان سعودی) بر عهده گرفته‌اند. به این منظور، تفاهم‌نامه‌ای بین سه دولت ترکمنستان، افغانستان و پاکستان به امضا رسیده است. اجرای طرح از هنگام شروع آن سه سال طول خواهد کشید. نیمی از هزینه اجرای طرح را شرکت‌های طرف قرارداد می‌پردازند و بانک توسعه آسیا و بانک اروپا برای بازسازی و توسعه حاضر شده‌اند که پس از شروع پروژه، هزینه ادامه طرح را به صورت وام بپردازند. بانک جهانی نیز اعلام کرده است که در صورت اتمام جنگ داخلی در افغانستان و برقراری آرامش و امنیت حاضر به سرمایه‌گذاری می‌باشد. شرکت یونوکال علاوه بر قرار داد احداث خط لوله گاز، قرارداد مربوط به طرح دیگری به نام "طرح لوله نفت آسیای مرکزی" برای انتقال نفت را با دولت ترکمنستان به ارزش ۲۵ میلیارد امضاء کرده است.

با احداث این خطوط انتقال نفت و گاز به سواحل اقیانوس هند بخش قابل ملاحظه‌ای از نیازهای هندوستان و کشورهای صنعتی به سرعت در حال رشد جنوب شرقی آسیا، که بازار پرسودی می‌باشد، وابستگی این کشورها به نفت خاورمیانه و خلیج فارس نیز کاسته خواهد شد.

طبیعی است که طرح یاد شده برای دولت‌های افغانستان و پاکستان نیز منافع در بردارد. پاکستان نیازمند یک کانال ارتباطی مطمئن با کشورهای آسیای مرکزی است. عبور این لوله از پاکستان، درآمد سالانه خوبی برای پاکستان خواهد داشت.

علاوه بر این، به موجب قراردادهای منعقد شده، در سواحل پاکستان در اقیانوس هند و دریای عمان اسکله‌های مخصوص لنگرگیری نفتکش‌های بسیار بزرگ ساخته خواهد شد. ساختن چنین اسکله‌هایی در سواحل دریای سیاه و بنادر بالتیک امکان‌پذیر نمی‌باشد.

تمام گروه‌های سیاسی افغانستان اجرای این پروژه و سودمندی آن را برای افغانستان تأیید کرده‌اند، اما اجرای طرح به طور کلی موکول به ایجاد یک دولت قوی و متمرکز در افغانستان شده است و چون دولت ربانی، با وجود آشتی با حکمتیار نتوانست وحدت همه نیروها را تأمین کند، طالبان چنین ماموریتی را برعهده گرفته است. یکی از دلایل انتخاب طالبان ضد شیعه و ضد ایرانی بودن آنهاست. این ویژگی نگرانی آمریکا را از روی کار آمدن یک دولت اسلامی که به ایران نزدیک شود، برطرف می‌سازد. هنگامیکه کابل به دست طالبان سقوط کرد، مسئولان شرکت نفت آمریکائی یونوکال آن را "حادثه بسیار مثبت" خواندند، اما طالبان علیرغم توفیقی که در تصرف سریع کابل بدست آورد، آنچنان ناپرخردانه عمل کردند که در همان مرحله اول با یک شکست سیاسی بزرگ روبرو شدند. همین امر به تحولات سرنوشت ساز در مزارشریف منجر گردید. البته گروه‌های جهادی افغانستان تاکنون چند بار با هم مذاکره و توافق کرده‌اند، اما بزودی به جنگ با یکدیگر پرداخته‌اند، ولی مهمترین چیزی که در مزار شریف اتفاق افتاده است، حضور نماینده ظاهر شاه در کنفرانس و توافق تقریباً تمامی گروه‌ها در باره بازگشت ظاهرشاه به افغانستان می‌باشد. بعد از

در انتخابات پارلمانی

حزب کمونیست
سومین حزب سیاسی ژاپن

ترجمه و تلخیص: ن. کیانی

۲۲ اکتبر امسال، انتخابات پارلمانی ژاپن برگزار گردید که به پیروزی حزب لیبرال دمکرات این کشور انجامید. در این انتخابات حزب کمونیست ژاپن با کسب ۱۳ درصد آراء به سومین حزب سیاسی کشور تبدیل گردید.

در عین حال بیش از ۴۰ درصد مردم نیز از شرکت در انتخابات خودداری کردند که این خود نشاندهنده نارهائی مردم از وضع کشور و بویژه آن نظام سیاسی است که بر اساس جابجائی میان دو حزب عمده قرار دارد، دو حزبی که در عمل هیچگونه تفاوت جدی میان آنها وجود ندارند. در این شرایط حزب کمونیست ژاپن به عنوان تنها حزب سیاسی که قاطعانه با انحصارات بزرگ مبارزه نموده و خواهان پیگیری اقدامات به نفع توده های وسیع مردم است، توانست آراء خود را نسبت به انتخابات سال ۱۹۹۲ دو برابر نماید و تعداد کرسی های نمایندگی خود در پارلمان را از ۱۵ به ۲۶ برساند. البته از نظر منطقی، با در نظر گرفتن مجموعه آراء تعداد نمایندگان این حزب در پارلمان اکنون باید از ۶۰ نفر بیشتر باشد، اما در ژاپن نوعی نظام انتخاباتی وجود دارد که هدف از آن حفظ قدرت و ارجحیت بخشیدن به احزاب به اصطلاح اکثریت است. بر اساس این نظام ۳۰۰ نماینده مجلس بر اساس شیوه اکثریتی و ۲۰۰ نماینده دیگر به شیوه نسبی انتخاب می شوند. به این ترتیب مردم ژاپن دو برگه انتخاباتی در دست دارند، در یکی نام نامزدها و در دیگری نام حزب سیاسی مورد نظر خود را می نویسند. همانطور که رهبران حزب کمونیست ژاپن متذکر می شوند، این واقعیت که بیش از ۷۲ میلیون رای دهنده نام این حزب را بر روی برگه های رای گیری نوشته اند، یک واقعه تاریخی بسیار پر اهمیت است، که در نتیجه آن حزب کمونیست ژاپن بر حسب آراء به سومین حزب سیاسی این کشور تبدیل شده است. حزب کمونیست ضمناً تنها حزبی بود که مبارزه با "مثلث آهنین" را در راس برنامه خود قرار داد، مثلثی که از رهبران اداری کشور، احزاب حاکم و گروه های مالی تشکیل شده است.

نکته مهم دیگر انتخابات ژاپن، شکست بزرگ حزب سوسیالیست ژاپن است که موجب شد تعداد نمایندگان از ۷۰ به ۱۵ نفر کاهش یابد! در شرایط بین المللی کنونی و روند جهانی شدن نولیبرالیسم، مردم ژاپن شاهد تجزیه ساختارها و شیوه های تفکر موجود هستند. ساختارهایی که مبتنی بر نوعی فئودالیسم است که با شکل های حاکم سرمایه داری "توسازی" گردیده است. نتیجه این روند، نوعی اغتشاش اجتماعی است که انعکاس آن را می توان در درصد بالای مردمی که از شرکت در انتخابات اخیر خودداری کردند، مشاهده کرد. در عین حال باز شدن جامعه به سوی جهان بیرون با خواست فزاینده به دموکراسی همراه است که در ژاپن مانند همه نقاط دیگر جهان به یک ضرورت جدی تبدیل شده است.

(ترجمه از اومانیته ۲۳ اکتبر ۹۶)

نیویورک تایمز می نویسد:

در ارتباط با انتخابات ژاپن، روزنامه نیویورک تایمز نیز گزارشی را منتشر ساخت. نیویورک تایمز نوشت در انتخابات اخیر ژاپن برای نخستین بار نامزدهای حزب کمونیست این کشور مخاطبان فراوان داشتند و ژاپنی ها برای شنیدن حرف های آنان اجتماع های هزاران نفری تشکیل می دادند. حزب کمونیست ژاپن ۷۴ ساله است و ۳۶۰ هزار عضو دارد که همه آنها کارت عضویت دارند. آنها دسترسی به رسانه های این کشور برای تبلیغ نامزدهای خود ندارند اما روزنامه پرچم سرخ که ارگان رسمی این حزب است ۲۵ میلیون نسخه تیراژ دارد.

نیویورک تایمز دلیل دسترسی نداشتن حزب کمونیست به رسانه های همگانی را نه ممانعت ها و کارشکنی های دولت، بلکه ضعف مالی این حزب برای خریدن وقت از رادیو و تلویزیون و صفحات تبلیغاتی دیگر نشریات ذکر کرده و ادامه می دهد:

«... یکی از نامزدهای ۴۲ ساله حزب، بنام "شی" در حومه توکیو به مخاطبان خود که او برایشان با بلند گو صحبت می کرد گفت: «نامزدهای حزب های دیگر همه حقوق بگیر پولدارها هستند، اما ما از کارگران و مردم

عادی هستیم و از کس دیگری کمک نمی گیریم و جز به مردم ژاپن خدمت نمی کنیم.»

نیویورک تایمز سپس از قول خبرنگار و گزارشگر خود که با مخاطبان "شی" مصاحبه کرده و نظرشان را درباره نطق او پرسیده می نویسد:

«... سوگی موتو» مهندس ۵۷ ساله گفت: من می دانم که کمونیست های ژاپن نخواهند توانست حکومت را به دست بگیرند، ولی به آنها رای می دهم تا به پارلمان رفته و جلوی دیکران بایستند و حقایق پارلمانی را در روزنامه خود بنویسند تا مردم ژاپن آگاه شوند. اعتماد مردم بدلیل فساد احزاب دیگر از آنها روز به روز بیشتر سلب می شود. مردم ژاپن به افراد امین، معتقد و پرهیزگار نیاز دارند!»

خطر اتحاد سرمایه داری
سفید و سیاه

زمانی که نلسون ماندلا، در یک ائتلاف ملی با سندیگهای کارگری و حزب کمونیست آفریقای جنوبی حاکمیت را در این کشور بدست گرفت، اقتصاد پیشرفته ترین کشور قاره سیاه تقریباً بطور کامل در اختیار سفیدپوستان بود. تنها با ملی کردن مونیپول ها، بانک ها و کنسرن های بیمه که همگی پایه های اصلی قدرت اقتصادی رژیم سرنگون شده بود، امکان مقابله با حاکمیت دوگانه اما متحد سرمایه داران سفید پوست و سیاه پوستان به سود زحمتکشان، ممکن می شد.

در اتحاد سه گانه ای که حکومت کنونی آفریقای جنوبی بر آن استوار است برخورد منافع طبقاتی نیز البته وجود دارد. همچنان که سرمایه داری بزرگ سفید پوست، نیز از ثقت به دور نیست.

سفیدپوستان مشهور به واقع بین آفریقای جنوبی، که توسط متخصصان آمریکایی راهنمایی می شوند، نفوذ آرام به درون جنبش آزادیبخش را بهترین تاکتیک برای دفاع از سرمایه داری می دانند! آنها اعتقاد دارند، با ایجاد قشریندی طبقاتی در بین سیاستمداران، فعالین و هواداران "اتحاد" حاکم، و همچنین از طریق تقویت سرمایه گذاری در بین سیاه پوستان و ایجاد انتشار بینابینی در بین آنان، اتحاد سه گانه را از درون منفجر سازند. هدف آنها برای مقابله با تصمیمات دمکراتیک حکومت "ماندلا"، در این مرحله ایجاد سرخوردگی و شکاف در این اتحاد است. آنها آنقدر تجربه دارند، که بدانند باید منتظر دوران پس از "ماندلا" بود!

آن هدفی که حزب "دکترلر" (نخست وزیر سابق و نژاد پرست آفریقای جنوبی) دنبال می کند، تصاحب مجدد کامل قدرت سیاسی است.

تاکتیک سرمایه داری آفریقای جنوبی، تاکتیک نویسنی نیست. راهنمایان اپوزیسیون راست حکومت "ماندلا"، یعنی آمریکائی ها، همین برنامه را در سال ها ۷۰ و ۸۰ در بین جنبش قدرتمند سیاهان آمریکا پیاده کرده اند. بر اساس همین برنامه، در آمریکا در مدت کوتاهی یک قشر از سیاه پوستان سرمایه دار آمریکایی ایجاد شد، که برای همه نوع همکاری با سفیدپوستان علیه منافع سیاه پوستان آماده بود. البته برای آنها مناسب دولتی سطح بالایی هم در نظر گرفته شد، که برجسته ترین آن "کولین پاور" در وزارت دفاع بود.

در چارچوب محدود ساختن سرمایه سفیدپوستان ۲۵٪ درآمد ملی آفریقای جنوبی به گروه سرمایه داران سیاه منتقل می شود. سرمایه لازم برای این معامله از طریق اعتبار بانکی و بیمه ها و صنایع تعاونی سندیگا ممکن گردید. ۴۸٪ ارزش کنسرن و همچنین ۱۰٪ بورس ژوهانسبورگ به کنسرسیوم جدید منتقل شد. نیویورک تایمز، بعنوان سخنگوی بخش لیبرال سرمایه داری بزرگ آمریکا معتقد است، که مهمترین روند در اقتصاد آفریقای جنوبی، شرکت دادن سرمایه سیاه در اقتصاد کشور است.

در ادامه همین برنامه است، که "آنتراناسیونال هراولد تریبون" می نویسد: این «تعجب انگیز» است، که با چه سرعتی سیاهان در معاملات بورس شرکت می کنند.

بدیهی است که این روند با مقاومت سیاه پوستان روبرو می شود. مردمی که ۴۰ درصد آنها بیکارند و از این برنامه بشدت انتقاد می کنند. آنها بدرنستی این سیاست را کوشش سرمایه داری بزرگ برای خریدن دوستان و طرفداران منافع آنان در حکومت ارزیابی می کنند.

مجارستان ۵۶

آنچه که نباید روی می داد!

در ماه های اکتبر و نوامبر ۱۹۵۶ حوادثی در مجارستان بوقوع پیوست، که تفسیر و تحلیل های متنوعی پیرامون آن در مطبوعات شرق و غرب منتشر شد. آنچه که در زیر می خوانید، مطلبی است که به مناسبت سالگرد این رویداد در نشریه "اومانته"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه و با استفاده از آرشیوهای موجود در اتحاد شوروی تهیه و منتشر شده است. این آرشیوها پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم در دسترس قرار گرفته است.

آغاز ماجرا - شورش های اکتبر و نوامبر سال ۱۹۵۶ در مجارستان و حوادث در پی آن نباید تنها بعنوان یک تراژدی ملی در نظر گرفته شود، بلکه باید آن را در واقع شکستی برای آنچه که در آن زمان "جنبش کمونیستی بین المللی" نامیده می شد به حساب آورد. شکست آن کسانی که برخاسته از تجربه دهه های ۲۰ و مبارزات ضد فاشیستی و امیدهای پس از جنگ و وعده های مربوط به گشایش های دوران پس از استالین می کوشیدند با کنار گذاشتن مدل های پیش ساخته، اندیشه "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" را احیا کرده و به سمت یک کونیسم مبتنی بر شرایط ملی و به شکل تدریجی و براساس تجمع وسیع اجتماعی و سیاسی مردم مستگیری نمایند.

مجارستان در طول دوران جنگ جهانی دوم متحد هیتلر بود. در ۱۹۴۵ این کشور ضمن آنکه شکست خورد، توسط ارتش سرخ اشغال و از قید فاشیسم آزاد گردید. در این زمان ائتلافی از احزاب سیاسی به قدرت رسید که تا سال ۱۹۴۸ دوام یافت. هدف این دولت ایجاد یک "دموکراسی توده ای" بود. هر چند که اراضی بزرگ کشاورزی تقسیم شده، بانک ها و کارخانجات بزرگ ملی گردید، اما یک بخش خصوصی وسیع هم چنان باقی ماند. تنوع و آزادی احزاب سیاسی نیز حفظ شد. از سال ۱۹۴۸ زیر فشار مسکو تجدید نظری جدی در اهداف و روش های حکومت آغاز گردید. ظرف یک روز مسئله پایه گذاری "دموکراسی توده ای" کنار گذاشته شد و برقراری "دیکتاتوری پرولتاریا" به عنوان هدف اعلام گردید، که با یک سلسله مانورها، فشارها، ممنوعیت احزاب موسوم به بورژوازی و دستگیری و تبعید رهبران آنها توأم شد. دو حزب کمونیست و سوسیال دسکرات در یکدیگر ادغام شدند و حزب کارگران مجارستان تشکیل شد!

ارتش مجارستان

در راس این تحولات "ماتیاس راکوسی" قرار داشت که سریعاً و با شدت سیاسی را چسبیده به سیاست شوروی در دوران استالین به اجرا گذاشت: توسعه صنایع سنگین، کلکتیویزاسیون اجباری روستاها، سلب مالکیت از مالکان کوچک، گیش شخصیت و... دورانی از سرکوب آغاز گردید، که بویژه به بهای جان بسیار از کمونیست ها تمام شد. در سال ۱۹۴۹ "لاس زلو رابیک"، وزیر کشور به جرم "توطئه" و هواداری از مارشال تیتسو دستگیر شد. رابیک و بسیاری از مبارزان و کادرهای کمونیست اعدام شدند. در سال ۱۹۵۱ یانوش کادار که چانشین رابیک شده بود نیز به نوبه خود به زندان افتاد.

در سال ۱۹۵۳ و پس از درگذشت استالین، گروه تازه ای در شوروی به قدرت رسیدند و کاهش فشار بر روی متحدان اروپایی آغاز شد. مجارستان از جمله نخستین کشورهایی بود که تجدید نظر در سیاست های گذشته را آغاز کرد. تحت فشار شوروی "ایرناگی" به نخست وزیری رسید. دلایل این انتخابت هرگز دقیقاً روشن نشد. ناگی در طی سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ در مسکو به سر برده و دوره هایی را در انستیتو کشاورزی تحت نظر نیکولای بوخارین گذرانده بود. وی به شدت با استالین مخالف بود و سیاست "تپ" که در همان سال ها در شوروی از سوی لنین به اجرا گذاشته شده بود، روی وی تاثیر عمیق بر جای گذاشته بود، ناگی معمار و سازمانده اصلاحات ارضی در مجارستان بود که براساس آن اراضی بزرگ کشاورزی در میان بیش از ۶۰۰ هزار کارگر کشاورزی و دهقانان فقیر تقسیم شد.

ناگی چند روز پس از انتصاب خویش، یک برنامه اقتصادی و سیاسی را اعلام داشت که در گسست کامل از سیاست های "راکوسی" قرار

داشت. سیاست های تقدم صنایع سنگین از سوی وی بشدت زیر ضربه قرار گرفت و رفع نیازهای مردم و در نتیجه سرمایه گذاری در صنایع سبک هدف نخستین او اعلام شد. کلکتیویزاسیون اجباری متوقف گردید و زندانیان مخالف حکومت آزاد گردیدند. وی برای تحکیم دولت خویش تشکیل یک جبهه خلق را اعلام داشت که از کمونیست ها، بازماندگان احزاب سابق و بویژه یک سلسله گروه های تازه تاسیس تشکیل می شد. سیاست های ایرناگی در داخل از سوی گروهی از رهبران کمونیست که غالب آنها مانند یانوش کادار تازه از زندان آزاد شده بودند و در خارج از سوی یکی از جانشینان استالین، یعنی "مالنکف" مورد حمایت قرار داشت. اما راکوسی هم چنان در مقام خود باقی بود. در سال ۱۹۵۵ مالنکف از رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی کنار گذاشته شد. راکوسی از فرصت استفاده کرده و سعی کرد ناگی را برکنار و حتی او را از حزب باتهام "انحراف به راست" اخراج کند. سیاست مجارستان مجدداً دچار چرخش شد، اما مبارزه همچنان ادامه یافت.

در سال ۱۹۵۶ بیستیمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی برگزار شد. از "لاس زلو رابیک"، وزیر سابق کشور که اعدام گردیده بود، اعاده حیثیت شد و مراسم تشییع جنازه ملی برای او برگزار شد. راکوسی نیز از مقام خود برکنار شد. در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۶ به ابتکار عده ای از نویسندگان که اغلب آنها کمونیست بودند و گروه "توتوفی" که در چارچوب اتحادیه دانشجویان کمونیست فعالیت می کرد، تظاهراتی برگزار شد که سه خواسته اساسی داشت: دموکراسی، استقلال ملی، بازگشت ایرناگی به قدرت. بیش از ۳۰۰ هزار نفر در خیابان های پایتخت به حرکت درآمدند. دانشجویان در برابر ساختمان رادیو اجتماع کرده و خواهان پخش خراسته های خود از رادیو شدند. اما پلیس با خشونت با تظاهر کنندگان برخورد کرد. همان شب از ناگی خواسته شد تا رهبری کشور را بدست گیرد، اما دیگر دیر شده بود. یانوش کادار و خود ناگی بعدها اعلام داشتند که کافی بود تا روز قبیل از تظاهرات یا همان روز صبح تغییر دولت اعلام می شد، تا از چنین وضعی جلوگیری می شد. اما آرشیوهای اتحاد شوروی که اخیر درهای آن گشوده شده است، حاکی از تردیدهای شوروی است. براساس این آرشیوها "میکویان" و "سولسف" به محل می شتابند، تا به نوعی راه حل سیاسی مبتنی بر حمایت از ایرناگی دست یابند، اما نزدیکان سابق استالین مانند "کاگانوویچ" و "مولوتوف" بر روی استفاده از زور فشار می آوردند.

در داخل مجارستان اوضاع بسیار مبهم و مغشوش بود. اکثریت عظیم دانشجویان، روشنفکران و کارگرانی که از ناگی حمایت می کردند با سوسیالیسم مخالف نبودند، بلکه از ادامه سیاست های دوران ۱۹۵۳-۵۵ پشتیبانی می کردند. البته عناصر راست و راست افراطی به تظاهرات سستی ضد کمونیستی دادند. برخی از اعضا حزب که حتی الزاماً استالینیست محسوب نمی شدند، مورد حمله قرار گرفته و کشته شدند.

رهبری شوروی ضمن ادامه مذاکره، نیروهای خود را وسیعاً وارد کشور کرد. این وضع به جنبش خصلت مقاومت ملی بخشید. ناگی که می خواست هرگونه بهانه ای را برای مداخله قطع نماید، در روز اول نوامبر خروج مجارستان از پیمان ورشو و بیطرفی مجارستان را اعلام داشت و خواهان داوری سازمان ملل متحد گردید. همان روز یانو کادار که هم چنان از ناگی حمایت می کرد، به همراه وی یک حزب تازه - حزب سوسیالیست کارگری مجارستان - را پایه گذاری کرد. اما چند ساعت بعد کادار را گرفته و به مسکو اعزام کردند. اسناد آرشیو اتحاد شوروی نشان می دهد که کادار هم چنان با مداخله نظامی مخالفت می کرده است. مثلاً در دوم نوامبر در برابر هیات رهبری حزب کمونیست شوروی می گوید:

«کارگران برای نابود کردن گروه راکوسی، برای عقب نشینی ارتش (شوروی) برای نظام دموکراسی خلقی مبارزه می کنند. در شهرستان ها تظاهرات توده ای انجام می شود که هدف آنها به هیچ وجه سرنگونی نظام نیست، بیشتر خواسته ها بر سر دموکراتیزاسیون و اقدامات اجتماعی است. ما این را از همان ابتدا درک نکردیم و جنبش را ضد انقلابی تصور نمودیم و بدینوسیله انبوه مردمی که خود را ضد انقلاب تصور نمی کردند، بر ضد خود برانگیختیم.»

وی در ادامه می گوید:

«کشور را با زور نگه داریم؟ اما کار به درگیری مسلحانه خواهد انجامید و خونریزی بوجود خواهد آمد و پس از آن چه خواهد شد؟ کمونیست ها دیگر روحیه ای برای فعالیت نخواهند داشت. کشورهای سوسیالیستی لطمه خواهند دید و آیا تضمینی داریم که این وضع در دیگر کشورها تکرار نخواهد شد؟»

با اینحال فردای آن روز، هنوز هم بدون آنکه کسی بداند چگونه و به چه دلیل، یانوش کادار پذیرفت که رهبری یک (بقیه در ص ۳۱)

بازداشت "فرج سرکوهی" در تهران!

"فرج سرکوهی" سردبیر ماهنامه "آدینه" هنگام سفر به کشور آلمان، در فرودگاه مهرآباد تهران توسط ماموران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بازداشت شد. وی در ماه های اخیر، چند بار دستگیر و آزاد شده و بارها نیز تهدید شده بود. فشارهای دوران اخیر، علیه "فرج سرکوهی" پیش از آنکه به نقش، موقعیت و مطالب منتشره در نشریه "آدینه" (بعنوان نشریه ای میانه رو) مربوط باشد، به برخی تلاش های وی برای تجدید سازمان "کانون نویسندگان ایران" و یا سازمانی مشابه آن و تلاش برای گشایش فضای هنری کشور مربوط است؛ دیدارها و مذاکرات وی و برخی از هنرمندان داخل کشور با رایزن فرهنگی دولت آلمان در تهران و شرکت در جلسات خصوصی هنرمندان برای رایزنی پیرامون فعالیت آشکار و مقابله با فشارهای فرهنگی ارتجاع حکومتی، همگی در این چارچوب بوده است. سفر فرج سرکوهی به آلمان، همزمان شد با اوج تیرگی جدید روابط دولت آلمان و جمهوری اسلامی و بهین دلیل می توان حدس زد که محافل امنیتی مخالف خروج "سرکوهی" از ایران، در آخرین لحظه و با توجه به موقعیت جدید، نظر خود را اعمال کرده و وی را بازداشت کرده اند.

درحالی که حدس زده می شود، جناح راست و وابسته به حجتیه در جمهوری اسلامی، که در تدارک مذاکرات مستقیم با امریکاست، از هیچ فرصتی برای تیره ساختن مناسبات آلمان و جمهوری اسلامی و گشایش باب مذاکرات و زد و بند با امریکا فروگذار نیست، می توان این گمان را نیز داشت، که فرج سرکوهی نیز قربانی این ماجرا شده است.

صحنه سازی های جدید موفتله اسلامی و حجتیه در تهران برای اعتراض به نظر مقامات قضایی آلمان پیرامون دست داشتن بلند پایگان جمهوری اسلامی، نظیر "خامنه ای" در جریان ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران، در حقیقت می تواند از جمله کوششی باشد، برای تخریب مذاکراتی که با میانجی گری دولت آلمان پیرامون ناپدید شدن گروگان های لبنانی و اسرائیلی در جریان بود. این نقشه ارتجاع، همان خواست امریکا و اسرائیل است، که در جریان سفر اخیر رئیس جمهور فرانسه به پیشینهاد او برای شرکت داشتن اروپا در مذاکرات اعراب و اسرائیل با مخالفت های توهین آمیز اسرائیل و امریکا همراه شد. ارتجاع حاکم در جمهوری اسلامی، با اطمینان از حمایت امریکا و اسرائیل از سیاست ها و عملکردهایش، می تواند با این نوع مانور ها، حمایت های جدی تری را طلب کند. همچنان که طالبان افغانستان از چنین حمایت هائی برخوردار شد. این مانورهای حجتیه و موفتله اسلامی، در واقع ارتباطی با دادگاه برلین و دست داشتن جمهوری اسلامی در ترورهای خارج از کشور، که بر همگان آشکاراست و حرف و سخنی تازه نیست، ندارد، بلکه بهانه ایست برای مانورهای سیاسی بمنظور نشان دادن قدرت خود در جمهوری اسلامی. تا حد قطع روابط با دولت آلمان و صحنه سازی هائی که در مقابل سفارت آلمان در تهران سازمان داد. و چراغ سبزی است به امریکا و اسرائیل برای معامله و مذاکره مستقیم با سران این قدرت در جمهوری اسلامی. اطلاعاتی های صادره از سوی روحانیون وابسته به حجتیه در قم، که خواهان فتوایی نظیر سلمان رشدی برای دادستان آلمان شده اند، اطلاعاتی تحریک آمیز "موفتله اسلامی" علیه دولت آلمان و موضع گیری تحریک آمیز آیت الله خاوری شیرازی از رهبران اصلی حجتیه در شهر شیراز... همگی ارزیابی فوق را تایید می کنند! این درحالی است، که بدون لحظه ای تردید، همین قدرت در تمام ۱۷ سال گذشته اگر در تمام ترورهای داخلی و خارجی، اعدام ها و سرگ و میر های ناگهانی و مشکوک، مستقیم هم دست نداشته، حامی و پشتیبان و یا طراح و مشوق آن بوده است!

ترند دیگر ارتجاع در رابطه با دستگیری فرج سرکوهی، می تواند ایجاد رعب و وحشت در میان روشنفکران کشور و منفعل ساختن آنان در جریان دو انتخابات پیش رو باشد. روشنفکرانی که تا حد ممکن و مقدور در جریان انتخابات مجلس پنجم توانستند در داخل کشور و در کنار جنبش آزادیخواهی مردم عمل کرده و بر حوادث تاثیر بگذارند. این تاثیر گذاری تا حدی بود، که ارتجاع برای مقابله با آن به حربه "کبیرال ستیزی" و "انقلاب فرهنگی اسلامی در دانشگاه ها" متوسل شد!

بدین ترتیب "فرج سرکوهی" نیز درحقیقت قربانی، یکی دیگر از توطئه های داخلی و خارجی مافیای حجتیه در جمهوری اسلامی شده است. درحالی که، همراهان "فرج سرکوهی" که به خارج از کشور آمده اند، گفته اند که شاهد مراجعه ماموران وزارت اطلاعات و امنیت به فرج سرکوهی

در فرودگاه و بردن وی با خود بوده اند، رادیو اسرائیل، در همان نخستین خبری که در این مورد پخش کرد، این بازداشت را "ناپدید شدن" سرکوهی اعلام داشت. برداشت و اصطلاحی که بعدا مورد استفاده بسیاری از نشریات فارسی زبان خارج از کشور نیز قرار گرفت. این اصطلاح که نمی تواند توسط رادیو اسرائیل تصادفی و ناآگاهانه انتخاب شده باشد، عملا به جمهوری اسلامی امکان داد، تا "بازداشت" سرکوهی را در روزنامه های داخل کشور، تحت عنوان "ناپدید شدن" وی طرح کند و حتی از دولت آلمان خواهان یافتن رد پای سرکوهی در شهر "هامبورگ" آلمان شود! بدین ترتیب به جمهوری اسلامی امکان داده شد تا زندانی خود را سر به نیست کند.

بنظر می رسد، که سرنوشت "فرج سرکوهی" با مجموعه بفرنجی، که حدسیات بالا می تواند بخشی از آن باشد، گره خورده است! "راه توده" ضمن مردود دانستن "ناپدید شدن" فرج سرکوهی و تاکید بر بازداشت وی توسط ماموران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، این دستگیری و بازداشت را محکوم ساخته و خواهان آزادی بی قید و شرط وی و اگر اتهامی بر وی وارد است، محاکمه علنی و قانونی او می باشد.

نهضت آزادی و حزب ملت ایران

در برابر انتخابات ریاست جمهوری

دکتر ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران، طی مصاحبه ای با رادیو بی.بی.سی، گفت: نهضت آزادی ایران در صورتیکه شرایط لازم فراهم باشد، برای انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا معرفی خواهد کرد و در صورتیکه موافقی بر سر راه حضور مستقیم کاندیدای نهضت در انتخابات وجود داشته باشد. کاندیدانی در صحنه حضور داشته باشد، که نظرات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی او با برنامه های نهضت همخوانی داشته باشد، به وی رای خواهد داد. بدنبال انتشار این مصاحبه، "راه توده" طی گفتگوی کوتاهی با دکتر یزدی در تهران، خواهان آگاهی بیشتری نسبت به مواضع نهضت آزادی در این ارتباط شد. دکتر یزدی گفت: «در حال حاضر کسانی که بعنوان کاندیدای ریاست جمهوری وارد صحنه شده اند، با نظرات و برنامه های ما همخوانی ندارند و مورد تایید نهضت نیستند. بخش دیگری از نیروهای فعال در این انتخابات نیز هنوز کاندیدای مشخصی ندارند».

(در حال حاضر، "جمعیت موفتله اسلامی"، ناطق نوری را بعنوان کاندیدای خود معرفی کرده، که در یکی از جلسات جامعه روحانیت مبارز، که در آن عده ای غایب بوده اند و همچنین در جلسه مدرسین حوزه علمیه قم از وی حمایت شده است. در جلسه مدرسین قم از جمع ۳۵ عضو، تنها ۲۵ عضو شرکت داشته و در همین جلسه نیز، حمایت از ناطق نوری، با اکثریت ۱۴ رای اعلام شده است. گروه دوم که کاندیدای معرفی کرده، "جمعیت طرفداران ارزش های انقلاب" است، که سازمان دهنده آن و کاندیدای آن حجت الاسلام ریشهری است. با اعلام انصراف میرحسین موسوی، هنوز کاندیدای مشخص "مجمع روحانیون مبارز"، "مجاهدین انقلاب اسلامی" و دیگر گروه ها و سازمان های این طیف و احتمالا احزاب دیگر مشخص و اعلام نشده است.)

* پروانه فروهر از رهبران حزب ملت ایران نیز طی مصاحبه ای اعلام داشت، اگر پیش شرط های این حزب قبول شود، در انتخابات شرکت کرده و کاندیدا معرفی خواهد کرد. وی در این باره، که اگر حکومت مانع حضور کاندیدای حزب ملت ایران در انتخابات شود، موضع این حزب چه خواهد بود؟ گفت. هنوز برای گفتن حرف و نظر آخر، زمان باقی است!

Rahe Tudeh No. 54

November 96

Postfach 45.

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا